



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب مجموعه شرح نهج البلاغه و جامع القرآن
مؤلف خواجہ نصیر طوس و محسن الدین اناری

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۶۵

۲۰۸۶۲۰

هذا الكتاب من ممتلكات مجلس المكتبة الوقفية في دارالعلماء بمصر

١٧٤٦٥

٢٠٨٦٤

در اربع مقالات صریح گفته است که محبیطی ساخته
و محبیطی مسایل حواله کرده است و غرض از ایراد این
سخن آنست که جماعتی را ظن بوده است که بطلمیوس
صاحب محبیطی غیر بطلمیوس صاحب احکام است محبیطی
و آن ظن خطا بوده است و اما یک یک کلام از
کتاب شمه باقسطی که مترجمان ما فیرلی کرده اند بیاریم
و ترجمه اش بر وجهی که فهم کرده ایم باندک اشارتی
بقیان مقصود از آن ایراد کنیم و از ترجمانی که این
کتاب را ساخته اند ما دو شرح یافته ایم یکی شرح
احمد بن یوسف المصري المهندس کاتب القبطی
و دیگر شرح ابوالعباس احمد بن علی الحاسب البصری
و ما بعد از تحریر این سواد این شرحها مطالعه کردیم
و آنچه واجب نمود ایراد کردن الحاق کردیم تبیین
الله و عنوانه و مجموع این کتاب صد کلمه است قال
بطلمیوس علم النجوم مشک و منها درین موضع بعلم نجوم

مبدأ اول

این کتاب در دارالعلماء بمصر
در روز ۱۴ شعبان ۱۲۸۵
مصر

فصل در بیان

فرض علم احکام میخواهد و آن مقدمه معرفت کانیات متجدد
باشد بطریق استدلال از اوضاع فلکی و در علم
حکمت مغر شده است که هر امر در عالم کون و فساد
متجدد شود هر آینه از افعال بوده باشد و قابل فاعل
عبارت از موجود است و از شرطهایی که ایجاد بی آن
محالست نباشد و قابل عبارت ~~از ماده یا از موجود~~
باشد مثلاً در توالد حیوانات فاعل وجود دهنده است
و شرط ملاقات پدر و مادر بوجهی خاص و قابل نطفه
است و آن ماده ایست که صورۃ حیوان بآن پیوندد
و در اضماعت از آفتاب فاعل آفتابست و قابل
سطحی کشف که محاذی آفتاب باشد و قبول نور آفتاب
و شرط عدم حجاب پس در متجددات عالم کون و فساد
بیشتر فاعل و قابل ضرورت باشد فاعل نزدیک محققا
قدرت الهی باشد و شرط اوضاع نجومی که متجدد و هر متجدد
موقوف بر حصول آن شرطست چنانچه حصول آن

مکمل

شرط

آن شرط آن تجدد بوقتی خاص شده است و در وقت
دیگر و قابل بن عالم کون و فساد که مواد یا موضوعات
باشند و آنچه تعلق با اجسام دارد مانند صور که اجزاء
اجسام است و نفوس که مدبر برات بعضی اجسام باشند
و اعراض که با اجسام و نفوس قایمند و چون فاعل آنها
کفایت نیست در وجود فعل با وجود فاعل وجود قابل
نیز ضرورت پس دانستن اوضاع فلکی و تاثیرات
آن در علم متجددات کافی نباشد بل علم بوجود قابل هم
بباید و هر چه علم با اوضاع از طرق یقین حاصل توانند شد
معرفت تاثیرات این اوضاع جز تجربه و استقرا و حدس
که تقصی ظنون باشد ممکن نباشد و معرفت حال قوایل
از معرفت احوال اجسام و نفوس حاصل شود که معنی باشد
بر احساس و تجارب و قضایائی که بحدس معلوم شود
و ازین جهت فرمود که علم الفجوم ننگ و نهانک اشیا منها
بموقوف است و کیفیت و تاثیر اوضاع در قوایل و منها

بفواصل اشارت بناتج بفعول اعل که اوضاع فلکی اند و وجود ~~و~~
 افعال موقوف بر حصول آن اوضاع است مثلا چون
 دلیل فلکی اقتضا می نمود که ناظر در آن دلیل باید
 که کره در فصل تابستان حکم بقصان حرارت می نمود
 و در بلاد سرد در فصل زمستان حکم بر بارافراط و ثواب
 آن و این اختلاف بحسب قبول توابع است و اگر چه
 در هر دو دلیل سماوی یکسانست و تقدیم فتم اول برسم
 دویم بسبب تقدم احساس کردنت بر دیگر ادراکات
 و احمد بن یوسف از شارحان آنجه از تقدمه موقوف بود
 و الهام یا کهانت و خواب است معلوم شود از قبل
 قسم اول شمرده است که بلفظ مشک اشارت بآن قسم
 کرده است و این سخن مطابق این عبارت نیست چه
 این معنی قسمی نتواند بود از آنجه علم نجوم بر آن اطلاق کنند
 و ابو العباس صفهائی گفته است که مرتبه نفس بالای اجسام
 است و نفوس فلکی انسانی که یکی محرک فلاکست و بوسیله

نجوم

نجوم و افلاک مؤثر در ما و یکی به واسطه مؤثر در ما از آن
 مرتبه اند پس مشک و منها اشارت باین دو تاثیر است
 و این معنی ازین موضوع بس بعید است و لیس للعالم
 آن یعنی بصورة الافعال الشخصية كاليس للحاس ان
 يقبل صورة المحس الشخصية لكنه يقبل صورة مؤثرة
 لها في الحس و بده حال من قضی علی العصب کیفیت
 فانه لا يتطیع ان يدل علی الصورة التي في الفاعل
 و اليقين مع هذه الصورة فاما الحدس فهو من
 جهة العنصر والقابل فيكون اخذ صورة الحكم الحكم
 في هذه الصاعدة و غير ما و ما جرى مجراها انما
 يكون بين اليقين والحدس و هذا فيها غلب
 عليه استقراء الطبايع و حدة التأثير احساس
 محسوسات بحصول صورتي یا کیفیتي تواند بود که در
 حاسه حاصل شود مانند آن صورت یا کیفیت که در
 محسوس باشد مثلا حرارتی که در حاسه لمس حادث

العنصر

ترجمه

شود از مجاورت آتش که بآن حرارت ادراک
 حرارت آتش کند چه اگر حرارت آتش در حالت حال
 شود حاسه سوخته شود و از احساس باز ماند و چنین
 در حاسه ششم و ذوق و در سمع کیفیت که از قریع در هوا پیل
 حادث شود و هوای آن کیفیت سمع رساند در سمع شبیه
 شبیه بآن کیفیت حادث نه عین آن کیفیت چه عرض
 انتقال نتواند کرد و در بصر دور آری گفته اند قومی را
 چنانست که ابصار با قطع صوراتی باشد مانند صورت
 مبصر در با صره و قومی دیگر را آری چنانست که ابصار
 بوقوع شعاع چشم باشد که بود شعاع نیری مانند آفتاب
 و آتش بآن پیوندد و بر مبصر و بر جمله آن هیأت که اثر
 مبصر در مبصر حادث شود غیر هیأت مبصر باشد در
 پس معلوم شد که در همه حواس احساس حصول صورتی
 یا کیفیتی است که در حاسه حادث شود شبیه محسوس و نیز
 بیابد دانست که صورت مقتضی وجود اثر باشد در قابل

برسپیل

برسپیل و جوب و اما صورت قابل مقتضی وجود اثر
 نباشد بل حصول اثر با وجود او نباشد الا برسپیل امکان
 چه با وجود صورت آتش احراق واجب باشد که
 فعل اوست و اما با وجود پنبه احتراق جز ممکن نبود و چون
 واقع شود فعل پنبه نبود بلکه فعل فاعلی دیگر بود و از آنجا
 گفته اند علم بعلم مقتضی علم معلول بود چه حصول صورت
 مساوی علم از آن جهت که علم بود منفک نتواند بود
 از حصول صورتی مساوی معلول و در قابل این حکم
 صحیح نباشد و چون این مقدمات روشن شد گوئیم بطریق
 درین کلام اشارت میکند باینکه از طریق صناعت نجوم
 تقدم معرفت متجدد است یقینی نبود و معنی سخن او اینست
 که عالم بعلم نجوم اخبار نتواند کرد از افعال که از او
 اوضاع فلکی صادر شود و بعینها چنانچه حاسه قبول نتواند کرد
 عین صورت محسوس را بل قبول صورتی پیشتر
 کرد که شبیه بود بصورت محسوس هم چنین کسی

بر عنصر کجب کیفیات او یعنی قابل و احوال و ذریع
 تاثیر حکم کند از آن استدلالت تواند کرد بر صورت
 که فاعل کجب آن صورت فعل میکند و حکم یقین بعد
 اطلاع بر آن صورت میرسد و پس آنکه نظر در
 احوال قابل کند بحد آن نظر او را علم یقینی کسب
 آن متجدد حاصل نکرده و غایت سعی او آن بود
 بدست و قوتی یا بد از جهت قابل و افعال و احوال
 او پس تحصیل صورت حکم درین ضاعت و دیگر
 ضاعات که شپیه بود باین ضاعت مستفاد
 بود از بعضی مقدمات یقینی و بعضی مقدمات ظنی
 و حدس و نتیجه یقینی نتواند بود از بهر آنکه نتیجه تابع
 احسن مقدمات بود و این حدس نیز در مواضع
 صورت بندد که استقرا هم حال طبیعت قابل و متبع
 آثار او ضاع درو غالب باشد و در غیر آن مواضع
 حدس میرفت و بحدست تاثیر متابعت آثار میخواست
 که وقت

که وقوف بر وقوع اثر متجدد از آن آثار بطریق
 استقرا صورت بندد و حاصل آنست که علم نجوم
 که مقتضی تقدم معرفت متجددات باشد مشتمل بر دو
 چیز است یکی علم با اوضاع فلکی و آن یقینی است
 و دوم علم با احوال قوایل در وقت قبول تاثیر
 اوضاع و این ظنی است و بعضی ازین که اعتماد
 بهتر شاید حدسی پس تقدم معرفت متجددات
 باین طریق یقینی نتواند بود و درین کلمه روشن
 میشود که مراد از منک و منها در کلمه مقدم معرفت
 حال قابل است که از تو است و تاثیر اوضاع
 که از فلک فلکی است نه تقدم معرفت بطریق
 نجوم و بطریق و نه طریق دیگر غیر این ضاعت
 و در بعضی نسخها این کلمه با کلمه اول یکی شمرده اند که
 اگر دو کلمه شمرند مجموع کتاب صد و یک کلمه شود و سخن
 شارحان در شرح این کلمه زیادت و جوی ندارد

کلمه سوم

بن
فاما الذي يجدون تقدمه المعرفة من الج
الافضل فيهم فانهم يقربون من صورة اليقين
بما فيهم من القوة الهية وان لم يكن معهم من
العلم الموضوع كثير شي در علم حکمت تقریر کرده اند
که انسان مرکب است از جوهری مجرد که از نفس
ناطقه میخوانند و از جوهری مادی که از ابدن نهان
میخوانند و نفس مربوط است بر بدن و متصرف
در دو مدبر او بتقدیر الهی و مجتهد که آثار او در بدن
ظاهر است از بدن هم اثر ناپا و سرایت میکند
و آن ملکات فاضله و رذیله و احوال دیگر است که از
عوارض نفس خوانند مانند شهوت و غلب و میل
بلذات و نفرت از مولات و حب جاه و مال
و امثال آن و نفس بحسب تجربه مستعد ادراک حقایق
و وصول بمبای و اطلاع بر معیبات باشد بسبب ملکات
و عوارض مذکور از آن محجوب ماند و اگر نفس باشد محجوب

بر اعراض

بر اعراض از آنچه مقتضی حجاب باشد بر غیب مطلع
شود بی هیچ کسی و آن نفوس انبیاء و اولیا باشد و
اطلاع او بر غیب بطریق انعکاش باشد بقوشتی که در
عقول و نفوس مستعد که مبداء حرکات افعال اجسام
سفلی است مستقش باشد بر مثال انعکاش ازینها بدین
انها که محاذی باشند و اگر گاه منعش شود در امور بدیه
و گاه ملتفت شود با نطفه بمثابت نفوس کاهنهان
باشد که چون شود اغلی بدنی دور کنند و با عالم حقیقت
رجوع کنند اطلاع یابند بر بعضی معیبات بحسب استعداد
و باشد که چون مستعد اطلاع شوند از جهت توجه با
عالم مخصوص محتاج شوند که بر حالی خاص دون دیگر
احوال واقف شوند و آن مخصوص یا فکری باشد که در
ضمیر ایشان ساخت با آوازی که از بیرون بشنوند یا امری
که متجدد شود در آن حال یا هیثانی که در سایل از آن
غیب یا در سخن او احساس کنند یا بدلیل نجومی از او

سمادی

کواکب منک کند و بان امر متحد و بر مطلوب است
کنند و خوا بهار است که مجز بود از غیب همین حکم
دارد و نفس در آن وقت از تدبیر بدن اعراض کرد
باشد و مستعد شده انتقاش را بنقوش آن عالم پس
مشفق شود و نقشی خاص که فکر او در پنداری محض آن
نقش باشد از جمله نقوش ممکن و این صنف مردم
منقسم شوند بدو قسم یکی آنکه مجبول باشند بر طایفه
آن طرف و اعراض از این طرف و آن کسانی باشند
که در نظر مردم و اله و بی خویشان نمایند و از ایشان
سخنان بشنوند مجز از غیب و دیگر قسم کسانی که گاه
باین جانب ملتفت باشند و گاه بآن جانب و
حجب ارادت خود از طرفی بطرفی انتقال نمایند
کرد و معنی سخن بطلمیوس بعد از تقریر این مقدمه است
که کسی که مقدمه معرفت از جزاء افضل یابند یعنی از
نفس ناطقه ایشان بیفتن بهتر رسند و بان نزد دیگر باشند

منقش

بقوت آلیه

بقوة آلیه که در ایشان مذکور باشد و آن است
اشقاش باشد بنقوشی که در میان دی مجردات
حاصل باشد که آن نقوش مقتضی وجود آن متحدات
باشد چون علم بعلم مقتضی علم معلول باشد آنچه
ایشان را از غیب معلوم شود و واجب الحصول بود
پس یقینی بود و آنچه گفت و اگر چه با ایشان از علم
موضوع جهت تقدم معرفت یعنی علم احکام نجوم
زیادت چیزی نباشد مراد آنست که ایشان بر
اطلاع یابند و اگر چه از نجوم بیارند اند پس اگر کسی
کمان افتد که در کلمه اول منک بازاء منها جهت انتظام
آخر گفته است این کمان خطاب شده درین صورت
اغلب منک است و منها نیست یا آن اندکیست
و نیز برین تقدیر تقدم معرفت باشد درین موضع منقسم
منک و منها نه علم نجوم که مطلوب از تعلم آن تقدم
معرفت باشد این مناقض کلمه اول باشد پس معلوم

۲ نفس مختاره
 که این کان باطل باشد اذا طلب المختار الا فضل
 فليس بينه وبين المطبوع فرق **مرجه** **مرجه** مختار
 و مطبوع متقابلان باشند مختار کسی بود که بر فعل و ترک
 کاری یا بر و فعل متقابل باشد عدل و جور قادر باشد
 و بحسب ارادت یکطرف را ترجیح دهد و مطبوع کسی
 بود که بطبع مجبور بود بر میل یکطرف تا آن طرف از او
 صادر شود بی التفات بیکطرف و معنی این کلام اینجا
 بجانب معرفت است که آنکس که او را اختیار توجه باشد وقتی بکار
 نفس مطبوعه **مرجه** بیجا نیست مبادی و وقتی بگناهی امور بدی چون توجه کند بآراء
 خود بمبادی و او را از آن جهت علم متجددات
 پیش از تجدد حاصل شود و آنکس که مجبور باشد بر مطلق
 مبادی و از آن جهت علم باشد بمجددات پیش از
 تجدد میان هر دو فرقی نباشد در معرفت متجددات
 بر اطلاع هر دو بر آنچه مفروض باشد از امور غیبی کما
 المطبوع فی الشئ هو الذی یوجد ذالک الشئ قوتیانی
مرجه
 مولده

مولده **مرجه** از آنچه در پیشتر گفت معلوم شد که بعضی
 مردمان مطبوعند یعنی مجبورند بر معرفت غیب و بعضی
 غیر مطبوع که با کسب و توجه ارادی بآن مرتبه میرسند
 اینجا حکمی عام بیان کرد و گفت که هر کس که بطبع از او
 از امور صادر شود بی تکلف کسی و تجشیم تحصیل موصل
 بآن امر دلایل آن امر در فلک قوی بوده باشد
 در وقت ولادت قوت و تثبیت کواکب
 بعضی ذاتی بود و آن مانند بودن در خانه و تشریف
 وحد و مشله و وجه و تشریق یا تغریب محمود و امثال
 بود و بعضی غریبی بود و آن مانند بودن در جزیره و
 مایمی و تدبیر فوج بود و اما معرفت اولایان بود
 که مثلا اگر زحل قوی بود آنکس بطبع عارت و زرا
 خواهد و اگر شری قوی بود عدل و قضا و وزارت
 خواهد و اگر مریخ قوی بود شجاعت و سواری و غلبه
 و اگر شمس قوی بود کبر و تسلط و اگر زهره قوی بود

مردم طالع ادگار
 ماه تولد در آن کواکب
 ماه تولد در آن کواکب
معرفه **اولا**
 معرفت

له و زمین و اگر عطار دقوی بود کنا بت و حسا
 و اگر قرقوی بود و صلب در امور و نطلع اخبار و آثار
کلمه ششم النفس المطبوعه فی مقدمه المعرفه بحکم علی
 توانی الخوم و یکون اصابتها فیها اکثر من اصابت کثیر من
 بحکم علی الخوم انفسها و در بعضی نسخها توانی الخوم
 و توانی الخوم احداث هو ارا گویند که در آثار علی
 ذکر کرده اند مانند ابر و باد و تاله و قوس قزح و نیا
 و شهاب و صواعق و رعد و برق و امثال آن و
 و دلالت آن بر متحدات مانند دلالت باشد از یک
 معلول علتی بر دیگر معلول همان علت چنانکه از شهاب
 بر حرارت و نفس مطبوع آفت که گفته آید که مجبول
 بر توجه بطرف مبادی و جان نفس را اندک و بینی
 کفایت بود در حکم متحد و متحدات چه اطلاع بر غیب
 او را بقوت باشد و در تخصیص مطلوبی معین او را
 بخصی قیاس باشد که مقتضی توجه باشد آن مطلب

تغلب

توانی الخوم

نف

چنانکه

چنانکه گفته آمد پس از معلولی بمعلولی یا سانی نقل
 تر اند کرد و در غیر ایشان این جنس استدلال
 بسیار باشد چنانکه بعضی با دلائل باشد بر
 باران و بعضی دلیل بر خشکی هوا و بعضی بآلات
 دلیل بر صحو و بعضی دلیل بر بارندگی امثال آن
 چنانکه نزدیک اهل دریا بار و دهقانان غیر
 ایشان مشهور و معروف بود و چون دلیل
 معلول بر معلول دیگر ضعیف تر بود از دلیل
 علت بر معلول چه دلیل معلول بر معلول بر
 بود از دلیل معلول بر علت و از دلیل علت
 بر معلول دیگر پس اصابت نفس مطبوع که تقاضا
 بمبادی او را ملکه است در استدلال ضعیف تر
 از جهت قوت ذاتی او زیادت از اصا
 دیگر نفوس میتواند بود و قویتر از جهت ضعف
 آن نفوس در اطلاع بر مغیبات **کلمه هفتم**

قد یقدر المینح علی رفع کثیر من افعال او اکان لما
 بطبعه ما یؤثر فیہ و وطاق قبل وقوعه قابلاً لکلمه **نحوه**
 پس از این گفته آمد که فعل تمام نشود الا بافعال که
 تاثر کند و قابل که متاثر شود و معلوم شد که قابل
 تاثرات اوضاع فلکی اجسام و نفوس و حیوانات
 و ما را در بعضی از این اجسام و نفوس قدرت تصرف
 پس اگر منجم قوت تاثر علویات شناخته باشد تواند
 که قابل را که در محل تصرف او باشد مایل گرداند **نحوه**
 تا اثر فاعل در وی زیادت از اعلیٰ باشد یا بمعا
 و لا قبول تا اثر فاعل در وی کمتر از اعتدال باشد
 چنانکه کسی که داند که سرما از مستان سرد خواهد بود
 آلات دفع سرما معدود کند تا سرما در وی آن اثر
 نکند که در کسی دیگر باشد او که آن استعداد نداشته باشد
 و همچنین اگر خواهد که تاثر سرما چیزی زیادت باشد
 از آنچه در مثل او آن چیز را استعداد ترکرداند قبول

بقبول

سرما را تاثر زیادت کند انیت معنی این کلمه
 که منجم تواند دفع بسیار از افعال نجوم بشرط و قوت
 بر طبیعت قابل و قدرت بر تصرف در وی **نحوه**
 انما یقتضی بالاختیار اذا کانت قوه الوقوف رائده
 علی فصل ما بین القوامین فاما اذا کانت مقفوره عنه
 فلیس یظهر اثر الاختیار وان کان مایستعمل منه **نحوه**
 الصلاح **نحوه** طالع که همه دلایل او مسعود و قوی
 بود و اکسر را که صاحب این طالع بود نظیری **نحوه** در همه
 همه سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل او ضعیف
 و منخوس بود اکسر را که صاحب آن طالع بود از
 سعادت و خیر حظی نبود و در شقاوت و شر بی نظیر
 بود و این سرد و یا غیر موجود بود یا نا در الوجود پس
 اکثر طالع را دلایل از سرد و ضعیف باشد و بعد از
 تکافی دلایل خبر و شر هر حال که بر آن قرار گیرد انرا اقوام
 آن دلایل خوانند **قوام دلایل** و چون اختیاری کنند **طالع محمول**

جهت شخصی آن کس طالع اصلی باشد و طالع محمول را
یا دلایل حاضر در ایامی که اختیار در آن ایام کنند و هر
یک را قوامی باشد پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت
مساوی باشند و سعادت اختیار موافق با آن ضم
شود انتفاع آن شخص با آن اختیار در غایت کمال بود و
اگر در طرف سعادت متفاوت باشد و سعادت اختیار
از قدر تفاوت میان هر دو زیادت باشد همچنان باشد
که اول اگر در طرف سعادت متفاوت و سعادت
اختیار مساوی قدر تفاوت باشد از آن اختیار اثر
سعادت زیادت محسوس نشود و همچنین اگر کمتر از آن
و اگر چه استعمال اختیار در آن هر دو صورت موافق
باشد بصلاح حالی چه وجود آن اختیار از فایده فی نفس
الامر خالی نباشد و برین قیاس باید کرد آنجا که یک قوام
در طرفی بود و دیگر قوام در دیگر طرف یا هر دو در طرف
نحویست بود و در بعضی نسخها فضل این الزامین است
و تفسیر

و تفسیر جهان بود که اگر قوت وقت ابتداء کاری
که اختیار بخوبی ابتدا کرده باشند زیاده بود و غیرت
دلایل بعد از آن تا زمان آنها انتفاع بهمان اختیار
برزودی ظاهر شود و آن کار جهانکه مراد باشد تمام
شود و اگر کمتر از آن بود اثر نفع از آن اختیار ظاهر
نشود و اگر چه از منفعتی خالی نبود هیچ حال **که در**
یس یصل الی الحکم علی مزج الکواکب الا عالم لا
حلاق والا من راج الطبعی ترجمه بمنجا که عناصر را که
کیفیات متضاده است چون مخرج شوند کیفیت میان
همه حادث شود که از مزاج مرکبی گویند که از آن
عناصر حاصل شود مقتضیات اوضاع کواکب را نیز
با یکدیگر آمیزشی باشد تا از میان جمله اثری حاصل شود
که مقتضای مجموع آن اوضاع بود و در علم اخلاقی نیز
معلوم شده است که مبادی افعال ارادی سه قوت
مثنوی و غنایی و لطفی و از اعتدال مثنوی خلقی پستتر

حاصل آید که از اعفت خوانند و از افراطش پند
 که از افجور خوانند و از تغریبش خلق ناپسندیده که از
 نحو خوانند و از ترکیبات این اخلاق در تحت شوی خلقتها
 بسیار بود مانند جفا و حق و صبر و قناعت و سخاوت
 و اصداد و هر یک از دو طرف و اعتدال غضبی خلق
 پسندیده بود که از استجاعت خوانند و افراطش و
 تغریبش و خلق پسندیده که از اتهم و جبن خوانند
 و از ترکیبات آن هر سه در تحت غضبی اخلاق بسیارند
 حلم و صمت و ثبات و صمت و تواضع و حمت و اصداد
 هر یک از دو طرف و اعتدال نطق خلق پسندیده
 که از احکمت خوانند و این حکمت نه ان حکمت باشد
 که اسم علمی از علوم باشد و از افراط و تغریبش دو
 خلق ناپسندیده که از الجوریه و بله خوانند و از ترکیبات
 انفعی آن هر سه در تحت بسیار مانند کما حسن و تعقل و تحفظ
 و تفکر بصواب و تذکر و تصرف در معانی و اصداد و هر یک
 از دو طرف

عفت
 فجور
 خود
 شجاعت
 تنور جبن

وید

از دو طرف و این سه نوع اخلاق را نیز با یکدیگر
 آمیخته های بسیار است و از تالیف این هر سه خلق
 با اعتدال خلقی پسندیده که آن را عدالت خوانند
 و افراط و تغریبش دو خلق که از اظلم و انظلام خوانند
 و از ترکیبات این هر سه در تحت عدالت اخلاق بسیار
 مانند صداقت و وفاء و شفقت و تودد و تسلیم و
 و تقوی و اصداد و مصلحت و هر یک از دو طرف چنانکه
 علم اخلاق بر بیان آن مشتمل باشد و در ترکیب احکام
 نجوم بیان کرده باشند که هر خلقی از تاثیرات کدام
 کواکب و امتزاج نظای ایشان حاصل آید پس بطریق
 درین کلمه بیان کرده است که حکم بر امتزاج تاثیر کواکب
 نتواند کرد مگر کسی که واقف باشد بر ترکیب اخلاق
 و امتزاج عناصر و تولد مرکبات بر وجه طبیعی از بیاض
 تا واقف شود از تاثیرات مختلف بر حصول اثر
 از مجموع آن تاثیرات و آن یک از اقوام مذکور باشد

عدالت

ظلم انظلام

یک

در فصل گذشته **کلام دهم** النفس الحکیمه بعین الفعل الفلکی
کما بعین الرزاق القوی الطبیعة بالحرث فیض النقیة
ترجمه در کلام هشتم بیان کردیم دفع بسیار افعال کواکب
نواند کرد بحسب تصرف در قوا اهل اینجا بیان میکند که
نفس حکیم که داند که حق و خط هر امری که حادث شود
چه باشد و طبایع مرکبات و متجددات را مبادی چگونه
باشد قادر باشد بر ترتیب قوا اهل بروجهی که واجب
باشد تا اموری که متجدد شود بروجهی متجدد شود که یا
چنانکه برزیکر چون خوابد که زمین شلای کند مابار آورده
چنانکه باید بسیار در اموری که متجدد و آن ملایم نباشد
دفع آن نکند چنانکه برزیکر زمین را که خار بار آورده
انرا از خار پاک کند و اصل این حکم از اینجا است که هر
متجددی را فاعلی و قاعلی باید چنانکه گفتیم و هر چند فاعل
از تصرف اهل این عالم خارج است بسیار از قوا اهل در
تحت تصرف ایشانست پس چون متصرف حکیم باشد

هر یک

هر یک را جهان ندید کند که حادث ملایم ارادت
او باشد **کلام یازدهم** الصور التي فی عالم التركيب مطیقة
الصور الفلکیة ولهذا رسمها اصحاب الطلسمات
للتصور عند حلول الكواكب فیها لما ارادوا عمل **ترجمه** بصوفی
جهل و همت صورت میخواهد که منجمان از ثواب
تصور کرده داند جهت و یک در شمال و دو از ده
بر منقطه البروج و پانزده در جنوب با صور در جانی که بر منقطه
اصحاب طلسمات گفته اند که یا بروجهی یا در هر درجه
صورت طلوع کند و بصور عالم ترکیب نباتات
و حیوانات میخواهد و این حکم که درین کلام یاد کرده
است اصلی است که اصحاب طلسمات بنای علم خود
بر این نهاده اند مثلاً در وقت طلوع صورتی یعنی
طلوعش از تحت شعاع باطلوعش از افق بر روی
مناسب آن عمل نقش میکنند که بر علم ایشان مرادی که
خواهند از آن جنس حیوان یا نبات حاصل شود چنانکه

رقعه کز دم و مار نویسند بوقت عقرب و حیه و برج حله
 از مطالعه کتب اهل آن ضاعت تفصیل اعمال ایشان
 معلوم نشود پس بر تقدیر حصول مراد از هر حیوانی بوقت
 طلوع صورت آن حیوان یا رسیدن کوکبی بآن
 صورت بآن میماند که آن حیوان یا آن نبات درین
 عالم مطیع آن صورتست از فلک و در اختیار است
 ازین کلمه نفع باشد چنانکه تعلیم را بر جی اختیار کند که بر صورت
 مردم باشد و رفع موقیبات را بر جی که بصورت آن
 موزی نباشد **کلمه دوازدهم** استخدم النفوس فی
 یلیق الاختیارات و استعمالها فی الموضع الذی یلیق بها کما
 یستعمل الطیب الحاذق من السمومات فی الدوا و المقتضی
 الکافی **ترجمه** اطباء در ادویه مولد مخدرات بکار دارند
 و دفع ایلام را بر وجوبی یا مقارن یا چیزی که دفعی است
 مخدرات کنند از سموم شمرند همچنین منجم باید که در اختیار
 نفوس بکار دارد و در مواضعی که بان لایق بود مانند

خانه

خانه دوازدهم در دفع اعدا و فتنه در دفع خصوم و از
 از دلیل مطلوب و خانه مطلوب دور دارند و از نواد
 بهو ساقط و زایل گردانند تا حصول مقصد خلل نیفتد
کلمه چهارم لا تسئل الا خیار الا بعد تصحیح الرای فی
 طبعه الامر المختار و تعرف ما یلحق قوة الارادة منه
 لتناسب بین القوة الفلکیة والقوایمات و لک
 یشیع ان تسکلم علی ما قدمت القضاء علیه و لا تعرف
 فلک الی المیسرة **ترجمه** و حدیثا فکون کن یقرا فی البصر
 لسان ابله و لیس یوفق بما جری به الجری **ترجمه**
 اختیار نشاید کرد الا بعد از آنکه طبیعت آن کار که مطلوب
 باشد از اختیار معلوم کنی و رای تو بر بر آن قرار گرفته
 و بد آنست باینکه قوت ارادت تو در آن مطلوب
 ناهیه حد تواند بود یعنی جنبه باری که کنی ناهیه غایت ممکن
 باشد که آن مطلوب حاصل کنی از آن جهت که نسبت
 داده باشی میان قوت فلکی وحدی که قابل را مقرر

باشد در امکان قبول تاثیر فلکی مثلا کسی که خست یا رکن
 جهت طلب فرزند بدانسته باشد که فرزند از دور رسد
 آید و بجه شرط و در چند مدت و چند عدد و از کج پس چنان
 معانی در قابل مرغی باشد طمع داشتن بخلاف آن
 شرایط که واجب باشد رعایت آن بجز در اختیار
 فلکی از هر آدمی که باشد در هر سن که باشد بر هر وجه که باشد
 در هر مدت چند آن عدد که در خیال کند آید از هر آدمی که
 با او جفت شود حاصل آید آن طمع طبعی محال بود و
 همچنین باید که در آن چه پیشتر از آن وقت اختیار
 کرده باشی نظر کنی که چند بار خواند و چه قدر از هر آیه
 مطابق ارادت آید و حد آن چند بود تا بر آن قیاس
 کنی مطلوب خود را پس تو اندیشه در طبع فلک
 تمام کنی آنکه حاجت قابل و مقدار امکان قبول در
 اعتبار کنی که انگاه مثل تو مثل کسی باشد که نامه بخواند
 و آن لعنت نداند که نامه بآن لغت نوشته باشند
 جبر بر آن

چه بر آنچه نه برین قاعده باشد که گفتیم اعتماد بنا
 و اگر حکمی کنند درست نیاید **کلمه چهاردهم** **الحیة**
 والمبغضة تعدلان بالفكر عن الاصابة وظهور النفس
 يصغر العظیم واختفاء العظیم الصغير العظیم فیهما بین
 ذلک **ترجمه** محبت اقتضای خیر خواستن کند محبوب
 و مبغضت اقتضای ضد کند بمغوض پس محبت و مبغضت
 در آنچه تعلق محبوب و مبغوض داشته باشد اگر
 خیر اقتضای طالع ایشان باشد محبت و در آن زیاده
 کند و مبغض میل بنقصان و در شر تعلق پس کسی که
 حکم کند بر طالع کسی باید که از محبت و مبغضت انکس
 خالی باشد و همچنین طیب که علاج کند و حاکم فصل
 خصوصت حکومت کند و چون این حکم ذکر کرد بعد
 از آن علت این حکم بیان کرد بآنکه ظهور نفس یعنی
 میل روح حیوانی از باطن بدن بظاهر بزرگ را
 خرد شود و اختفاء نفس یعنی میل روح حیوانی از

کلمه چهاردهم

والمبغض

از میان ایشانند

میل

از ظاهر بناطن خرد و از بزرگ شمرد و ظهور نفس جانی
 بود که در حال چشم و شیاعت و دفع و محبت و امثال
 آن حادث شود در حیوان چه در ان حال خواهد که
 ملائم را قوی گرداند و منافی را قهر کند و اختفاء نفس
 حالتی بود که در حال خوف و جبن و حذر و دشمنی و امثال
 آن حادث شود چه در ان حال منافی را بیشتر از ان
 در حساب گیرد که باشد و ملائم را کمتر از ان پس باید که نفسی
 که معوض آن باشد که حکمی کند در حال اعتدال بود و از
 عوارضی که آن مقتضی میل باشد خالی بود **کلمه یه**
 اذا وعدت القوة الفلکیة بشیء فاستشهد به بنو
 النجوم و در بعضی نسخها قبولی النجوم است پیش ازین گفته
 آمد که ثوابی نجوم دلایل سفلی است مانند آثار علوی و غیر
 آن و اینجا امارات را میخواهد یعنی چون اوضاع فلکی
 اقتضای تجدد امری کند نگاه کن اگر امارات بمنزله کواکب
 بر حکمی فلکی پس ترا علم حاصل آید بیاخواندن آن حکم مثلا اگر

تجدد بآمال امارات
 حکم

اولی

اوضاع اقتضاء بهیاری بسیار کند و در بهار و در زمستان
 تقدم امطار بسیار حادث شود ظن غالب شود بود
 قوی بیاری در بهار و برین قیاس **کلمه یه** اکثر
 و ما یكون خطاء النجم اذا كان الساع و صاجه و نحوس
ترجمه طالع دلیل سائل باشد و سابع دلیل مستول عنه
 پس چون در طالع سوال سابع و صاحبش نحوس باشد
 دلیل باشد که مستول عنه یعنی منجم بر جالی که باید نباشد و
 چون چنین باشد در رای او خطا بسیار واقع شود
 باشد شود و این حکم حاصل است بطالع سوال و شرط
 بآنکه سوال از اموری نباشد که منسوب باشد بسابع
 مانند خصومت و حرب و تزویج و نکاح چه در ان
 صورت نحوس سابع و صاحبش خاص نباشد مستول
 عنه طالع **کلمه یه** اعداد الدوله فی البروج السواقط
 من طالعها و طول التمكن منها و اوتادها و طول المنفعة
 فیها یا علی الاوتاد منها و طول المدن فما كان منها عند

بنامها دل علی مایجدهت فیها و مکان منها عند تسامک
ایا نادل علی مایجدهت فی دولة بها و کنه الک اذا کانت
لظهور دین فیها دولت علی مایجدهت فی ذلک الدین
تبلک المدینه در اصطلاح منجمان برج ذایل دیگر است
و آن بازاء و تد و مایل الوتد باشد و ساقطه دیگر و
آن بازاء ناظر باشد و زوایل چهارهست سوم و ششم
و نهم و دوازدهم و سوا قسط و دین عبارت بر وجه سوا
زوایل خواسته است چه بازاء آن مایل الوتد و و تد
بکار داشته پس چون خواهند که بدانند که مولودی در
دولتی چه رتبت خواهد داشت اگر طالع او از طالع دولت
ذایل باشد دلیل سازند که از اعدای این دولت خواهد
بود و اگر مایل الوتد باشد دلیل سازند که از متصرفان
باشد در آن دولت مانند وزیر و نواب و عمال و اگر
یکی از او تا د باشد دلیل سازند که از متکلمان باشد در آن
دولت چون ملوک و ولی عهد ایشان از ایشان و برین
دلیل

چهاردهم و ششم
هشتم و دوازدهم

دلیل تنها حکم نتوان کرد تا دلیل از باب بیوت و موات
و مخالفت با طول الملوک و وزیر او اعدا و غیر اینها
بآن منضم نشود و اما در طالع شهر ما سه وجه اعتبار کرده است
یکی طالع بنای شهر و آن دلیل باشد بر جواهری که در آن
شهر باشد از غیر و شهر ما دام که آن شهر باشد و دوم طالع
استیلا یا دشارمی بر آن شهر و آن دلیل باشد بر آنچه در
دولت آن پادشاه در آن شهر حادث شود از نیک
و بد ما دام که آن پادشاه در آن شهر بود و بر آن شهر
مستولی باشد و سوم طالع ظهور دینی در آن شهر و آن
دلیل باشد بر آنچه در آن دین صادر شود و در آن شهر
ما دام که آن دین ظاهر باشد و ازین طالعها هر چه طالع
وقت آن حدوث معلوم شود که در طالع سال که در آن
سال آن ملک بآن دین ظاهر شود و بجای طالع ملک
و دین بکار دارند **کلمه** اذا تولت السعود مواضع
الطرف جاءت بالمکاره من ذوی السلطنه وان

تولد نما الخمس جات من الاقدار وان نظرت السقو
 الى تلك الالكنة او كانت فيما دفت ذلك الخوف
 وعلى حسب هذا نقل في الرابع الترتيبات **ترجمه** مواضع
 خوف در مقابل مواضع امن باشد و سعو در مقابل خوف
 و از تریخ آن دو با این دو چهار صورت حاصل شود
 اول انکه مستولی بر مواضع خوف سعو باشد و مواضع
 خوف هشتم باشد و هشتم و دوازدهم جه از اول خوف
 مرکب و نکت بود و از دوم خوف مرض و از سیم خوف
 از اعدا و باشد که از مخم خوف از مضوم بود و از چهارم خوف
 از عواقب و استیلاء سعو در مواضع خوف دلیل باشد
 باشد از که مکر و بی که متوقع با اهل سلامت باشد چنانکه عدول بر
 و منه کسی گواهی دهد که او را زیان دارد یا خویشان و برادران
 جزئی از حقوق او تلف کنند دوم انکه مستولی بر مواضع
 خوف نخوس باشد و حکمش بخلاف اول بود یعنی مکر
 از اهل شرف و فساد رسد سیم انکه **ترجمه** مستولی بر مواضع امن

و نفع

نفع سعو باشد و دلیل باشد بر انکه فواید از یکسان
 و بزرگان رسد چهارم انکه مستولی در مواضع نفع و
 امن نخوس باشد و دلیل باشد بر انکه از اهل شرف و فساد
 فایده یابد و نظر سعو در این مواضع خیر بیفزاید و شر نکاهد
 و نظر نخوس بعکس این و این حکمها بیشتر در طوالت
 سوالات باشد و در طوالت مواضع موالیم اعتبار کردن
 آن درست باشد **کامپیو** اسیر طبیعت البقیع و حمزه
 و فعله و انفعال قبل تقدیم القضاء علیه **ترجمه** پیش از انکه
 حکم کنی بر چیزی اول طبیعه اصل آن چیز امتحان کن و
 بر آن وقوف حاصل کن و همچنین بر فعل و انفعال آن
 اصل سیر از پیش بود و نسخ اصل مثلاً یا بر نوع انسان
 کنی یا بر دول و ملوک و یا بر مدنی یا اقالیم یا بر غیر آن
 و هر یکی را بقاعداتی ممکن بود بخلاف دیگری و در فعل
 و انفعال همچنین مثلاً از وقت حکم شیخ را بقا چند آن
 ممکن نبود که طفل را و تولید از صاحب سستی معین ممکن

و مل

بود و از صاحب سنی دیگر ممکن نبود و از ذکر فعلی دیگر ممکن
بود و از اناث فعلی دیگر و از خضیان آنچه از سوان از
ایشان ممکن بود ممکن نبود و همچنین در افعال و آنچه
نوعی ممکن بود در اضاف نوعی دیگر ممکن نبود پس باید
که حصه هر یکی از انواع و اضاف حکوم علیه از آنچه
مطلوب بود در حکم معلوم باشد تا حکم صحیح تواند بود
و این حکمها از انجمله است که تعلق بقابل دارد **کلام**
اذا كان النيران في دقيقة واحدة وكان سعدني
جزء الطالع فان السعادة في ذات اليد وكذا لك
اذا كان القمر في دقيقة الاستقبال والسعدني درجة
السابع ويكون الامر بضد لها اذا كان السعد موضع
الخمس سهم السعادة و از آن آفتاب تا قمر چند آنکه
باشد از طالع بر توالی بهمان عدد بشمرند آنجا که رسد موضع
آن سهم بود و شب از قمر تا آفتاب بگیرند و از طالع بر
توالی بهمان عدد بشمرند تا موضع آن سهم بود یا از آفتاب

تا قمر

تا قمر بگیرند و از طالع برخلاف توالی بشمرند و مقدر
بشب همچنان شمرده اند که بر روز اما متاخران سهم
اعتبار کرده اند و آن بر روز از ماه تا آفتاب بگیرند و
از آفتاب تا ماه پس هر گاه که آفتاب و ماه در یک دقیقه
مجموع باشند این هر دو سهم در حقیقت طالع باشند و
هر گاه که آفتاب و ماه و حقیقت مقابل باشند هر دو سهم
در حقیقت سابع بود و در صورت اول سعد در طالع
مقارن سهم السعادة بود و در صورت دوم سعد
در سابع همچنان و آن مقارنه اقتضا میمان کند که مولود را
مال وافر باشد و بسیار با فراط و سهم السعادة
و لیل مال بسیار باشد و اگر خمس در طالع یا سابع بود
ضرر آن نقصان مال و فقر و فاقه و وقوع خرابی خدا آن صح
بسیار باشد و این حکم در طالع اصل و طالع تحول
در طالع سوال باشد و برین قیاس باید کرد و هر کجا سهم السعادة
مقارن سعدی یا خمس باشد در غیر طالع و سابع نیز

متحرکه و ثوابت **که** من تناول دواء مسهل و القرمع
 المشتري فترحمه و ضعف فعله **فرمیع** فوت طبعی
 و **رحم** باشد باشتري بود طبعی قوی بود پس از مؤثری تر
 سهولت منفعل گردد و باین سبب عمل سهولت در ان
 حریف اول تناول کند ضعیف باشد و زهره این فعل کند از رفیق
 العضو و ترتیب باشد **که** مستحقون بالهدیه و القرمع
 العضو ذلك الصوم **که** در عضوی منسوبت بر جی
 سر کل و کردن بشور و دست بچون او سم برین قیاس
 تا پای که منسوبت بچوت و چون فر در بر جی مخصوص لغو
 بود رطوبات بدنی منوجه بآن عضو باشد و اقتضای
 تعفن بعضی مواد کند پس جراثیم رسانیدن با حصول
 رطوبات افزونی استعدا و تعفن مؤدی بفر باشد
 و برین قیاس هر بطالع منسوبت و کردن ثانی تا آخر
 خانه های دوازده گانه و فرد در آن خانه که بآن عضو منسوب
 باشد آهمن باور رسانیدن مصلحت نباشد **که**

تناول

تناول دواء المسهل و القرمع فی العقب او السرطان او
 الموت و صاحب الطالع متصل بکوکب تحت الا
 رض محمود و ان اتصل صاحب الطالع بکوکب فی وسط
 السماء فذوق الداء و لم يستقر **رحم** بودن قمر در
 برج های آبی و قضای حصول رطوبات کند در ابدان
 حیوانات آن حصول رطوبات داروی سهیل را
 بکافی زیادت نتواند بود و سیلان اخلاط باسانی
 میر گردد و بهتر آن بود که در حد زهره بود و متصل و اتصال
 قمر بکوکبی که دلیل حرکت خلط و دارو باشد بجه آن کوه
 بکوکب پس اگر کوکب تحت الارض باشد دارو منوجه
 با سافل بدن شود و اسهال کند و اگر کوکب بوسط
 النهار باشد باطالع یا صاحب متصل بکوکبی در وسط
 السابود دارو قصد اعالی کند و بقی بریزد و بیکه اتصالش
 بکوکب فوق الارض در طلب اسهال محمود نباشد اما در
 تناول داروی قی برعکس بود و همچنین اتصال قمر بکوکب

سفلی منها و ل مسلمات محمود باشد بکواکب علوی غیر
محمود **که** الملائس الجدد مکروه و علمها و القری فی الا
سد و اعظمها اذا کان منخوسا و علی مقابله الشمس
رجم مراد از عمل قطع جامه نوست و بعضی خیاطت و پنج هم
مکروه داشته اند و اولی آنست که ابتدا خیاطت نکنند و
ابتداء پنج اما استعمار در عمل محتاج نباشد باختیار با
و چون ثبات در جامه اندام است و استبدال محمود پس
در ابتدائی استعمال یعنی پوشیدن و بان زمین کردن
قمر در برج ثابت نشاید و ثابت ترین اسد است چه
بسمت راس نزدیک است و مطالعش در بلاد
بسیار و صورت اسد دال باشد بر خوش و تسلط و
بعد از اسد عقرب ثابت تر باشد و درین به
مردم نر باشد چه بسوط قمر است و خانه مرغ و وبال
زمره و بعد از ان و لو خانه زحلست و زحل دلیل
و ثبات و کم خالیه تر نور باشد که خانه رهبر است و تر

قمر

عمل بدو

قمر و چون قمر در برج ثابت بود و منخوس در اثر
بفراید و دلیل نامرادی باشد در وقت استقبال آن
جامه از مقتضای طبیعت آن بخش و مقابله آفتاب
همینا پسندید است چه اقتضای آن کند که نامرادی
از ملوک و سلطان باشد **که** مشکله النمر
فی الموالید للکواکب تجعل المولد متحرک یا یایدل علیه
فان اتفق لن یکن الکواکب قویة فی ذاتها دلت
علی نقه مرفیه و ان کانت ضعیفة دلت علی ان
حرکة اقوی من معرفة و ظهور ما تحرك فیه یکون
من ممکن تلک الکواکب فی الا و تا و الظاهرة
و یلیها و الا منخاج به یکون من سعادتها و علی
فمن ما بقی من القسمة **رجم** کل قمر باکواکب نظر قمر
بود باکواکب و متجزا جش با ایشان و نظر بفارنه
باشد یا پسندیس یا تبلیت یا تربع یا بمقابله یا
بشاطر و آن مشکلت در موالید اقتضای آن

استعمال

و امر جش

کند که آن مولود سعی در آن معنی که طبیعت آن کوکب
 بر آن دلالت کند مثلاً اگر کوکب زحل باشد دلیل
 باشد بر آن که مولود با جبر و ثبات و وقار و ثباتی
 باشد و اگر مشتری باشد دلیل بود بر آنکه مولود
 با صلاح و سداد و دیانت باشد و اگر مریخ بود دلیل
 باشد بر آنکه با شجاعت و قوت و هیبت و تسلط باشد
 و اگر زهره بود دلیل بود بر آنکه مولود با لطف و طرب باشد
 و معاشرت و لباقت باشد و اگر عطارد بود دلیل
 بود بر آنکه با کجاست و فطنت و زکاوت و تمیز باشد و در
 حال قوت و ضعف و ظهور و خفا و سعادت و شقاوت
 آن کوکب نظر باید کرد چه قوت آن کوکب دلالت کند
 بر آنکه تقدم مولود در مقتضای طبیعت آن کوکب بخوبی
 نظری زیادت از آن باشد که بقوت عملی و در ضعف
 دلالت کند بر آنکه تقدم او بر عملی زیادت از آن باشد
 که نظری و مجتنب دلیل ظهور آن طبیعت از مولود نمکن
 آن کوکب

علی

آن کوکب باشد در او تا و یا بایل الا و تا و فوق الارض
 خارج از شعاع و دلیل خفای آن طبیعت در مولود واضح
 آن باشد و دلیل ^{اصطلاح} و تمنع مولود از آن طبیعت
 بودن آن کوکب باشد و دلیل آنکه مولود از آن طبیعت
 اشتقاق نکند و او را حظی و فایده نباشد منجوس بودن
 آن کوکب باشد و ترکیب این احوال از هشت نوع
 تواند بود که از ضرب دو در دو حاصل آید و آن هشت
 نوع اینست. اول قوی ظاهر مسعود و دوم قوی ظاهر
 منجوس سیوم قوی خفی مسعود چهارم قوی خفی منجوس
 پنجم ضعیف ظاهر مسعود و ششم ضعیف ظاهر منجوس هفتم
 ضعیف خفی مسعود و هشتم ضعیف خفی منجوس و احکام هر
 بحسب امتزاجات مدلولات مذکور باشد و سعادت
 منجست اگر بحسب سیارات نباشد بحسب مقارنات
 ثوابت اعتبار باید کرد و اگر قمر خالی السیر باشد قوت
 و ضعف زیادت نور او و نقصانش اعتبار باید کرد

انتهای هم

وحب آن حکم کرد که کسوف النیرین فی اوتاد
طوالع الموالبه و تحولات السنین یقربطه ذلک
البروج والوقت فیه ان یکون نسبتہ ما بین جزء
الطالع و جزء الکسوف الی مائتہ و ثمانین جزء السبہ
ما بین ابتداء الکسوف و ذلک الوقت الی ما یوجہ
جلد الکسوف من المدة والمدة کل ساعت من کسوف
الشمس سنہ و خسوف القمر سنہ کسوف نصف آفتاب
 و خسوف ماه اگر در ویدی باشد از اوتاد طالع ضرر
 بآن مولود در آنچه مدلول آن و تد باشد مثل طالع درین او
 و طالع جلاء او و سابع دراز و اج و شرک او و رابع در
 آباد اعاک و در دیگر خانه ها هم برین قیاس الا انکه در او
 تا دقا برتر باشد و در اوتاد و خانه های تحویل هم ضرر رسا
 مگر از آنکه در اوتاد و خانه های اصل و در بروج و تحویل
 سالی عالم ضرر رساند و در مدلولات آن برج که کسوف
 در وی باشد مثلا در حمل و ثور و جدی در بهایم و در جوزا

و سبله

و سبله و میزان نصف اول نوس و دلو در نوع
 انسان و در سرطان و حوت و در حیوانات آب
 و در اسد و کسابع و در عقرب و هموام و در نصف
 آخر نوس و در دواب و در از ابتداء ای کسوف تا آخر
 آن بخلانگا کنند تا چند ساعت و دقیقه بود اگر در زمان
 مدت از ابتداء تا آخر بخلان فوق الارض بود و الا
 مدت آن قدر که فوق الارض بود بگیرند پس در افتاب
 هر یک ساعت مسویر ایکسال بگیرند و هر یک دقیقه
 را شش روز و در ماه هر یک ساعت را یک ماه و هر یک
 دقیقه را نیم روز چند آنکه مانند زمان تاثیر کسوف شد
 از ابتداء ای کسوف تا آخر آن مدت و اما معظم تاثیر کسوف
 در زمانی خاص بود ازین مدت و آن چنان بود که
 اگر کسوف در جزو طالع کسوف بود و معظم تاثیر در اول
 زمان تاثیر باشد و اگر کسوف در جزوی دیگر باشد
 سابع و طالع ما بین جزوی که کسوف در وی باشد و در

و اگر در جزو سابع بود و اکثر آن زمان تاثیر شد

و اگر در جزو سابع بود و اکثر آن زمان تاثیر شد

طالع وسط کسوف باید گرفت تا نسبت المقدار با
 هشتاد درجه که میان سابع و طالع باشد مانند نسبت
 زمانی باشد که از اول کسوف بود تا وقت معظم تاثیر
 با تمام زمان تا بیرون آن جمار مقدار متناسب بود
 ثالث مجهول پس از مقدار معلوم مجهول استخراج باید
 کرد یعنی ما بین اول کسوف و وقت معظم تاثیر تا آن وقت
 معلوم شود و ظاهر سخن بطریق دال بر آنست که این
 اجزا بدیج مساوی گیرند و متساویان بدیج طالع بگیرند و آنجا
 بود که مطالع تیر یابد از مطالع طالع کسوف نقصان
 کنند آنچه بیرون آید بر اجزای ساعات تیر غنیمت کنند
 آنچه بیرون آید نسبت آن با دوازده چون نسبت ما بین
 اول کسوف و وقت معظم تاثیر باشد با تمامی زمان
 تا بیرون آن و نصف قمری طالع کسوف بگیرد و دیگر منجا
 بمطالع وسط کسوف این درست ترست **که هر**
مستیر الدلیل اذا كان في وسط السماء في كل بلد

الفلک

الفلک المستقیم و اذا كان في درجه الطالع ^{بلد} بطل
 ذلك البلد و فيما بينهما بطل طالع الدرجه على سب
 موقعها و الموضعين المتقابلين لهما على حسب ذلك
 و یسیر السهام قد لا تلهی کلها اذا و سیر میایدیها
 تا حرت **ترتیب** هر دلیل را که خواهند که سپهر کنند
 دایره عظیمه فرض کنند که بان دلیل و بد و نقط شمال
 و جنوب در افق مولود یعنی دو قطب دایره اول سمی
 بگذرد و آن دایره را افق حادث آن دلیل خوانند
 با دایره سپهر آن دلیل و چون دایره عظیمه نوهم کنند
 که بد و قطب معدل النهار در آن افق آنچه میان قطب
 معدل النهار و آن دایره باشد از جانب اقصر عرض
 آن افق باشد و از اعراض افق حادث خوانند و از
 تصور این دو دایره معلوم شود که هر دلیل که بر افق
 شرقی باشد افق بلد افق حادث آن دلیل باشد و عرض
 بلد عرض افق حادث و لا محاله تسیر او بمطالع طالع باید

و در قطب افق اول دلیل
 بگذرد و در نصف النهار
 دو وجه هر وجه

کرد و در آن بلد و تیسیر سنوی او جهان بود که هر یک سال
 را یکدگر بر مطالع او افزاید آنچه حاصل آید با دیرج مساوی
 کند تا موضع تیسیر بر توالی بروج معلوم شود و هر دلیل
 که در عاشر یا در رابع بود و دایره نصف النهار که افق
 است از افق خط استوا و دایره افق حادث آن دلیل
 باشد و آن افق را عرض نبود و تیسیر آن دلیل مطالع
 خط استوا باید کرد و هر دلیلی که بر افق عربی باشد افق
 بلد افق حادث او باشد و لکن عرض او در جانب جنوب
 مساوی عرض بلد باشد که در شمال بود و تیسیر بر مطالع
 آن افق باید کرد بر تقدیر آنکه در جنوب بود یعنی مطالع
 محل در جنوب مساوی مطالع میزان بود در شمال و هم
 برین قیاس در هر برجی و هر دلیلی که در میان دو دایره
 باشد اول دایره افق او بجنب موضع او استخراج باید
 کرد و عرض افق حادث او و جهت عرض بیاید شناخت
 و بیاید دانست که هر دلیل که در نصف صاعد بود از فلک

یعنی

یعنی که میان عاشر و رابع بود و در جهت شرقی عرض
 شمالی بود و هر چه در نصف مابیط بود عرض او جنوبی بود
 پس مطالع آن افق تیسیر دلیل باید کرد و متاخران
 تحقیق این عمل بقایت کمال رسانیده اند و اما مقدمان
 بر آن اقصاء نموده اند که تا ساعت بعد دلیل از عاشر
 یا رابع معلوم کنند و نسبت آن به شش ساعت چون
 نسبت مابین مطالع و دلیل بخط استوا و مطالع او بجنب
 موضع او یا مابین مطالع او و دلیل بخط استوا و مطالع
 او ببلد گیرند اگر در نصف شرقی بود و یا مطالع او ببلد اگر
 در نصف غربی بود و بجنب او بود مقدار متناسبه
 مطالع او بجنب او بیرون آرند و از تیسیر کنند و این موضع صحیح
 عمل تقریبی باشد و وجه تساوی آنچه متاخران میگویند تحقیقی
 باشد و بر مانی و مطابق سخن بطلمیوس درین موضع
 و اما تیسیر سهام که بطلمیوس گفته است که از جهت پیش
 روانند یعنی خلاف توالی بروج و علت آن گفته است

که اگر سیر مبداء سهم زیادت شود سهم از موضع خود
متأخر شود مثلاً اگر طالع حمل باشد درجه و آفتاب
در اول حوت باشد و ماه در نیم حوت هم السعاده از
آفتاب باده گیرند و انطالع بیفکنند تا در پست و پنج درجه حمل
باشد پس آفتاب مبداء او باشد و چون سیر آفتاب
زیاده شود و ماه ثابت باشد میان ایشان کمتر از
پانزده شود و سهم بر آن تقدیر از پست و پنج درجه حمل
باشد یا کمتر آید پس بر آن تقدیر سیر او بر خلاف توالی
بوده باشد اما این سخن علت این دعوی را نشانید چه اگر
تقدیر زیادت سیر فر کنند که منتهاست و ثبات آفتاب
سهم از پست و پنج درجه بر توالی متحرک شود و اجید بر
که شرح شمره کرده است علت سیر سهام بر خلاف توالی
آن گفته است که سهم کوکبی نیست بل بمشابت جزویت
از فلک و چون حرکت اولی بر خلاف توالی است سهم
بر خلاف توالی باید راند و اگر اجزا از فلک بر خلاف

توالی

توالی باید راند طالع و عاشر بر خلاف توالی بایستی
راند با اتفاق بر توالی بسبب این معلوم شد که این
تعلیل باطلست و این سخن مناسب سخن بطلمیوس نیست
و هیچکس از منجمان سهم را بر خلاف توالی سیر نکرد
دست مکرر و قتی که ما بین سابع و عاشر بود که او را سیر
کنند سابع و آن بر خلاف توالی بود و این عمل هم
بمنهم خاص نیست چه اگر یکی از بنیترین انجا باشد هم بر آن
وجه سیر و حق آنست که ناقلی که سخن بطلمیوس نقل
کرده است سخن او فهم کرده است نقل بر وجهی کرده
است که از این سخن وجه حمل بنیوان نهاد **کلمه** **که** **احتمال**
ما يكون الشيء عند مجاسدة دليل الشمس او كينونته
تحت الارض او في مواضع غير مشاكلة لبنة او شرفة
واقوى ما يكون اذا كان دليله سائر اس من هبوطه
الى شرفة وهو في تدملایم لطيفه الشيء **ترجمه** درین
کلمه دلیل غایت خفا و غایت قوت بیان میکند و

غایت خفی را سه دلیل نهاده است یکی استار و دلیل
 الشعاع که دلیل خفی باشد و غایت آن مجاسده دلیل
 آفتاب باشد و دوم بودن دلیل باشد تحت الارض
 و غایت بعثش از فوق الارض فقط رابع باشد و سوم
 بودن دلیل باشد در موضعی که مشاکل خانه و شرف او باشد
 و معنی مشاکلت درین موضع مشتبه است چه اگر مشاکلت
 بهمان معنی نظر باشد که پیش ازین گفته آمد مسج
 موضع نبود از دوازده برج که ناظر یکی از خانه ها کوکب
 بنجر نیاشد اما در آفتاب و ماه ممکن باشد چه سبله و جد
 و حوت و سرطان نجانه آفتاب که اسد است ناظر نبود
 و اسد و قوس و جوزا نجانه ماه که سرطانست ناظر نبود
 اما شرف ثلثا هم چنین چهار خانه شرف هر کوکبی ناظر نبود
 چنانکه ثور و سبله و عقرب و حوت شرف آفتاب
 که حمل است ناظر نباشد و در دیگر کوکب برین قیاس
 و اگر مجموع خانه و شرف اعتبار کنیم در آفتاب سبله و حوت

نه نجانه

نه نجانه او ناظر باشد و نه شرف او و در ماه جوزا و قوس
 نه نجانه او ناظر باشد نه شرف او و دیگر مسج کوکب را برج
 نباشد که نه نجانه او ناظر بود و نه شرف او پس معلوم شد
 که مشاکلت اینجا نظر میخواند و نیز مشاکلت تنزیق علویات
 و تعزیه سفلیات از آفتاب و برعکس از ماه و نجوا
 و الکلفتی لبیده او شرف بل مشاکلت موافقت در طبیعت
 میخواند چه اسد مشاکل طبیعت حمل و قوس است و جوزا
 و میزان و دلو مشاکل حمل و قوس است و در کرمی و میزان
 و خشکی و تری و مبین ایشانند خشکی و سرطان و عقرب
 و حوت مبین ایشانند رطوبه و جوزا پس مبینتی هست
 کلی و مبینتی هست از بعضی وجوه دون بعضی و آفتاب را
 مثله مای مبین خانه و شرف مای مبینتی کلی و حوت
 برج دیگر مبین خانه و شرف مبینتی جزوی و ماه را مسج
 برج مبین مجموع خانه و شرف نباشد مبینتی کلی اما
 در برج مبین باشند مبینتی جزوی و برین قیاس باید دیگر

کردن در باقی کوکب و همچنین مشاکلت کوکب بجهتها
 دو از ده کانه طالع را چنانکه بیوت افراح شمس را عاثر
 و شتر بر اطلع و زهره را اسابع و برین قیاس در باقی
 کوکب بیاید دانست که موالیه اگر دلایل خفا حاصل بود
 صاحب طالع را مولود بیشتر مردم در بیشتر احوال مخفی
 باشد و این در دلایل زنان پسندیده باشد در سائیل
 اگر دلیل مخفی در دلیل مسئله حاصل بود و دلیل مسئله تحت
 الشعاع و متصل بود بافتاب یا تحت الارض و سایر بر آن
 آن خفا هر نشود و اگر تحت الشعاع و منفرد بود یا تحت
 الارض و از رابع در گذشته بعد از اخفا ظاهر شود و
 در اختیارات اگر مطلوب اخفا ستمی بود باید که متصل
 باشد و در رابع تا آن ظاهر نشود و اگر مطلوب اخفا مخفی
 باشد و از رابع تا آن ~~مستطاب~~ ~~مستطاب~~ ~~مستطاب~~ در گذشته تا بعد از
 اخفا ~~مستطاب~~ ~~مستطاب~~ ~~مستطاب~~ بود و اما قوت کوکب دو گونه بود
 یکی قوت ذاتی کوکب یا قوت عرضی او نه بقیاس
 با چیزی

با چیزی و آن در کتب مدخل مذکور است و دیگر قوت او
 بقیاس با مطلوبی چنانکه مثلا کوکبی که دلیل مطلوبی باشد
 در تحصیل آن مطلوب قوی باشد و دلیل این قوت
 دو چیز است یکی رفتن کوکب از موطئ بشف نه
 آفتاب میان میزان و حمل و ماه میان عقرب و ثور
 و در کوکب دیگر هم برین قیاس بشرط آنکه راجع
 نباشند و دیگر بودن او در وادی ملایم طبیعت مطلوب چنانکه اگر مطلوب هم
 سعادت بی برنی یا نفسانی بود یا در آری عمر در وادی
 طالع بود و اگر مطلوب جامی یا شغلی یا قریبی بیاید
 باشد در وادی حاضر بود و اگر موصلتی یا مشارکتی یا مقار
 غیری بود در وادی سابع بود و اگر ثبات امری یا حصولی
 ملکی یا نای نیکو و عافیتی محمود بود در وادی رابع بود ~~که کتب~~
الزهره تکب المود فی العضو الذی یکون کبر جها الضم
الذی اذا او الکواکب تعطی مالها ان تعطی علی مثل ذلک
~~ترجمه~~ هر عضوی منسوب بر جی مر و اعضای که بر سر باشد

بجل کردن بنور دو و منکب و دو دست بجز او سپید
 و دل بر طمان و پشت باسد و شکم و آلات آن سپید
 و کمر گاه و میان بیزان و غورت و آلات تناسل بقر
 و سرین و ران بقوس و زانو با جیدی و ساقها و کعبها
 بدلو و قدمها بکوت و هر کوب ذال باشد بر حالی از احوال
 مردم چنانکه زهره بر لذت و زحل بر سکون و ثانی و مشرب
 بر حال و مریخ بر جدت و سبکی و آفتاب بر بزرگی و عظمت
 و عطارد بر ذکا و انقلاب و ماه بر سرعت و حرکت و جون
 کوکبی در برجی باشد از آنکه در درگاه اعضا پس اگر برو جی ملایم
 باشد آنحال در آن عضو برو جی محمود بود و اگر و جی غیر
 ملایم باشد بعکس مثلا زهره در حمل دلیل آن بود که لذت
 مولود در نظر یا تحنیل یا اشام یا ذوق استماع بود و اگر در
 ثور بود لذت او در کردن افزای بود در معانقه و اگر
 در جوزا بود در آنچه خلق بدست و انگشت دارد و اگر
 در سرطان بود در آنچه در دل و ضمیر دارد و اگر در اسد بود

در طلائع احوال در آن عضو یا بدست

در تحمل

در تحمل مشاق و حمل افعال و استناد و اگر در سنبله بود
 در اکل و شرب و اگر در میزان بود در مضارعت و
 مقارعت و اگر در عقرب بود در شهودت راندن
 و اگر در قوس بود در ملاست **اصح** و اگر در جدی بود **افضل** و صبر
 در رکوب و اگر در دلو بود در پستان و ایستادگی نمودن
 و اگر در حوت بود در حبس و پای کوفتن و برین قیاس
 در دیگر کوکب و بروج **که** **اذا لم یتمتع لک محاسنة**
الفر لکوبین فاطلب محاسنة لکوکب من الثابتة
على طبعه من اجزاء هر گاه که خواهند حالی مرکب از دو
 امر که دو کوکب بر آن دو امر دال باشند مانند لذتی
 برو جی جمیل که زهره و مشتری بر لذت و جمال و التفر
 را در اختیاری که با آن حال تعلق دارد نگاه کنیم تا
 بدان هر دو کوکب متصل یا با هم در متعارف کدام وقت
 باشند آن وقت اختیار کنیم پس اگر اتفاقی چنین افتد
 نشود کوکبی از ثوابت که بر مریخ آن **ا** بود و کوکب باشد

سراج در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این

طلب کنیم و وقت مجامعه قمر با آن کوکب اختیار کنیم
مطلوب حاصل آید **تکمله** الکوکب الثابتة تعطى
العطايا الخارجة عن النسبة و کثیرا ما یختم بسوء **ترجمه**
 چون دلایل مولودی قوی حال باشند بقوتهای دایم
 و عرض مولود را ببلندترین مرتبه از مراتب اهل بیت
 یا انبای خمس او برسانند پس اگر کوکبی ثابت در طالع
 یا شایسته یا مقارن نیز نباشد با سهم السعادة باشد مولود
 از حد مراتب اهل بیت و نسبت انبای خمس بگذرانند و
 عطایای دید که نه حد او باشد چنانکه یکی از بازاریان را
 بجد پادشاهی یا بمقتب بزرگ رسانند و باشد که غایت
 که غایت آنکس مذموم باشد و آن جان بود که آن کوکب
 بر مزاج مرکب از مزاج خنسی بوده باید که دانند که کوکب
 ثابت سه صنفند اول کوکبی که از قدری بزرگ باشند و
 بر طبیعت سعود مطلق باشند مانند سماک اغزل و نمر
 واقع و چنین کوکب سعادت مطلق دهند چون مجاهد

از کوکب ص

بمنصب

دلیل باشد یعنی یحرم آن کوکب و دلیل یک افق نسبتی
 تسیر باشد دوم کوکبی هم از قدری بزرگ باشد بکثر
 از آن مزاج ایشان و خنسی میخیزد بود مانند قلب الا
 سد و قلب العقرب و عین الثور و منکب النورس **ترجمه**
 و چنین کوکب بجماعه عطایای بزرگ دهند و اگر کثیر
 باشند رسد قطع کند غایت عطایای ایشان مذموم باشد
 و سیوم کوکبی باشند که خمس مطلق بودند مانند سحابیا
 ثوابت در طالع قرانات و سالها هم معین بود **تکمله**
العلی فی تغلب الرجل من اهل بیت الملك علی مشاکلت
مولود لائمة العلك فی الوقت الذی قام قیه ذلک **ترجمه**
 الفلك **ترجمه** چون طالعهای مبداء و ملتها و دولتها
 و جلوس پادشاهان بپادشاهی معلوم باشد هر کس از
 انبای آن ملت و دولت یا از اهل بیت آن پادشاه بود
 و طالع او مشاکل آن طالع باشد او را در آن ملت و دولت
 و یا در پادشاهی آن پادشاه خطی بهرجه تمام حاصل شود و یا

در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این
 در هر یک از این

این شاکت از اعتبار دلایل ریاست و تفوق
 تر است و احمد بن یوسف که شرح این کتاب کرده است
 که خوار و تیر بن احمد که حاکم و عامل مصر بود پسری آمد مرون نام
 بر طالع که منجان گفتند در آن طالع دلیل ریاست و منزلت
 نیست یکی از منجان که صاحب بن ولید نمیی است آن طالع
 بد بود و دانست که طالع پسر خوار و بد است حکم کرد که بجای پدر
 نزدیک ده سال بجای نشیند اما حکم او جان روان بنا
 که حکم پدرش علت آن حکم از او پرسیدند گفت طالع او
 عقرب است و شمس در سبیل و طالع جدا و احمد بن طولون
 همین بود و بعد از وفات صاحب حکم راست شد و مرون ده
 سال و چند ماه حاکم مصر بود اما نه سجد و خود و این علم را شنید
 بسیار یافت شود **ک** اذا انتهى نسبه دلیل دولت
الی کوکب یوجب قطعات ملکها او رئیس یزید اکل کوکب
یکون فی الامتداد الخویل سنه من سنی الدوله هو
یکه علی موت ملک عظیم منافی تلک السنه علی طبیعت
 ذلک

ذلک الکواکب **رحم** طالع دولتها و دلیلها آن
 دولت را از ابتدای وقت طالع نسیر کند بطالع اقی
 هر چه بر اسالی و هر چه سوا آنها برانند بر جی بر اسالی پس
 اگر نسیر بکوکی قاطع رسد ملک یا رسی بزرگ را از
 اهل آن دولت قطع افتد در آن وقت و اگر کوکی غیر
 مشاکل دلیل دولت باشد و آنها با و رسد بزرگی از
 اهل آن دولت بکنتی یا قطعی باشد و انکس بر طبیعت
 که آن کوکب باشد مثلا اگر زحل باشد دبیری یا مردی
 با خور تمام و اگر مشتری باشد قاضی یا صاحب منصبی بکو
 و اگر مریخ باشد امیری از امرای لشکر و اگر آفتاب باشد
 بزرگی از خاندان ملک و اگر زهره باشد زن بزرگ
 از آن بزرگان و اگر عطارد باشد دبیر بزرگ و اگر قمر
 باشد ولی عهدی یا حاجی بزرگ پس اگر کوکب مشرقی
 یا بود یا عهد آن شخص جوانی بود و اگر مغربی یا مایط بود
 آن شخص پیری باشد و ثبات آن کوکب در وقت دلیل

محل آن شخص باشد و قوتهای او از شرف و خط و دلیل
بزرگی او به وسعت او و دلیل مال بسیارش و برین
قیاس **که** اتفاق شخصین علی شئ ما یوجد من دلیل
دلیل شخصی فی مؤلفیهما فان کان مشکلة مجموعہ
کان بینهما اتفاق فیہ و اقوی ہما موضوعا یقوم مقام
الفاعل والرئيس اضعفهما یقوم مقام المفعول
المراد من **ترجمہ** البین چون خواهند کہ بدانند کہ حال
موافقت و مخالفت و شخصی در ضایعہ یا شفعی یا
امری و دیگر دلیل آن صناعیت یا آن امر در ہر دو
طالع بطلند مثلا در زراعت زحل ہر دو در قضا و
وزارت شتری ہر دو و در شکر کشی مرغ ہر دو و در
سلطنت شمس ہر دو و برین قیاس اگر میان آن
مشاکلتی مجموعہ باشد مانند نظر مودت و قبول و دلیل
اتفاق ہر دو شخص بود در ان کار و اقوی آن ان
دو دلیل دلالت کنند بر آنکہ صاحبش رئیس و حاکم باشد

بر دیگر

بر دیگر یک و اگر میان ایشان مشاکلتی مذموم باشد
دلیل معادات محتاج مخالفت آن دو شخصی بود و
اگر هیچ مشاکلت نبود میان ہر دو نہ موافقت
بود میان ہر دو نہ مخالفت **کہ** ما یوجد من
تبدیل مواضع البین فی مؤلفیہما و مشکلتہ
طوالہما یدل علی المودۃ و المخالفۃ و البروج المطبوعہ
ترجمہ مراد آنست کہ چون موضع شمس یک
بموضع قمر دیگر یا ناظر باشد مودت و دلیل دوستی باشد
میان ہر دو و اگر ناظر باشد بنظر عدوت و دلیل دشمنی
باشد بنظر دوستی یا دشمنی و ہر برج کہ مستعملی باشد
بر دیگر آن دیگر برج مطیع او باشد و صاحبش را محبت
زیادہ بود از آنکہ صاحبش مستعملی باشد و استعلا جان
بود کہ چون برجی طالع بود بر بروج فوق الارض برو
مستعملی باشد و گفتہ اند بروج مطیع برجہای بود کہ بر صورت
مردم یا حمل یا ثور و جدی باشد بخلاف سرطان و اسد

بعضی و بعضی

و محلی اگر طالع ہر دو
مکدر ناظر باشد

و غروب و حوت و نیز گفته اند معوجه الطلوع مطبوع مستقیم
 الطلوع بود و چون میان برین طالعها این شکست
 و مخالفت نبود میان این دو شخص نزدیگی بود و نه
 دشمنی و ابو العباس گفته است که شمس در موضع
 قمر و قمر در موضع شمس و نظر آن دو یکدیگر ترسیع دوستی
 منسوب بود و بجا سدت **که لو** المستولی علی مکان
 الاجتماع فی مثل درجه و ند من او تا د مولود و کل کتاب
 فی ذلک الاجتماع من الأشخاص الانسانیة و
 کذلک الاستقبال **مرجه** و طبع اصل نمودار بطریق
 که بان طالع مولد تخمین معادل کند ازین کلام است و آن جهان
 بود که مستولی بر جرج اجتماعی با استقبالی که بر ولادت مقدم
 بود معلوم کنند و موضع او در وقت ولادت مساوی
 درجه و تدی کند که بان درجات نزدیک بود از او تا د
 طالع تخمین آن مولود اگر مستولی و آن کوکبی بود که خط
 او از خط مستولی کمتر باشد در آن جزو بجای مستولی بجا

مستولی طالع بان تخمین از کوه

دارند

دارند و غل باین نمودار مشهور است میان اهل این
 صناعت و بعضی درجات بر صفحه مستویات
 بجای درجات خطوطی ایشان بکار دارند **که لو**
اذا انتهى کوکب فی ربع من اربع السخنة الى
موضع من ملک البروج الذي اذا حلت فيه شمس
بحرک الهواءی کیفیت ما و کان الکواکب مواقفا لملک
الکیفیتة قوت فی ذالک الربع و علی هذا قیل **مرجه**
 یعنی چون کوکبی کرم مزاج در تابستان بر جی رسد که
 چون آفتاب به آن برج رسد هو ا کرم شود آن تابستان
 کرم تر از معمول باشد مانند مرغ در اسد در تابستان
 و اگر در زمستان رسد سرما کمتر از معمول باشد و برین
 قیاس در فصلی از باقی فصول مانند زحل در جدی
 در زمستان در شدت سرما و برین قیاس در دیگر
 کوکب و الله اعلم **که لو** **ج** استخدم الکواکب البیضاء
بانیة فی بناء المدن والمیة فی بناء الدور و کل مدنة

مستویات

تبعی و المریخ فی وسط السماء او کوب من الیابا بنیة
علی طبعه فان اکثر متیة المسلمین علیها بالسیف
 کواکب ثابتة را بیا بانی خوانند که مانند مردم بیابان
 نشین براه و بی راه و بهمه مواضع فرو آمده باشند و چون
 کواکب را که بر مزاج صعود باشند در اوتاد طالع شهرها
 افکنند ثبات و بقای آن شهرها شهرها در بسیار سالها بر جای
 پسندیده و عدم تغییر از آن حال حاصل شود از جهت سعادت
 مزاجها و بطور حرکات و در بنای سراما که از ابقا ثبات
 جندان ممکن نباشد کواکب متحرکه که بطبع صعود باشند کباب
 دارند و چون وسط السماء خانه سلطان است اگر مریخ یا
 کوبکی از ثوابت بر مزاج او بود در وسط السماء افتد قسطنطنیة
 را در آن شهر حاقبت قتل باشد و بمنجا که عاشر خانه ملو
 باشد طالع خانه رعایا باشد و صاحب خانه مخالفان و رابع
 خانه عمارت و عواقب آن بقاع و دیگر کواکب بر مریخ قیاس
 باید کرد **لک** بکاوان کیون من طالع النبلة او الحور

اقوی

اقوی الاسباب فی سلطان و من طالع الحل
و المیران اقوی الاسباب فی مونه و من طالع
العرب او الثور اقوی الاسباب فی مرضه و
علی هذا فسر سایر الطوالع **مرح** چون صاحب هر
 خانه دلیل باشد بر سبب مقتضی مدلول آن خانه و صاحب
 طالع صاحب عاشر باشد هم آن شخص بود که سبب
 جبه خود بود و اگر صاحب نهم بود هم او سبب
 مرگ خود شود و اگر صاحب سادس بود هم او سبب
 بیماری خود شود و اگر صاحب رابع بود هم او ملوک خود
 کسب کند و عواقب او بسی او اتفاق افتد و اگر صاحب
 ثانی بود هم او کسب مال خود کند و تنمیر آن کند و اگر صاحب
 ثانی عشر بود هم او سبب تحمیل عداوتهای مردم شود
 با خود و این حکما انگاه واجب شود که اسباب
 دیگر با این سبب منضم شود و ازین سبب حکم خرم
 کرده است لفظ بکا و آورده است یعنی نزدیک باشد

و من شخص باشد که طالع او است
 من صاحب طالع

و این لفظ مقتضی ترجیح پیش نبود **م** اذ کان عطایا
فی برجی زحل و هو قوی فی ذاته اعطى المولود وجوده
الفکر فی الاصول و ان کان فی برجی المریخ اعطى
البصائر والبلاهة والسعة و اقوی الموضعین المثل **ترجمه** عطاء
دلیل فهم و سرعت رؤیت و نطق است و زحل دلیل تنق
در معانی و رسیدنست بقوه افکار و ثنائی و کار پس چون
عطای قوی باشد بقوت های ذاتی و در خانه زحل باشد از
طبع زحل استفاده تعمق کند پس فکر های بسواب کند
در اصول و تحقیق امور و چون مریخ دلیل طبع و حدت اگر ظاهر
مریخ باشد پیوده کوی و میغیر طبع باشد و چون از خانه های ترکی
حل و نقیض است این اثر در وی ظاهر تر باشد و عقرب
موجب ثبات حدت و سبکی یا کم کند پس آن اثر در وی
ظاهر نشود و اگر خانه های شتری باشد فصاحت و غلط
خلق و تذکیر فاعله دهد و اگر در خانه زمره باشد منزلت و مجور
و مضاحک فاعله دهد و اگر در خانه آفتاب باشد برتر

عطارد

و غیر
سخنهای

سخنهای از مرتب و بزرگ شنی باشد و اگر در خانه ماه بود
فلک فکر و تعجیل نمودن در سخن فایده دهد و از نماز
با کواکب حال های مرکب از مقتضیات طبایع ایشان
اقتضا کند **م** سوء حال الحادی عشر و صاحبه فی قیام
فلک دلیل علی ما یحق و زراءه و موالیه و امواله
مس سوء و علی هذا یکون سوء حال الثانی و صاحبه
دلیل علی سوء الکسب الرعیه معه **ترجمه** عاشر طالع جلوس
پادشاه دلیل او باشد و حادی عشر که ثانی فائز است
دلیل و زراء و اعوان او و خزاین او و طالع دلیل رعیت
باشد و ثانی دلیل اعوان و اموال ایشان پس بد حال
حادی عشر و صاحبش دلیل بدی و زراء و فساد او
اموال پادشاه باشد و بدی حال ثانی دلیل فساد او
و سوء تدبیر مدبران امور ایشان باشد و در آن دولت
م اذ تولت النجوم طالع مولد فان صاحب
یلتزم بالاشیاء البشعة و ربما استطاب الارواح

الکریته و غیر ذلک مما یشاکل هذا **ترجمه** چون بخوش
غیر طایم طایع اکثر اهل مرفوع اند پس اگر بر طالع کسی و آ
شوند و هیچ سعد بر او در ان موضع خطی نباشد و ناظر نباشد
لا محاله طبع صاحب طالع مخالف طایع اکثر اهل خوش
باشد پس لذت از چیزها باید که منفرد دیگران باشد مانند
غذای ناخوش و بویهای مکرر و جامهای م
و سب و معاشرت با مردم کرمه الله تعالی که جامهای خلق
دارند و دوست دارد و از آنچه موجب لذت دیگران
باشد نفرت گیرد پس اگر کس زحل باشد التذاذب و غیره
سرد و سیاه و کران و خیر و تاریک و ناخوش بیوی و طعم
باشد و اگر مریخ باشد بخیرهای گرم و تیز و تلخ و زنان و حیوان
موزی و اشرف و تند و تیز و برین قیاس **ترجمه** **ح** اضر
خوش است الثامن صاحبه الخارج والثانی و صاحبه الداخل
ترجمه بنایج مساوی بخوار و بد داخل کسی که دخول بلد یا
سکن کند و چون سابع مساوی را دلیل مقصد باشد

و ثامن

و ثامن ثانی اوست دلیل با محتاج و فواید او باشد
در سفر و طالع دلیل داخل بدست و ثانی دلیل
مال و غذا و فواید او باشد در مسکن پس چنین سبب **ترجمه**
از نحوست این دو خانه در اختیار سفر و دخول بلد
خیزد و میفرماید و ابو العباس گفته است سابع و **ترجمه**
ثامن در اختیار سفر معتبر نیست و از نحوست
ثامن احتراز جهت آن فرموده است که ثانی بمقابل
او منحوس میگرد و دونه جان است که او تصور کرده
است **ترجمه** **ح** اذا كانت العلة والفرق في البرج
الذي كان فيه خسر في المولد او تربيعه او مقابله
فانها صعبة واسته ان يكون ذلك الخسر فيه او
في مساكنه له يومه من المقابلة او التبرع و اذا كان
في موضع سعد فني سهله الا ان يكون خارج العلة
بعی للطبعة السعد هذا بعد ان طایما ینعم النظر فی
مقدار العلة كما قد منا وصفه **ترجمه** در مبداء و بیماری

نگاه کند تا موضع نمرکجا باشد اگر در موضع نحسی بود
از آنجی در طالع اصل بوده است یا در تریع یا مقابله
او آن بیماری سخت بود و تباه تر از این جنان بود
که بجنس در مبدای بیماری هم آنجا باشد یا بر تریع یا مقابله
آن موضع باشد یا قمر یا بخوس باشد خاصه اگر برج
آن عضو باشد که علت درو باشد و نیز اگر طبیعت
نحس و برج ملایم آن علت باشد و در سادس یا
فیمین ثامن باشد و اگر در موضع سعدی باشد یا سعد
ناظر بود بموضع او بیماری مهمل باشد و مهمل تر آنکه همانا
سعد آنجا باشد یا ناظر آنجا در وقت بیماری خاصه نظر
مورد است آنکه سعد قوی حال باشد که علت از آن جنس
بود که آن سعد اقتضا کند و آن در شتری مانند بچه
و خاق و اعراض دل و آنجی از قلبه باد و خون باشد
و در زهره مانند اعراض جگر و معده و اسهال بلغم و خون
و اعراض که از کثرت رطوبت و فساد آن باشد و

باید

باید که اول مقدار علت بشناسی چه اگر رنجی باشد
که از اخطری نبود مانند زکام یا حتی یوم تعیین حکم کنی بختی
بیماری و اگر چه آن دلیل یافته باشی و اگر رنجی باشد که
در آن خطری عظیم باشد مانند تب و ق و سل و ذبول
مشایخ حکم کنی بسبوت مطلق و اگر چه آن دلیل یافته
باشی و این از آن جمله است که در علم النجوم نیک
و منها شرح کرده آمد و السلام **کلام** الاجتماع علی الالباب

المستقیم علی المجری الطبعی فی الملة یفسد النحوس
والتي علی الحرب الطبعی فی غیر الملة والتي علی غیر المجری
الطبعی یفسد السعد و اجتماع **ترجمه** غم است یعنی شروع
در کارها که در طبیعت رخصت باشد و در شریعت هم
جائز مانند تزویج نظر نحوس در مبدای آن کار مفید باشد
و چنانکه باید بیشتر نشود و نظر سعد و معاون باشد و اما
آنچه بحسب طبیعت رخصت باشد و بحسب شریعت
و رسم غیر جائز مانند زنا یا در طبیعت هم رخصت نباشد

مانند حق و لو اظه نظر سعو و در وی مفید باشد و نظر بخو
 شاید که معاون باشد و علت آنست که سعو و اقتضای
 اموری کند که طایم طبایع جمهور و مصالح انسان باشد
 و نحو سنجلاف آن **کلمه صو** اذ اکان طالع العلیل
علی ضد نصبت مولده ولم یکن السنه انتمت الی ملک
النصبة فمور و می جدا ترجمه بطالع علیل طالع مبدأ علت
 میخورد و بعد نصبت آنکه طالع تحویل سال و انهما و طالع
 علت سابع یا رابع یا ثامن طالع اصل باشد و اولاً
 آن بود طالع تحویل سال و انهما طالع او موافق و مثلاً
 کل طالع اصل و انهما طالع او موافق نصبت طالع علت
 نباشد دلیل نیک تباه باشد اما اگر طالع تحویل یا ثامن
 اصل نباشد و طالع مبدأ علت همچنان موافق اصل و سعو
 ضرر بآن حد نباشد **کلمه صو** کل مولود لایکون طالع اوله
 فی بروج ذوات سور استه قضایه مبعوض من
 الناس نقیض **ترجمه** چون طالع و موضع صاحب

اولاً در کفایت دولت
 و وضع که هرگاه که حسن
 ما انباشد

طالع

طالع و میلان بروجی باشند که بر صورت مردم باشند
 مانند سبیل و نیمه اول فوس و مثله هوای آن
 شخص با مردم مان ستانن باشد و اگر هیچ کدام
 نباشد صاحبش را مستوحش بود و از مردم نقیض پس
 اگر بر جهای باشند بر صورت بهایم با نقیض شترال
 باشد و اگر بر صورت سباع باشد متکبر و مسلط باشد
 و اگر بر صورت حیوانات آب باشد از مردم نفور و
 گریزان بود **کلمه صو** اعظم السعادة فی الموالید من
الکواکب الثابتة ومن اوتاد القران والد سنوره
و مکان سبط السعادة الدولة فی الطالع ترجمه چون
 کواکب ثابت که مزاج سعو و باشند بجرم در نفس طالع یا
 عاشر یا مقارن صاحب طالع یا میلان باشند و طالع
 و ثدی باشد از اوتاد دولت با طالع قران اصغر یا
 اوسط مقدم یا دستوری یا دستوری باشد و آن بود
 که کواکب علوی در تشریق آفتاب و کواکب سفلی در

در تغریب آفتاب و در ماه بعکس و سهم السعادة که
در طالع دولت افتاده باشد در طالع مولود مولد باشد
سعادات بزرگ افشا کند و این کلمه در نسخه احمد بن
یوسف کلمه سی و هشتم است و تا اینجا عدد کلمات
تفاوت است شارحان کلمه سی و هشتم و اینجا بر خلاف
آن **که مرط** اذ اوقع فی مولد خمس مکان سعدی مولد
آخزل علی ان یکنون کرد با یحق من فی مولده السعد
من فی مولده الخمس و سح المکره من طبیعه الکوا
و یانفع قیه علی حسب طبیعه الاکمنه و علی یخذ الیتر
کل ما وقع فی السعد **رحه** این حکم را چهار رقم باشند
خمس در مکان خمس و خمس در مکان سعد در رقم اول
هر دو شخص بیکدیگر مضرت رسانند و در رقم دوم و
سیم صاحب خمس صاحب سعد مضرت رسانند
و صاحب سعد با و منفعت رسانند و در رقم چهارم هر دو
بیکدیگر منفعت رسانند و منفعت و مضرت بحسب طبیعت

سعد

سعد و خمس باشد بخری جاه و حشمت و مال دهد
زهره لذت و الفت و انس و مودت و زحل کبر
و حیات و خدعت و شکایت و مرغ ضرب و قتل و صلب
و تسلط و طبیعت مکان جهان بود که در طالع نفیس رسد
و در زمانی بمال و در عاشر کجابه و برین قیاس **که مرین**
اذا کان عاشر طالع الصاحب هو طالع المصحب
و مشکاک المبتز علی احدیما المبتز علی الآخر مشکاک
موده دامت اقامته معه و کذا الک طالع المملوک
اذا کان سادس طالع مالک و طالع الزوجه اذا
سابع طالع زوجها و حطت الشرايط المقدمه من المنا
کلمه المموده فی دلائلها دامت ايامها و استقامت
امورهما و قل الخلاف بينهما **رحه** درین مثال باشد
که منفعت از یک جانب باشد چنانکه در مثال اول
و دوم که در هر دو صاحب طالع را از صاحب عاشر
و سادس منفعت رسد اما در مثال ششم هر دو را از

یکدیگر نفع بود و به بختی آنکه سابع خانه زوج صاحب طالع
طالع خانه زوج صاحب سابع است و شرط است که میان
مستولی بر یک و مستولی بر دیگر خانه نظر دوستی باشد
و قول از یکدیگر و هر دو مانیکو حال و مسود و هرگاه که چنین
میان ایشان سالهای بسیار اینرش و موافقت باشد
و مخالفت کم اتفاق افتد و اگر یکی سعد بود و دیگر نحس
و نظر قبول صاحب سعد را سیرت نیکو بود و صاحب
نحس را سیرت نه نیکو بود اما موافقت حاصل باشد
کلام نا اذ اکان طالع صاحب عاشر طالع صاحب
فان التابع تیا علی صاحبه و کذا لک اذ اکان صاحب
النساء و س لمولود فی وسط السماء یقبل البدن برین صاحب
الطالع کان حسن الملكة لعلمانه و علی هذا اخبرنا
هذا المجرى **مرجه** یعنی چون طالع سابع عاشر طالع کنس
بود که سابع تبع او بود و یا صاحب طالع سابع صاحب
عاشر کنس بود آن سابع بر مقدم خویش حکم کند و همچنین
چون صاحب

چون صاحب ششم که خانه حید و خدم است در عاشر طالع
کسی افتد دلیل آن باشد که غلامان خود را نیکو و بزرگ داد
و برین قیاس و اگر صاحب سیم در عاشر طالع کسی
بود برادران او بر و بزرگی کنند و همچنین در صاحب
بنجم و عاشر قوی زین او نداد است و موضع رفت
و سلطنت بدان سبب این حکم برین وجه معاشر
حاصلست و در دیگر خانها هم برین قیاس توان کرد
و از سعادت و نحس و دلیل حسن معاشرت
و سوان معلوم کرد و **کلام نبی** لا تقفل امر الماتة والعزیز
و اما النبی للکواکب المنجزة والیدین فان فیها علم
الکرامات فی عالم الکون والفساد **مرجه** و آنها که میان
کواکب سیاره افتد صد و بیست باشد از آن طبع و بخت
بر یک خماسی و سی و پنج ثلاثی و مین قدر و باقی و هفت
سداسی و یک سباعی اما ششمی جبت آنکه زحل را بهر
یک از شش کواکب باقی شش قران باشد و شش

را با هر یک از پنج کوکب که سبب و بود بخ قران بود
 و شمس را به و مریخ را با چهار کوکب و شمس را با یک کوکب و مریخ
 با دو کوکب و عطارد را با یک کوکب و مجموع بیست
 یک قران باشد اما در خماسی بسبب آنکه چون دو کوکب
 یک اند اگر هر یک را ازین ثنائیات استقاط کنند پنج
 باقی هم بیست و یک تواند بود و اما ثنائی سی و پنج بود
 از زحل و مشتری با پنج و زحل و مریخ با چهار و زحل
 و شمس با سه و زحل و زمره با دو و زحل و عطارد با یک
 ممکن بود و مجموع پانزده بود و درین پانزده زحل داخل بود
 و چون زحل را استقاط کنیم مشتری با مریخ در چهار و با شمس
 در سه و با زمره در دو و با عطارد در یکی و مجموع ده بود
 چون مشتری را هم استقاط کنیم مریخ با شمس در سه و با
 زمره در دو و با عطارد در یکی و مجموع شش باشد و چون
 مریخ را استقاط کنیم و شمس با زمره در دو و با عطارد
 در یکی مجموع سه باشد و زمره با دو کوکب که تحت او اند
 یکی

یکی پس مجموع ثنائیات پانزده و ده و شش و سه و یکی
 باشد و آن سی و پنج بود و چون هر یک ازین سه کوکب
 که در ثنائی واقع اند از مجموع هفت کوکب استقاط کنیم
 چهار بماند پس رباعیات هم سی و پنج بود و اما سداسی
 بخلاف یک یک ممکن بود و آن هفت بود و سداسی
 یک شش نباشد مجموع که ضعف بیست و یک و ضعف
 سی و پنج بود و با هفت و یکی صد و بیست شود پس قرانات
 بر صد و بیست نوع پیش ممکن نباشد و هر چه عدد آن کمتر
 اتفاق افتد تا اثر آن بیشتر و دور از تر بود تا بجای که گفته
 اند قران سباعی دلیل طوفانات و انقلابات کلی
 باشد و قران قمری با دیگر کوکب ثنائی که در هر ماه واقع
 بود تا اثری اندک کند **فصل** **در** **موضع القمر فی المولد** **هو**
الجزء الطالع من الفلك فی سبط النطفة و موضع القمر
فی سبط النطفة و الجزء الطالع مع الولد **فصل** **در** **موضع القمر**
 که درین کلمه یاد کرده است اصل است که نمود از مریس

که از انمود از مسقط النطفه کویند بنی برین است و پس
در کتابی که منسوبت با و که از کتاب اساس خوانند
این معنی یاد کرده است و در موالید نه ماهه مکت اوسط
مولود در رحم مدت ده دور اوسط قمری آورده است
که مدت دویست و هفتاد و سه روز و پنج ساعت باشد
و گفته است که چون قمر فوق الارض بود مکت کمترین
بود و غایت نقصان نیم دور قمر بود و آن بحسب بعد
قمر از طالع و قرب او کم و بیش شود و چون تحت الارض
بود مکت ازین بیشتر بود و غایت زیادت هم نیم
دور باشد پس چون بعد قمر از درجه طالع بگیرند و بر سیر
وسط بگورند و فرقت کنند آنچه بیرون آید مقدار زیادت
یا نقصان باشد آن قدر را از مکت اوسط نقصان کنند اگر
قمر فوق الارض باشد و یا بیرون آید اگر تحت الارض
بود مکت اوسط آن مولود باشد و آن یک مکت حقیقی تفاوت
کنند بسبب تعدیل قمر بکثره از یکروز که از آن بگذرد کم بود

باز آن

با از آن پیشتر بود و چون قمر ولادت تمجین گیرند
و از طالع وقت کنند در مبداء مکت طالع مبداء مکت معلوم
شود و قمر در آن وقت هر کجا باشد طالع مولود باشد
و این نمود از مشهور است میان منجمان بعضی خواص گویند
که این بر سر در پس میفرست **عالم** **ند** الطول بکون
اولهم فی ذری افلاکها و طوال العزم فی اوایل بروجها
و القصار اهلهم فی حقیض بنی افلاکها و طوال العزم فی اوایل
بروجها فاستعن مع ذلک بشرقی الکواکب و تغز
بهم و مقامها و البروج الدالة علی الطول و القصر
ترجمه دلیل کوکبی را میخواهند که خط او در طالع مولود
پیشتر بود و بنزد و موضعی میخواهند که بعدش بحسب
خارج مرکز و تدویر از مرکز عالم پیشتر باشد و بحقیض
آن موضع که بعدش کمتر باشد و معرفت ابعاد بمعرفت
نظافات معلوم شود و در حساب تعدیلات معادیر
ابعاد معین کرد و اوایل بروج از اول برج باشد

تا تمامی حدی یا وجهی که در آخر بروج افتد و تشریق دلیل
طول باشد و همچنین سرعت سیر و تقزیم و بطوسیر دلیل
قصر باشد و همچنین آفاست و بروج در از مطالع دلیل طول
باشد و کوتاه مطالع دلیل قصر و طول و قصر را در ویدر
مولود هم استبار باید کرد پس اگر اول طول غالب باشد مو
لود طول باشد و اگر اول قصر غالب باشد و اگر متنسج باشد
معتدل باشد **کلمه** اذالم یکن للاولی فی مطالع المولود
لوا عرض عرض کان قضا و اذا کان کثیر کان المولود سیمینا فاما
کان العرض جنوبیا کانت الحركة سمسلة علیہ مع کثرة طول
کان شمالیا کانت سمسلة علیہ و تصرف الاولی فی البروج
الرجوع و الاستقامة و المقایین یفعل ذلک **ترجمه** دلیل
اگر شمس باشد او را عرض بنود و اگر قمر یا کوکب علوی
باشد و یا راس و یا ذنب خود باشد عرضشان بنود
و اما زمره و عطار در اجون سه عرض باشد مرکاه که آن
عرضها در هرجه شوند و جهت مشکافی باشند ایشانرا
عرض بنود

عرض بنود و عدم عرض دلیل قضا نجافت و لا
غزی مولود کند و وجود عرض اقضا فیهی و غلط
کند و چون عرض بسیار بود در غلط پنفراید پس اگر
عرض شمالی بود و آن در قمر و کوکب علوی انگاه
بود که هر یک از راس خود بگذشته باشد و بگذ
نرسیده و در کوکب سفلی انگاه بود که از عرض سه
کانه پنج کده ام جنوبی نباشد یا اگر باشد شمالی زیاده باشد
مولود را با فیهی و زفنی حرکت بدشواری باشد
و اگر عرض جنوبی بود و آن بخلاف آن باشد گفته
آمد حرکت بر و سهل باشد و آسان و در کوکب پنج کانه
مقام اول و رجوع دلیل ضخامت بود و مقام دوم
و استقامت دلیل نجافت و باید که درین کلمه از حال
ما در ویدر و جنس مولود درین باب خافل نباشد که انرا
از جهت قابلیت ماده اثری تمام باشد **کلمه نو** کل
نبات متصل و لته بکوکب تحت الارض فلیس یرفع **ترجمه**

در اختیار بنام نهادن این حکم است بار باید کرد و داد
 که بنده هر بنا که خواهد کند اتصال دلیل بگوئی فوق الارض است
 کند و غایت آن بود که سمت را پس نزدیک بود
 و باید که آن کوکب مساعد بود و در افلاک و در عرض و شمال
 و دلیل هم مساعد و معبود بود و اگر بنا نیست خواهد بود اتصال
 لش بگوئی تحت الارض اختیار کند مابط و دلیل هم مابط
 در جنوب **که در** ضرب المریخ بقل فی السیفه اذالم
یکین بنی وسط السماء الخادی عن رفاه فی هذین الموضعین
یقلف ما فی السیفه میسلط للصمصص علیهما و ان کا
الطالع مع هذ الموضعین بکوکب من الثابته بطبع فی السیفه
المریخ احرق السیفه بما فیها احرق **که در** دلیل صاف
 کشتی عاشر و دلیل مال او حادی غرات و برنج دلیل
 متسلطان و خانیان پس چون مریخ درین دو موضع باشد
 بوقت عمل کشتی یا رکوب در روی دلیل تسلط و زدن
 و مالی که در کشتی باشد **که در** اگر کوکبی از ثوابت بر طبیعت مریخ باشد

قلب

قلب القرب و رأس الغول و دبران و ننگ
 الاسد باطالع مقارن باشد و این مواضع باقیان
 منجوس و دلیل سوختن کشتی باشد از سبب افراط
 طبیعت آتش در آنچه دلیل کشتی است اما اگر مریخ
 در غیر آن دو خانه باشد ضرر او کمتر بود از آنکه طبیعت
 آتش در آنچه تعلق باب دارد با غلبه آب تصرف
 نصف کمتر کند و طالع کشتی طالع ابته و تجارت و
 طالع افکندن در آب و طالع رکوب در روی باشد
که در فی الربع الاول من السنه و الشهر مد رطوبه
الاسباد و فی الربع الثانی بحر زو علی حسب ذلک
الربعان الباقیان **که در** ربع اول از ماه یعنی از
 وقت اجتماع تا رسیدن ماه بترس آفتاب و ربع
 اول از سال یعنی از حلول آفتاب باول حل تا حلول
 او باول سرطان وقت مد رطوبات ابدان باشد
 یعنی از عمق هر جسیدی روی بظاهر او نهد و در ربع دوم

با هر کشتی مریخ

رطوبات جزر کند یعنی از ظاهر روی سیاه منهدم و ربع
 سیم مانند ربع اول باشد و ربع چهارم مانند ربع دوم
 و معالجان ابدان و اهل دریا را باین حکم ارتفاع باشد
 و زیادت نور فقر و نقصان او و صعود و هبوط او را
 در طول و عرض و درین باب تاثیر تمام باشد **کلمه نظر**
 لعلیل **اذا کان السابع وصاحبه نحو سین للمعدول فاستبد**
بطله **رحه** این حکم خاص است بطالع وقت سوال
 از حال چهارم طالع آن وقت و صاحبش دلیل چهارم
 باشد و سابع و صاحبش دلیل طیب او و چون نحو
 باشد دلیل عدم ارتفاع باشد بعلاج آن طیب پس تبدیل
 طیب مصلحت باشد و ابوالعباس گفته است طالع
 چهارم صاحبش دلیل او باشد و سابع او صاحبش دلیل
 سابعش و صاحب سابع دلیل طیب بود و در سوال
 طالع دلیل طیب بود و سابع دلیل بیماری و عاثر دلیل
 چهارم و رابع دلیل عاقبت او و این سخن اصلی ندارد **کلمه**

انظر

انظر الى موضع القران الاضمرين طالع السنة التي
 يكون فيه فيها فبقدر ما يكون منه و منه من البروج
 يكون سنون الى اعظم ما يكون فيه **رحه** از قرات
 مشتمی و زحل اول قرات را که در شش ناری افتد
 قران اکبر خوانند و اول قرات را که در شش دیگر افتد قران
 اوسط خوانند و دیگر قرات را اصف خوانند پس از
 قران اکبر تا قران اکبر دیگر قرب یکده سال بود
 و از قران اوسط تا دیگر قران ربع آن مبلغ بود و بقدر
 و از قران اصف نیز دیک پست سال و طالع هر
 قرانی طالع سالی باشد که قران در وی افتد و موضع
 قران درجه که قران در آن درجه افتد باشد پس این
 درجه طالع و درجه قران بر نوالی بگیرند و بهر برج سالی
 حساب کنند و بهر درجه دوازده روز و از وقت قران
 چندان مدت بشمرند انجا که رسد وقت وقوع بزرگتر
 حادثی بود که در قران افتد **کلمه سیاه** لا تقص علی غایب

ان سئلت عنده بموت حتى يشفي بان لا يكون قائما
ولا سكرانا ولا باهنا مجروح حتى يشفي بان لا يكون مقصدا
او لا بان مالا صار اليه حتى يشفي بان لا يكون عنده
وديعه فان القضاء على جميعها واحد رحمه در كل دوم
رفته است که بجهان که حاشه ادراک صورتی کند مانند
صورت محوس کسی که حکم کند بر نجوم محکوم علیه و صله
صوتی بود که در عالم واقع و موجود باشد پس باین سبب
در حکم مسئله باشد که میان مرده و نایم و خفته یا مست
و میان مجروح و فصد کرده و میان مالک مال و ایمنی
که مال نزدیک او و دیمت باشد فرقی نتوان کرد پس در
هر حکمی تشنا باید کرد آنچه مشابه آن حکم بود و گفته اند ابراهیم
بن المهدی در وقتی که از نامون پنهان شده بود و در
بغداد یکی از بندگان در سر نزدیک او تردد کردی روزی
نامون بندگان را سوال کرد از موضع ابراهیم ایشان
در طلوع وقت نظر میکردند آن بنجم گفته بود تا طلعتی بر سر

مشا به صورتی جو

آب

آب در ریخته بودند و کرسی در میان آب نهاده و
ابراهم را بر آن کرسی نشاند و بجان کفشد او در کشتی
بر جانب هندوستان رفته است **کلمه سب** **بهار**
الصحيح للاعلاء وهي الاوقات التي يظهر فيها
اشغال حال العليل اما الى خير و اما الى شر في زمان يمر
و هي كينونة القرني زوايا مرصع يحيط به الفلك المستقيم
و التغير الذي يكون قبلها و بعده ربهامی كينونة **بهار**
زوايا ذي الستة عشر ضلعا هذا بعد ان يكون حال
المريض جارية على الاستواء و لم يدغره شيء من
خارج فاذا وجدت في هذه الزوايا صعودا من
النابتة و المتخيرة دل على اشغال روي الا ان يكون
الحسن مصداق الالعلة و هو في خيرة و القرني هذه المراكز
تحت بدل على العلل الطارة و الشمس على العلل المزمنة
و كذا لك كل كوكب فيما الكواكب من الاحلاق **بهار**
این کلمه مشتمل است بر علت امتیاز ایام بحر ان در ارض

العمر و زوايا بعض النذر
قبل هذا هو كينونة في ع

حاده از دیگر روز تا جز نزدیک اطبا چهارم و هفتم و
 نهم و یازدهم و چهاردهم و هفتم و هشتم و نهم و یکم
 و دوازدهم و دیگر بعد از آن روزهای بحر است و بحر
 صحیح قید کرده است از جهت آنکه اگر بحر آن در روزهای
 دیگر افتد آن بحر آن تبااهی انجامد و بحر آن مکاوحت طبع
 است با علت و در آن اوقات اگر طبع غالب شود
 حال چار بخیر انجامد و اگر مغلوب شود بشرا انجامد و چون
 فلک مستقیم یعنی دایره معدل النهار را بجای اقسام مساوی
 کنند و تریع و دو مقابله معین شود بحسب مطالع و بدرجه مساوی
 باشد که تفاوت اندک بکند و بآن سبب وقت بحر آن
 از همین تریع پیشتر یا پسترا افتد و تریع و مقابله اوقات
 که قمر که دلیل حوادث عالم کون و فساد است در آن
 اوقات بنظر عداوت بموضع اصل ناظر باشد و چون
 موضع اصل که در ابتدای عرض قمر انجامد بود و اقصای
 ررض کرده باشد موضعی که مخالف آن موضع باشد اقصا

نقصان

نقصان ضعف آن علت کند و مکاوحت در آنوقت
 ادا بصلاح پیشتر کند و جضم را در حال ضعف آسان تر
 قدر توان کرد و باین سبب بحر آن درین اوقات نیکو
 تر باشد و ادا بسلامت پیشتر کند از آن که در غیر آن
 اوقات پس بحر آنها بزرگ و هفتم و چهاردهم و هشتم
 و یازدهم و یکم باشد و چون دور قمر در پست و مفت روز
 و کسری تمام شود و در پست و شش و نهم و یکم و دوم
 روز هفتم تمام شود و نصف در روز چهاردهم و نهم و تقدم
 و تا حرساعت بحر آن از آن روزهای خارج نباشد
 اما سه ربع تمام میان پستم و پست و یکم باشد و بآن سبب
 بتقدم در روز پستم افتد و تباا حذر در پست و یکم و رسیدن
 بموضع اصل در پست و هشتم باشد و بعد از آن دور
 با سرگیری و ابقای علت تا آنوقت دلیل عداوت علت
 و قلت حرکت آن ماده باشد پس آن بحارین ضعیف
 باشد و چون هر ربعی بدو قسم کند چنانکه هر فلک شش

قسم کرده باشند در زوایای شمن هم بحران باشد و
 آنها ایام انداز خوانند که در هر جزوی از آن انداز
 کنند بحرانی که در آن ربع افتد چنانکه چهارم انداز کند
 بهنقم و یازدهم چهاردهم و هفتم بیستم یا میت و یکم
 و پست و چهارم و پست و هشتم و چون هر شنی را باز بدو
 نیم کنند تا در فلک شکل شانزده کوشه بدید آید در آن او
 فی کرات هم باشد که بحران یا اندازی باشد از ویه اول میان
 دوم و سیم باشد و از او یسیم میان پنجم و ششم و از
 و پنجم در و زهم و از او یهفتم میان دوازدهم و سیزدهم
 و از او یهفتم میان پانزدهم و شانزدهم و از او یه سیزدهم
 روز پست و دوم و از او یه پانزدهم میان میت و پنجم و پست
 ششم و این اوقات با اوقات مشکانه تمامی شانزده
 بحران باشد و طبیبان این بحانات شناسند از طریق
 تجربه اما علت آن ندانند و در بحرانی که میان دو روز باشد
 سرگردان باشند و بر یکی جازم نباشد پس اگر در موضع

بحران

بحران سعدی باشد آن بحران بزوال علت ادا کند و
 اگر بخشی باشد با قدر در انوقت منحوس باشد با سبب
 علت و ضعف طبیعت ادا کند مگر وقتی که تا نیز بخش
 ضد تا نیز علت باشد که آن هم مقتضی صحت باشد شرط
 آنکه بخش نیک حال باشد در خیر خود و این بخارین استقامت
 انگاه باشد که طبیعت و علت با یکدیگر نظم طبیعی باشند
 و از خارج سببی دیگر یا و علت نشود و بیمار را نترساند
 اما اگر بغیر علت که باول مرض بوده باشد سببی دیگر باشد
 طبیعت با علت منظم شود این ترتیب بر وضع خود
 نماند و بیاید دانست که این بخارین مذکور که بر سیر قمر
 مقدار است امراض حاده را با امراض فرمته را
 از سیر آفتاب دلیل باید شناخت و اوقات رسید
 او بر و ایامی شانزده گانه خود باشد و چون طبیب و
 آثار دیگر کو اکب که نمیرد اخلاق حیوانات باشد معلو
 مست از اتصال با ایشان در اوقات بحرانها حکم

لازم
 لازم
 لازم
 لازم

باید کرد بجهت احوال مناسب آثار آن کوکب
کلمه القمر يحصل الجسد المشابهة آياه في القرف **ترجمه**
 قمر بهمنه کوکب پیوند و بسج کوکب بدونه پیوند و همچنین
 تن جانور از هر قوت که در جانور باشد چون غاذیه و نایه
 و قوت شهوی و غضبی و دیگر قوتها متأثر شود و در بسج قوت
 مؤثر نباشد پس باین وجه قمر را بش جانور مشابهت باشد
 و اینست علت آنکه در طالعها که بر آن حکم کنند قمر را
 دلیل تن کنند **کلمه** اذا جعلت دقيقة الاجتماع مبداء
 مراکز الجوان اندر تیس غیر الایهوتیه فی ذلک الشرح
 فی زوایاء الاجتماع و کان الحكم فيها علی المستوی شکل شکل
 متما فانه بدل علی طبیعه الموائع ان یستثنی به طبیعه الزمان
ترجمه درین کلمه بجز آن غیر موائع استخوانها و از حال بجا
 میخاکند در امراض گفته آمد و دقیقه اجتماع مبداء شهور قمری
 باشد و نقطه تریس اول قمر یا شمسه و مقابله او در تریس
 دوم مبادی از رابع باشد همچنانکه در زوایای مربع گفته

در باب

بسیجیان و این چهار مبداء را مکرر خوانند و طالعهای هر یک
 ازین مبادی و موائع کوکب در آن طالع دلیل
 احوال هوا باشد در آن ربع و طالع اجتماع نیز در شش
 نیمه ماه و طالع استقبال در نصف آخر مبعرب باشد و باید
 که از مقتضای هر طالع مقتضای طبیعت زمان حاضر
 استنا کنند چنانکه اگر دلیل بر مایند در تابستان حکم
 نمکند بر سباحت لیکن حکم کند بانکه رسورت کرمان و همچنین
 در فصول دیگر اینمعنی اعتبار فتح الباب کند و فتح الباب
 را یعنی انصراف قمر از کوکبی و اتصال بکوکبی که خانهها
 هر دو در مقابل باشند یا انصراف از رحل شهادرین
 اوقات تأثیری تمام کند بر وجهی که طبایع آن دو
 کوکب اقتضا کند **کلمه** یعنی ان یطرعه الاجتماع
 رحل والمشری فی دقیقه واحدة الی المستعلی منها
 علی صاحبه فیکم بقوة طبیعت فی العالم و کذا الک عمل
 فی العشرين الاجتماع الباقیه فی القرآن الماصع **ترجمه**

قرانات ثنائی گفته آمد در کلمه پنجاه و دوم که بیت و یک
باشد از انجمله یکی قران مشنری و زحل باشد که از
جون در اول مثلثات باشد قران اصغر خوانند و در
وقت مقارنه این دو کوکب نگاه باید کرد تا مستعلی گردد
بر دیگر یک و کوکب مستعلی آنت که بذروه تیره و بر خود
نزدیک تر باشد از دیگر کوکب بذروه تیره و بر خود پس اگر
مستعلی زحل باشد دلیل بر فاش شدن جو و فاش
باشد خاصه اگر ضعیف و راجع باشد و اگر مشنری باشد
دلیل کند بر فاش شدن عدل و صلاح در عالم خاصه
اگر قوی و مریخ السیر باشد در استقامت پس حکم عالم
بحسب مقتضای طبیعت کوکب مستعلی باید کرد و چون
در وقت قران اصغر یکی از قرانات پست کانه باقی
اتفاق افتد و مستعلی از آن کوکب معین شود مقتضا
طبیعت او در آن مدت که از قران اصغر یا دیگر قران
باشد اعتبار باید کرد و بحسب آن حکم عالم میباید کرد

کلمه سو

کلمه سو فی القرآن الاوسط تفصیل القرآن الاوسط
و فی الاوسط تفصیل الاغظیم فاذا تکلمت فی تفصیل
فصل جملة ولا تجعل کلامک اضافی فانه اضعف
الترجین ر حکم قران اعظم واقع در قران
اوسط باشد که مقتضای دلایل او مناسب دلایل قران
اعظم باشد پس حکم قران اعظم مجمل باشد و حکم قران
اوسط تفصیل آن مجمل و همچنین در قران اوسط مجملی با آن مجمل بر سه
پس در قران اصغر باید که بر مقتضای قرانهای
اوسط و اعظم واقف باشی تا از آن نسبت توان
داد و حکم توانی کرد و بوقوع مقتضای آن دلایل که
در مجمل آمده باشد چه اگر واقف نباشی حکم تو موقوف باشد
حصول بر نسبت این مفصل با آن مجمل و این شرحی باشد
ضعیف بنسبت با آن حکم که بعد از علم بحمل کنی و موقوف باشد
بر شرطی و قیدی بل ازین حکم جزم باشد پس شرح ضعیف
تر حکم مجمل را حکم مفصل میقد باشد و قوی تر حکم مفصل مطلق

بسی خرم **کلمه** اگر اذیت قوه دلیل مسئله فاعل
نظر ما قوت فی طالع تحویل نمک السنه و طالع القرآن
الاصغر والبرج الذي انتهى اليه تلك السبته فعلى
قوت فی الجميع او ضعفه يكون استبلا و هو على الحكم
کو کبی که در مسئله دلیل حکمی باشد بر موقت حال و در
طالع آنوقت اقتضای نیاید کرد بل حال قوت و ضعف
او در طالع سال و در طالع قرآن اصغر و در برج اشهر
از قرآن اصغر بیاید دانست و بعضی طالع اجتماع و استقبال
مقدم هم مشربا کنند اگر در همه قوی باشد حکم کند بوقوت
و لول با او و اگر ضعیف باشد در آن حکم توقف را
بمحال دهند و اگر در بعضی قوی باشد و در بعضی دیگر کوکب
از و اقوی باشد آن کوکب را با او شریک کنند پس حکم
کنند و این مشربا را ت خاص بود بمعطیات امور
کلمه لا تقطع بالتسیر وحده دون نقاد عطایا
الاوله و استدل علی صحه التسیر بما انتهى الیه الملوذ الملوذ

ترجمه

ترجمه موقت عمر مولود تسیر میلج کند هر سال یکبار
مطالعی از بطالع افق میلج بحسب موضع او چنانکه گفته
شد پس هرگاه که بقاطعی رسد موضع خوف باشد
انگاه نگاه باید کرد که عطیت که خدا جند بود و جند که
است اگر عطیه نمانده باشد حکم قطع کنند و آنها طالع
میلج را که سال یروجی رود و هم مشربا باید کرد و اگر آنها
هم بموضع قاطعی رسیده باشد اقتضای ناکند حکم قطع کند
کلمه استثنی فی کل شی من القضا بمقدار جز
القابل عن قبول جمله صورة الفاعل **ترجمه** در تقصیر مقدم
رفت که وقوع حوادث بخود اقتضا فاعل تمام بنا
تا او را قابل نباشد که تا اثر فاعل را قبول کند اینجا
میگوید اگر قابل از قبول تمامی اثر فاعل عاجز باشد
بغیر عجز او از حکم کوکبی استثنای کنی تا خطا کنی مثلا حکمی
که آن اقتضای پادشاهی کند کسی را که منزلت آن نداند
و از لولا دملوک نباشد آنقدر حکم پیش من که در

و جابه او از اقران او زیادت باشد و حکم بحصول
فرزند در خادمی که طالع او اقضا آن کند حکم پیش
ازین ممکن که کسی را بفرزند می گیرد و برین قیاس کلمه
اذا كان النفس مشرقا دل علی کافیه و اذا كان مغربا دل
علی العلة ترجمه آفت عبارت از مضرتی باشد که با اعضا
رسد از خارج بدن و علت عبارت از مضرتی که از در
داخل باشد از غیر مزاج و امراض و بعضی گفته اند که آفت
عضو آن باشد که رویش ممکن نباشد چون کوری و کرب
و زمانت و علت آن باشد که افعالش بخلل شود و زوال
آن خلل ممکن چون زوال آب و کرمی و کوش و رجا
ماندن از نفوس و تشریق و تقریب آفت که در خطها
بیان کرده اند کلمه اذا كان القمر فی مقابلة الشمس لا
یسر الكواكب للطحنة و کت علی الزمانیه فی العین و کتب
ان وجدت القمر فی الوقت و كان النخس شرقی یطلعا
بعده و الشمس فی و تده النخس یطلعا قبلها و هما متقابلان

متقابلان فان المولد یدرس عینا ترجمه آفت را دلیل
راست نموده اند و قمر را دلیل چشم و کوب
لطخیه کوکب را گویند که خرد و درم شده باشد چنانکه
میان ایشان و تیز شوند کرد و از اسبابی است
خوانند و عدد ایشان معلوم است و در کتب مذکور
و بعضی ثریا را لطیفی نمند بعضی تمند پس میگویند چون تیز
متقابل باشند در اوت و طالع مولودی و قمارن
کوکب بطیفی که در آن چشم که نیز تعلق با و دارد
نقصان بین نرمن حادث شود و اگر با تقابل ترجمه
نیز در اوت و دکنین بعد از قمر طلوع کند و پیش از نرمن
در حد تشریق هر دو چشم مولود برود کلمه ع اصحاب
القرع هم الذین لا یرتبط قمرهم بعطارد و لا یرتبط واحد
منهما با الطالع فی موالیدهم و یکون مع ذلک فی الوقت
بالنهار رطل و باللیل المریخ و الجانین ایضا علی هذا
الان رطل باللیل فی و تده المریخ بالنهار یوکده ان

ذلک و خاصه اذا كان الوعد الرطبان او العذرا
 او الحوت **نحو** بسبب انکه قمر دلیل جدست و عطارد
 دلیل عقل و دانش و کیاست چون بیکدیگر ناظر نباشند
 دلیل آن باشد که صاحب طالع را تنی پیدا نشود و کیا
 ست باشد و چون مریخ که ام نیز بطالع ناظر نباشند
 این دلالت قوی تر شود و چون زحل در وندی باشد
 بروج و مریخ در وندی باشد بشب دلالت قوی تر
 باشد پس مولود صاحب صرع باشد و اگر زحل در و
 باشد بشب و مریخ بروج آن دلیل بمالفت زیادت خرد
 پس صاحب طالع دیوانه باشد خاصه که در وند شرف
 یکی از سعدین یا عطارد باشد و آن سرطان و حوت
 و سنبله است و این وضع اقضاء مبالغه کند در حکم مذکور
نکته فی موالید الرجال اذا كان المیزان فی بروج
 مذکوره فان افعاله تجری علی الجری الطبعی و اما فی موالید
 النساء فی الامر غیر الطبعی و کذا لک المریخ و الزهره
 التبر

فان

فان الجماع یکون علی ذلک و تفریق هذین الکوسین
 معین علی التذکیر و تعینها معین علی الثانیة و زحل
 یرید فی النجاسة و عطارد یعین علی الانماک فی
 الشرة و علی هذا نقض اضداد ذلک **نحو** چون
 در موالید مردان شمس و قمر در بروج مذکور یا در ربعها
 مذکور باشند آن مرد در رجولیت تمام باشد و بر
 عکس چون در بروج یا در اربع مونس باشند و
 شمس بزنان باشد در موالید زنان چون در بروج
 مذکور باشند در امور غیر طبعی باخراط باشند و در بروج
 مؤنثه بر قاعده طبعی باشد و مریخ و زهره چون در موا
 لید مردان در بروج مذکور باشند بجماعت بروج طبیعی
 کنند و اگر مریخی باشند بقوت تذکیر زنا را خط تمام
 رسانند پس اگر در بروج مؤنث باشند میل بغلامان
 کند و اگر با وجود آن هم مغربی باشد بضد آن باشد
 و ممکن باشد که میل بآن کند که با او جماعت کنند و در

موایده زنان چون شمس و قمر در بروج مونس باشند
 و در ارباع مونس بر قاعده طبیعت زنان باشند و اگر
 در بروج و ارباع مذکور باشند شمس بر دانه کند و برج
 و زمره در بروج مونس محاسنت بر وجه طبیعی اقتضا
 کنند و در بروج مذکور میل بسحق کنند و از مردان دوری
 جویند و اگر مغربی باشند در شهوت و میل بر دانه مایل
 به باشند و اگر بایک در بروج مذکور باشند زحل ناظر باشد و مریخ
 باشد فضیخ از حوادث شود و مازجت عطارد در برابر
 دلیل مبالغت باشد در آن باب و افراط در شهوت
 و نظر شتری اقتضای آن کند که آنچه از مردان و زنان
 صادر شود مطابق قانون است باشد و نظر مریخ و زمره نظر
 غیر محمود خلاف این اقتضا کند که عدل من ارباب
ثلثات الطالع یبیین الترتیب و من ارباب ثلثات
التر صاحب النوبه و من الیزین یبیین امر الیته و
من ارباب ستم السعاده یبیین العرفه مدت تیر

جبار

چهار سال باشد از ابتدای وقت ولادت و چون
 ارباب ثلثات طالع در او تا مدعو باشند و
 نحوس از ایشان ساقط بود و ترتیب تمام شود و خاصه
 که سعدی در طالع بود و صاحب طالع نیک حال و از
 ارباب ثلثات رتب ثلثه اول دلیل بر یکسال و ثلثه
 چهار ماه باشد که ثلث اول مدت تربیت بود و
 رتب ثلثه دوم یعنی در ثلثه ثالث دلیل ثلث دوم
 باشد و شریک دلیل ثلث باقی گفته اند که صاحب ثلثه
 اول دلیل ثلثی که بعد از نیمه باشد و شریک ایشان دلیل
 سدهس باقی و ارباب ثلثات موضع تیر نوبت
 یعنی بروز شمس و شب قمر دلیل حال معیشت باشد
 اگر مسعود باشد و از نحوس پاک و در او تا مدعو باشند
 مولود بر وجه محمود بود و خاصه که دوم مسعود باشد و خاصه
 نیک حال و اگر منحوس باشد بخلاف این و ثلث
 مدت ترتیب بر ارباب ثلثات چنانکه گفته اند و حال

که نیمه شمس و
 صاحب ثلثه هم

نیرین هم دلیل باشد بر امور معیشت و از باب مثلث
 سهم السعادت دلیل عمر باشد و بعضی از از باب مثلث
 استدلال کنند بر احوال همه عمر و در مواضع دیگر معلوم
 شده است که دلیل عمر از هیلاج و تسبیح او باشد و دلیل
 عطیة یعنی مقدار عمر از که خدا و تسبیح هیلاج **که در** اذکان
المریخ فی مجاسد الراس الغول فی مجاسد راس
الغول ولم یطرا لی درجۃ القطع سعد ولانی الثامن سعد
وصاحب النوبة من النیرین مقابل للمریخ اونی تربیة
فان المولود ینزب عنقه وان کان النیرین فی وسط
السا صلبت جثته وان تناطرت النجوم من الجوزا
والحوت قطعت یداه ورجلاه **رحم** راس الغول
 که گوید که دلیل بر آنست بر مزاج **مریخ** در یک جزو جمع شوند و سعد
 ناظر نباشد که باز دار و سعدی در ثامن که بیت الموت
 نباشد که دلیل بر دفع مرگ باشد بر حال ناپسندیده و نیز
 نوبت بر مقابل با تربیع مریخ باشد این جمله اقتضای آن
 کند

که گوید که دلیل بر آنست
 بر مزاج مریخ در یک جزو جمع شوند و سعد

کند که کردن صاحب طالع نر نرند پس اگر آن نیز
 در عاشر باشد نزد یک بدرجۃ عاشر او را صلب
 کند و اگر نرحل و مریخ از جودا که دلیل دست است
 و حوت که دلیل پا است بیکدیگر ناظر باشند دستها
 و پاهای او بریزد و اصحاب بحریه این هر یک را نشان
 لها از بخار آب ایراد کرده اند **که در** خودا اذکان
المریخ فی الطالع کان بوجه المولود ان مریخ دلیل قطع **رحم**
 و جراح باشد و طالع دلیل سروری پس بودن او در
 طالع نه بروجی محمود و سعد ناظر نه این اقتضا کند **که در**
اذا جاسد المریخ صاحب الطالع فی الاسد ولم یکن
للمریخ خط فی الطالع ولانی العاشر سعد احرق المولود
بالقار **رحم** اسد از برج آتشی در دلت بر آتش میالونه
 تر باشد و مریخ کوکب آتشی است پس اگر مریخ را در
 طالع خطی نباشد نزدیک صاحب طالع نباشد منفرت
 زیادت کند و سعد در ثامن مرگ بد باز دار و پس

چون این معانی حاصل نباشد اقتضای سوختن مولود
 باشد **کند** **مهر** اذ کان زحل فی وسط السماء و
 له النوبة فی مقابلة و الرابع برج یا بسرات المولد
 ردیا و ان کان ما یجاءات عرفاً و ان کان علی صورة
 الناسات خفاً و تحت المقارع الا ان یکون
 سعد فی الثامن فیصیبه هذا و لا یکون منه مینه **تر**
 زحل در وسط سماه نیز نوبت در رابع بر مقابله او دلیل
 بد باشد اگر رابع بر خنجر باشد مولود در زیر بنای
 افتد و اگر برجی آبی باشد غرقه شود و اگر بر صورت مردم
 باشد و آن بر جها هوای باشد و سبله و نیمه اول نوس
 نحق یا در زیر جوب زون میرد پس اگر در خانه ششم سعد
 باشد این حوادث واقع شود اما سبب مرکب نباشد
کعط سیر درجه الطالع لا اعراض الجسد و درجه سیم السع
 لذات الید و درجه القمر تصرف الجسد مع النفس و درجه
 الشمس خطوط من السلطان و درجه وسط السماء لما یقارن

من ال

من الاعمال لکل درجه **سیر** از سیر درجه
 طالع حالهای که تن را عارض شود مانند صحت و مرض
 و غیر آن معلوم شود و از سیر سیم السعاده حال مال
 و توکلی و درویشی و سود و زیان و از سیر قمر احوال
 که تن را بسبب نفس عارض شود چون نشاط و غم و ثبات
 و انقلاب و اختلاف و دیگر احوال و از سیر شمس
 جامی و بهره که از جهت ملوک و سلاطین یابد یا نصد
 آن و از سیر عاشر جامی که نسبت به بازیرستان او
 حاصل شود و عملها که مباشرت آن کند و نیک و بد آن
 و این سیرات بمطالع باشد طالع را بمطالع بلد و عاشر
 را بمطالع استواء و محجه میان هر دو باشد یا در دیگر موضع
 غیر او تا بمطالع افق آن موضع جنانکه گفته آمد و است
 هر یک درجه را یکسال **کعط** لیس یونتر الکوا
 فی موضع لا یعد فیہ و لم یلک المولد **سیر** هر کوکب بخش با سعد
 که در اصل طالع اقتضا اثری کرده باشد چون بموضع

رسد که دلیل باشد بر حصول آن آن اثر در وقت رسید
 او یا بخایا بموضع تسیر یا اثبات دلیلی گذرد از وی تا اثری
 بر مقتضای طبع او متوقع باشد اما هر چه بخلاف این باشد
 که در اصل اقتضای نکرده باشد بموضع مذکور نرسیده او را
 هیچ اثر نباشد **مکمل** فان اذ کان المریخ فی الحادی عشر و له
دلالة قویة فی الطالع فان صاحب المولود خائن بسططا
مصر یا زدم بیت المال عاشر است و مریخ دلیل خیانت
 و چون در یا زدم افتد مال صاحب عاشر بزدوی و خیانت
 تلف کند و چون صاحب خطی تمام باشد در طالع مولودان
 مولود خائن و متلف آن مال باشد **مکمل** فان اذا جاسد
الزمره زحل فی المولود و له ما فی السباع خط کان المولود و ج
الحی معه و علی هذا ففسر سایر الیوت و اجتماع کل کوکب
مع کل واحد من النخس **مصر** زمره دلیل مجامعت
 و سباع بیت نکاح و چون او را در سباع خطی باشد در
 قوی دلالت نتر شود پس اگر با زحل در یک جزو مقارن شود
 دلیل

دلیل تباهی و پلیدی مجامعت باشد چنانکه اختیار کند فقر
 نیز موضع مجامعت را بر آن موضع و یا حلد غیره را بر مجامعت
 و اگر زحل شرقی باشد میل بسیار مان پیشتر کند و اگر مریخ
 مجاسد زمره یا شد میل بلوا پیشتر کند و اگر مونس باشد
 بحق نباشد که بمجاسد میل کند و زنا بر نکاح ایشان کند و برین
 قیاس اگر شتری که دلیل بعبادت در جادی اثر
 صاحب خط بود و با زحل باشد دلالت کند بر آنکه امید
 حصول چیزهای دارد که شتمن بر بعضی نقصی باشد از امور
 پوشیده مانند عقد و بدخواستن مردم و بجدیت و کمرو
 مردم را در وقایع افکندن و اگر با مریخ باشد دلالت
 کند که میل قتل و احراق و قطع طریق کند و اگر شمس که
 دلیل جاه و سلطنت است در عاشر صاحب خط بود و با
 زحل بود و جاه او بطریق مکر و حذر و حیل حاصل شود و اگر
 با مریخ باشد جاه نهیب و عقوبت و قتل و قهر حاصل شود
 و اگر عطارد که دلیل فهم و ذکا و عقل است در طالع خط

دارد و باز حل بود دلیل بلا وقت و بلا است و سوم
 تدبیر باشد و اگر برنج باشد دلیل حدت و جزالت طویش
 و جنون باشد و اگر فرنگ دلیل حرکت و سفر است و در ثالث
 و یا سابع خط دارد و باز حل بود دلیل نقل در حرکت و سكون
 نه بموضع و مکت بسیار در راه سفر و برنج رسانیدن خلق
 باشد و اگر بارنج بود دلیل تجیل و قطع طریق و کرجین و قصد
 مردم کردن باشد و برین قیاس **کلمه ۴** الاولیات
یؤخذ من سبعة اوجاح سما مابين الدليلين من الدبرج و
الثاني ما بينهما من المشاكلة والثالث مبرأ احد هما الى موضع
الآخر والرابع ما بين احد سما وبين الموضع الذي له قوة
ومن اعمد وطبعة الامر المطلوب والخامس ما يحصل
بمجلس برهنية الكواكب بعد الزيادة والنقصان والسادس
تغير شكل الدليل على الامر بالاستقانة والتزقي والرجوع
والتعزيب ما يشاكل هذا والسابع مبرأ كل كوكب الى موضعه
موافق لفي الطبيعة **رحم** هرگاه که طالع امری از امور
 اقتضای

اقتضای جائحه کند و خواهند که بدانند که آن خاومه در کدام
 وقت واقع شود و طریق معرفت آن از معرفت نوع باشد
 اول از مابين الدليلين چنانکه در طوفان نوع علیه السلام
 گفته اند طالع قرآنی که طوفان دال باشد سرطان بود
 و موضع قرآن در اول حمل مابين هر دو بود و ولست و
 شست و شش درجه مطلع و چون هر درجه را سالی گرفتند
 طوفان بعد از دو بیت و شست و شش سال از وقت
 طالع حادث شد و همچنین در خسوف و کسوف مابين
 طالع و جزوی که در وی کسوف یا خسوف باشد بگیرند
 بمطالع و نسبت آن با نصف دور چون نسبت مابين
 اول خسوف یا کسوف و بین وقت معظم تاثیر باشد
 با همه زمان تاثیر و تیسیرات و اشهر آت بیشتر ازین
 جنس باشد و دوم مابين الدليلين من المشاكلة گیرند چنانکه
 اگر صاحب طالع قبله یس یا ترنج کوکبی رسد موافق او
 در طبیعت یا مخالف او حصول مقتضای آن کوکب باشد

طیور یا ضد آن در الوقت حادث شود و همچنین چون
صاحب طالع متصل باشد بکوکبی که در مطلوبی صاحب
حاجت باشد چون آن اتصال تمام شود آن حاجت
حاصل شود و خاصه که صاحب حاجت در طالع بود و صاحب
طالع در خانه صاحب حاجت بسم رسیدن یک دلیل
باشد بموضع دیگر دلیل چنانکه صاحب طالع در انصورت که حاجت
مطلوب باشد وقت آنکه بصاحب عاشر یا بدرجه عاشر رسد
آن مطلوب بر آید و چهارم آنکه صاحب حاجت کدام
وقت بموضع رسد که او را در ان موضع قوتی باشد یا انکه
بر طبیعت مطلوب باشد مثلاً صاحب خانه مال بدرجه عاشر
خود رسد یا بهنرم السعادت رسد که او هم اقتضای حصول
مال کند و پنجم آنکه از عطیه که خدا بعد از زیاده سعود و نافر
نقصان بخوبی نظر حاصل آید و آن مدت عمر مولود باشد
و ششم آنکه شکل دلیل بر آری از آن اقتضا متغیر نشود
بسبب استقامتی یا رجوعی یا تغیری چنانکه اگر
کوکبی

دلیلی حاجتی باشد و متوجه باشد بدلیل نجات آن حاجت
و پیش از وصول با و رجوع شود و بقدر مدت رجوع
واقامت تا خرافت در حصول آن حاجت یا بعد از آن
یکه مستقیم باز شود و یا باز با نجا رسد و همچنین در استقامت
و در تشریق و تغریب مثلاً بر رجوع بدلیل نجات پیوندد
و پیش از آن مستقیم باز شود و آن موضع نرسد الا
بعد از مرور ایام استقامت و اقامت و همچنین در
تشریق و تغریب اگر دلیل تحت الشعاع بود و در تشریق
یا تغریب بیرون آید مطلوب حاصل شود و وقت
رسیدن کوکبی که مقتضی مطلوب باشد بموضع که موافق
او باشد در طبیعت چنانکه دلیل سفر بخانه سفر رسد مثلاً
که خدا اذ انکافات الدلائل فی الامر و ضده فا
نظر الی طالع الاجتماع و الاستقبال فان نکافات
فلا تحل بالقضاء هرگاه که در طالع سوالی یا طالع سالی یا طالع
مولودی باشد یا میده دیگر دلیلی بر حصول مطلوبی و

ولبلی بر فوات آن مطلوب متکافی شوند و همچنین در دیگر
 دلایل رجوع با طالع اجتماع یا استعصال مقدم باید کرد
 اگر در آن طالع بکطرف راجحان یافته شود بر آن حکم
 کنند اگر در آن طالع هم متکافی یا بند و حکم توقف باید کرد
 بسبب عدم رجحان یکی از دو طرف **کلمه** وقت
 ثقلت العامل دلیل لما یمنه وین سلطانة و وقت
 جلوسه حاله فی عمله **ترجمه** از طالع آنوقت که پادشاهی
 عملی کسی دهد طلب معرفت حالی باید کرد که میان او و
 میان آن پادشاه رو که بالا او بود و طالع آنوقت که در آن
 خوض کند و آن شغل بشیند طلب معرفت حالی باید
 کرد که او را در آن عمل حادث شود یا کسان که در تحت حکم
 او باشند **کلمه** نو اذا کان صاحب طالع جلوس عامل
 المریخ و هو فی الثانی اول یتبس بصاحب الثانی فانه یحجب
 باموال من یتقلد عمله یا ان کان صاحب الثانی المریخ
ترجمه خانه دوم طالع جلوس عامل خالی مال آن جماعت
 باشد

باشد که آن عامل بر ایشان حاکم باشد پس چون صاحب
 طالع مریخ بود و مریخ در ثانی باشد و یا صاحب ثانی بنظر
 عداوت ناظر باشد آن عامل مال الجماعت تلف کند
 تا فی تمام حاصه که شتری صاحب ثانی باشد و یا مریخ
 در ثانی که آنگاه تلف پیشتر باشد شتری مخوس از
 مخوست خسار باز دارد و بقدر آنکه زحلی بخشی دیگر باز دارد
 چه مخوس متکافی و متدافع تاثیر یکدیگر شوند و سعود مخوس
 یکا حجت نمکند بل دلیل نقصان مال کند خاصه شتری که
 دلیل مال بود مطلقا و صاحب ثانی باشد در صورت
کلمه فر اذا رفع صاحب الطالع الی صاحب الثانی
 اندر بر من مشکلة مودة اتفق العامل لفتات به و
 ان کانت من عداوة ضرر اذا رفع صاحب الثانی
 الی صاحب الطالع اندر بر اکب فان کان من مشکلة
 مودة فبرضا الناس و ان کانت من عداوة فبسخم
 و مکارههم **ترجمه** اتصال صاحب طالع با و س عامل

بصاحب ثانی از نظر دوستی اقتضا آن کند که عامل
در آن عمل بسیار نفقه کند و بسبب آن او را خدائی محض
نباشد و از نظر دشمنی اقتضا آن کند که در آن نفقات زیاده
بر و افتد و اتصال صاحب ثانی بصاحب طالع از نظر دوستی
اقتضا آن کند که عامل کسب بسیار کند بروجهی که رعایا از او
راضی باشند و از نظر دشمنی اقتضا آن که رعایا در آن کسب
از و راضی نباشند بل بکراهت و بخط ایشان منقرون
باشند **کلمه** الشمس منبوع القوة الحيوانية والتمزج منبوع
القوة الطبيعية و زحل منبوع القوة الماسكة والمشتري منبوع
القوة النامية و عطارد منبوع القوة الفكرية والمذكرة و
المريخ منبوع القوة الفعیهة والزهره منبوع القوة الشهوية وكذلك
عطارد والمريخ والزهره في المولد دلالة على اخلاق صاحبه و صفة
ترکیبات که در عالم کون و فساد باشد معدنی باشد
و نباتی و حیوانی و در نباتی ترکیب اول موجود باشد و
در حیوانی ترکیب اول و دوم موجود باشد و بقای هر یک
بناسک

بناسک اجزا تو اند پس این چهار قوت یعنی ترکیب
که منسوب بطبیعت است و ترکیب دوم که منسوب بنما
است و ترکیب سیم که منسوب بجهوانست و بناسک اجزا
که در همه شرطت تا باقی باشد آثار برین و علوین است
و سه کوکب باقی یعنی مریخ که غضب با و منسوبست و زهره
که شهوة با و منسوبست و عطارد که تمیز و فکر و ذکر با و منسوبست
یا اعتباری مبادی اخلاق باشند چه اصول اخلاق این
سه قوت اند که از یکی بروجهی محمود و شجاعت حادث
شود و بروجهی مذموم اضداد آن چون تنور و جبن
و از دوم بروجهی محموده سخاوت و از دیگر بروجهی عفت
حادث شود و بروجهی مذموم اضداد آن چون اسراف
و بخل و فساد و وجود شهوت و از سیم بروجهی محمود حکمت
و بر وجه مذموم جزئیت یا بلاعت حادث شود و جلکی
اخلاق فاضله و رفیله در تحت این اصول باشند و باعتبار
دیگر مبادی صناعات باشند چه صناعات موف

باشند از دو چیز ملکات و حرکات یا بر سبیل جذب باشد
یا بر سبیل دفع و اول منسوب بعطار دبا شد و دوم منسوب
بزمهره و سیم منسوب بمریخ پس از صلاح حال این سه کواکب
اخلاق و صناعات پسندیده حادث شود که هر قطران
انتقال البروج فی التحویل من درجه الاثنا عشر
یوما و ساعان و ثمانیه عشره دقیقه من ساعه بالتعرب
و من جهة الطالع فی لافق اربعه و عتزون یوما و ثلث یوم
بالتعرب و اما الشهور الشمس من انتقال الشمس من الد
التي كانت فیها عند المولد الی مثلها من سایر البروج
رجه اثنا عشر و جی شهری که در هر سالی سیزده درجه
حصه یک برج از سال بیت و شش روز و دو ساعت
و سجد و دقیقه باشد از یک ساعت بتفریب و آن از ثمت
مدت یک سال شمسی باشد بر سیزده و چون از طالع تحویل سال
تا طالع تحویل دیگر سال برانند و آن دوازده برج باشد با
فضل الد و و فضل الد و برتر یک هر را صدی مقدار

دیگر است

دیگر و بطلیبوس سه برج گرفته است پس چون مدت سال
شمسی بر پانزده برج قسمت کنند حصه هر برجی بیت و چهار
روز و ثلثی باشد بتفریب لیکن این مقدار از مطالع باید گرفت
و باز ای آن برج سو اجب هر موضعی معلوم میباشد کرد
و اما مشهور شمسی از ابتداء وقت ولادت تا رسیدن
آفتاب بهمان درجه و دقیقه از برج دیگر یک ماه شمسی باشد
و این ماهها مختلف باشد بعضی سی و یک روز و کسری و بعضی
پست و نه روز و کسری اخذ و بعضی میان هر دو چنانکه از اعمال
نجوی معلوم کرد و که ص اذا اراد ان یسیر بهم السعاده فی
سائر سنة التحویل اخذ ما من موضع الشمس الی مکان القمر
فی المولد و القیاض من درجه الطالع رجه نزد یک بطلیبوس
و دیگر مقدار آن سهم السعاده بر روز و شب از تقویم آفتاب
تا تقویم ماه بگیرند و از طالع نیکنند و اما متاخران بشب از
موضع خود آفتاب بگیرند و از طالع نیکنند و اگر روز از
موضع ماه تا آفتاب بگیرند و شب از موضع آفتاب تا موضع

باشد

ماه انرا سهم الغیب خوانند و بعد از آنکه موضع سهم السعادة معلوم شود انرا در تحویل بعود و نحو سس تیر میکنند و پیش ازین در سیر سهام ذکر می رفته است **کلمه صاحب**
اطلب صاحب الجسد من السابع وصاحب العلم من
السادس وعلى هذا انقش رحمه جد پدر پدر باشد و چون
 رابع دلیل پدر است رابع رابع دلیل جد باشد و ثالث
 رابع دلیل عم که برادر پدر است اما جد مادری را هم دلیل
 هم طالع باشد که رابع عاشر است و حال را دلیل ثانی
 عشر که ثالث عاشر است و برین قیاس **کلمه صاحب**
اذ انظر الدلیل الى الطالع فان جنس الجنی من جوهر الطالع
وان كان غیر ناظر الیه فان جنیه من جوهر موضع الدلیل
وصاحب الساعة دلیل علی لونه و مکان القمر دلیل علی
زمانه فان كان فوق الارض وقد كان قبل الاستقبال
كان حدیثا وان كان تحته و كان بعد الاستقبال كان
قدیما ومن صاحب سهم السعادة سندل علی طوله و قصر

ومن صاحب

ومن صاحب حد درجه الطالع وصاحب حد درجه وسط
 الساعه ایتها كان فی حد صاحب حد الطالع **کلمه صاحب** این کلمه در
 در استخراج جنی گفته است و جنی مودی بود که پوشیده
 دارند و از سوال کنند تا از حکم نجوم بگویند که چه چیز است
 و دلیل برین موضع کوکبی را میخواهند که در طالع و موضع نیرین
 خط پشتر دارد و متصل نباشد به یکری پس اگر متصل
 بود بکوکبی آن کوکب را که اشیای اتصال با و بود دلیل
 باشد و چون دلیل ناظر بطالع بجنس جنی از جوهر طالع باشد
 نباتی اگر سنبله باشد و حیوانی اگر صورت حیوان دارد
 و مجنن ارضی یا مائمی یا سوانی یا ناری و مجنن در حرار
 و برودت و رطوبت و یبوست پس اگر دلیل متصل
 بطالع نبود دلیل جنس او موضع دلیل باشد و صاحب
 ساعت دلیل لون آن بود در حل سباه و برنج سرخ و مس
 زرد و قمر سفید و برین قیاس و مکان قمر دلیل زمانش
 باشد و اگر فوق الارض بود نو باشد و اگر تحت الارض باشد

وان کوکب کوکب

و انضاد و غیر آن شناخته باشی بعد از آن حکم تو ای کرد
بر حال رئیس و حال رؤس کجاست قضای دلائل و قوایل
و از خط سلامت یا پانی که **صواب** است الا دلالت فی المسئلة
بدل علی مافی ضمیر السائل **مرح** دلیل همانست که پیشتر گفته
شد یعنی گوئی که خط او در طالع و موضع نیز نوبت بهم سعادت
پیشتر بود و چون اولاً بسیار باشد در قوی ترین نظر باید کرد
و اگر در بیت سلطان باشد سائیل سوال از پادشاه خواهد
کرد و اگر در بیت المال بود سائیل سوال از مال خواهد کرد پس
باین طریق بشناسی آنچه در ضمیر سائیل باشد که **صاحب**
الاجتماع و الاستقبال اذا وقع فی اوتاد الی جهة مقت و
کذا الک بما یحتاج الی ثباته و اذا استراح و هو فی وسط
السماطه علیه **مرح** این کلمه در نسخه که احمد بن یوسف و ابو
العباس اصفهانی شرح کرده اند کلمه نو دو نیم است یعنی ربع
از دو کلمه دیگر و بصاحب اجتماع و استقبال پیشتر باشد و چون
سوال کنند از تطلومی که حاصل خواهد بود بانه و صاحب

اجتماع یا استقبال مقدم بر سؤال در وقتی از حال طالع
سؤال افتد یا در خانه مطلوب آن مطلوب حاصل شود
و همچنین چون کاری کند که خواهد که ثابت باشد مانند بنای
که بنهند آن کوکب را در طالع ابتدای آن کار یا در وقتی
دیگر کنند و چون کسی پنهان شود از کسی آن کوکب در وسط
السماء باشد طمع و رش برزودی اتفاق افتد پس اگر صعود
باشد بر وجهی صالح بود و اگر منحوس بود بر وجهی فاسد
باشد **که هر چه** بگذارد آن کیون ما یطلع مع کل درجه **مشاکلا**
لما وقع علیه اقضاء المولود و که الک ما یطلع مع کل درجه
مشاکلا بقضاءه در کتابی که منسوبست بنیکلوشاه باطلی
آورده اند که هر درجه چه طلوع کند و از بنهند همچنین روایت
کرده اند و مدخلها یا ذکرده اند که با هر وجهی چه طلوع کند و
درین کلام میگوید که نزدیکست بآنکه اختیار مولود بطین خوش
شپیه باشد بآن چیز ناکه یا درجه طالع او طلوع کند و ضاعت
او شپیه باشد یا بنج با وجهی که طالع او در آن وجه باشد **که هر چه**

کتاب المواقف التي تقع فيها اثر الكسوف والمقامات وسبب
الرجوع والاستقارعة في الاوتاد القريبة من مواضع الكسوف
في المواليد والتخاويل للمناخ والمدين التي تدل عليها
وقعت فيها وطبقة ما يؤثر في علم طب مواضع الكسوف
من الكواكب المنجزة ومقدار ما يلحق على مقدار اثر الكسوف
في البرزخ وهو مقدار ما ينكسف منها وعلى هذا الحكم
فيما بين من خير وشر **مرجه** درين كلامه احكام بسيار
است که در الفاظ مختصر ايراد کرده است و موضوعها
که آثار کسوف و خسوف و آثار مقامات کواکب
منجزة و سبب الرجوع و استقامت ایشان در موضع و ثبات
شود و تدنایی باشد که منسوب باشد بموضع کسوف و
نزدیک باشد بموضع و آن طالع و اثر بود در کسوفی که
در جهت مشرق بود و عاشر و سابع در آنچه در طرف مغرب
بود و بروج آن اوتاد که از طالع موالید و تخاویل اشخاص
انسانی باشد اعتبار باید کرد و آنچه منسوب باشد بان اوتاد

و علامه صمد الکواکب
 الشیخ طبرستانی

مانند

مانند ابدان و نفوس که منسوب بطالع بود و سلطان
 و علان بروج و شرکا که منسوب بدیکر اوتاد باشد و همچنین
 شهرتایی که منسوب باشد بروج آن اوتاد و بروج کسوف
 و آن طبقات که از اصناف موجودات بدلول برج کسوف
 باشد و صورتهای کواکب ثابته و طبایع کواکب منجزة
 که واقع در آن برج باشد یا در وقت کسوف طلوع کند
 و مقدار اثر بقدر مقدار شکف باشد از تیر و زمانین
 بقدر زمان او فوق الارض چنانکه در کتب احکام مذکور
 باشد و همچنین در آنچه مقتضای اقامت و رجوع و استقامت
 سعود و نحو کس باشد بقیاس با اوتاد مذکور سخن بسیار
 گفت از جزو شر و این کلام مجمل است تفصیل این در اربع مقامات
 لات بطریق کس مذکور است **کمدق** المسئول علی
ارباع الاجماع والاستقبال والارباع اذا قوا و اعرفوا
ما يدعون علیه و اضعفوا ایمان و رجس و کذا الک اذا اثر
او انجاسیر **مرجه** چون مستوی بر اوتاد طالعهای اجتماع

و استقبال و در تریح آفتاب و ماه قوی حال باشد
آن چیز که ملوک مستولی باشد عزیز و گران باشد و چون
ضعیف باشد خوار دارند آن باشد و چون سیر السیر باشد
روای و رواج یابد و چون بطی السیر باشد کسادی باجر
کلمه قاف النيازك و ذوات الذواب من ثواب النجوم
و لیست منها **رحه** ثواب النجوم آثار ملوی باشد و نیازک
و ستارگان و ذوابه و حرسمه و امثال آن جمله ثوابی نجوم
باشد و از جمله نجوم نباشد و در بعضی نسخها این کلمه و آنچه بعد از آن
آید کلمه شمرده اند **کلمه قاف** النيازك تدل علی جفاف الارض
فاذا كانت فی جهة واحدة دلت علی ریح تعرض فی ملک
الجهة و ان كانت شایعة فی الجهات كلها دلت علی
نقصان المیاء و اضطراب المواء علی حیوان تشبه الای
قالیم و نطلب ملوکها من جهة الاعتقاد لما علیه الاجتماع
فیه و اما ذوات الذواب **التي** یکون منها و بین الشمس
مشرقة برجا فاذا ظهر فیما د و الجهة و کان ظهوره فی و من

اوتاد

اوتاد الدوله فیموت ملک منها و عظیم منها و اوتاد
کان فیما یلی و من اوتاد الدوله اضطربت فیها
استبدل بوزیره و ان کان ساطع عن الوتاد انما یخرج
و الا مراض و کانت اکثر المیة فجاءة لخلق الناس خلل
فی الرای بملک الاقلیم و ان کان ذوالذواته فانه
یحج علی الملک خارجی و ان کان ذوالذواته تسیر و
سیره ابد ا یکون من الغوب الی المشرق فان الخارجی
تأخر من بعیة الاقلیم فان لم یکن سائر افان الخارجی من **الی**
حضرة الاقلیم **رحه** در کتب آثار ملوی گفته اند که ادخنة
که از زمین مرتفع شود و چون از طبقه زمهریر بگذرد و اگر در
هوای حار شعل شود و از اشغال آن شتب تولد
کند و اگر بایشتر رسد انجا نیازک و ذوات الذواب شود
و اسامی آن بحسب اشکال باشد پس ظهورش چون بسبب
تأثیر حرارت آفتاب در اجزای یابس است و زمین دلیل
خشکی هوا خشک شدن بخار باشد و چون در یک جهت

باشد و آن جهت باد ما نوله کند چه باد دغابی باشد که رتق شود
 و در طبقه زمهریری سرد شود و با شیب آید و چون در همه
 جهات باشد دلیل نقصان آنها باشد و اضطراب هوا
 از همه جوانب و نیز دلیل باشد بر آنکه لشکری مخالف قصد
 اقلیم کند و ملوک را از رحمت دهند و آن سبب نیز از جهات
 ایشان باشد و استیلائی قوت خصمی بر مزاجها که موجب
 تعصب و طلب حرب باشد و آن لشکر را مخالف
 اعتقاد جمهور آن اقلیم باشند بسبب الخراف از اجناس
 ایشان از اعتدال ذوالذوالبه گفته است در یازدهم قمر
 باشد یعنی در وقت صبح و پیش از صبح در شرق طلوع کند
 و این واجب نیست چه در هر دو جهت مشاهده افتاده پس
 چون اینجا یعنی در یازدهم ذوالحجه بید آید و آن بر شکل سری
 باشد روشن شعاعهای باریک او مانند مویهای سر
 بیرون آمده و ظهورش اگر در وسط طلوع دولتی باشد پادشاه
 آن دولت یا بزرگی که مشابیه پادشاه باشد نماند و اگر

در مایلی

در مایلی الوقت باشد ذخایر اموال او بکلی مستاصل شود
 و وزیر بدل کند و اگر ساقط باشد از او ماندند و هم او بکار
 یعنی اعراض نفسانی جسمانی حادث شود و بیشتر مرگ فجاء
 باشد و اینها مردم در آن اقلیم محفل شود و اگر ذوالذوالبه
 سیر کند و گفته است سیر او همیشه از مغرب بشرق باشد
 و ما دیدیم که در شرق بید آمد و در اندک مدتی در شرق نهان
 شد و در مغرب همان بید آمد پس اگر مغرب سیر کرده باشد
 و ما خلاف این مشاهده کرده ایم بل صواب آنست که اگر
 شرقی باشد سیر بجانب مغرب کند و اگر مغربی باشد
 سیر بجانب شرق کند و ما دیدیم که در مغرب بید آمد
 و سیر کرد و در طول بجانب شرق و در عرض از جنوب
 شمالا انگاه که ابدی الظهور شد پس گفته است اگر سیر
 کند خارجی که قصد اقلیم کند از موضعی و در آید و اگر سیر
 نکند هم از آن اقلیم برخیزد تم شرح الثمره للحق الطاهر
 رحمه الله و الحمد لله و حده فی یوم اثنين نصف محرم الحرام

بحمد الله
 محمد بن کاتبه العبد
 المستمل

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

خوبترين كلامي كه چون آفتاب جهان تاب عالم تاب
از افق شكلمان ظهور كند و عالم جان را بظلال انوار عنا
جون روز عالم افروز روشن گرداند حمد خالق است كه
ايوان پستون نه سقف آسمان افروخته حكمت او است
و تحت زمين در مركز افلاك داشته قدرت او قادر يك
دقايق انوار حكمتش از هر ذره از ذرات كائنات تابان
و آثار بدائع قدش در هر جزوي از اجزاي موجودات در
تحت عالمي كه جوهر صنعتش بنظر لطف قطره از امطار عنا
در اصداف كردون بكائينده چنين هنر او در لامي نقاش
و سيارات بياز از اظهار در آور دو مالكي كه جدين اجرام
ميز و اجسام مستدير در گرداب تدوير انداخت و كوي
زرين آفتاب در خم جوگان زمين ماه نو در آور دو زرك

حرف

حرف حكمتش سخن جان مركز شمس رقم آيات سخن جان
بر طرايف انتظام نگارند و محاسبات ديوان دهور روز
ناجيه شهور در ثبت ايام و اعوام از نديكي از انظار عنا
و لطف پنهانيت او است آفريدگاري كه تحريك جسام
دوار و اجرام كو اكب ثوابت و سيار پرامن مركز
باسكون و زرشس بوقلمون عنوان صميغه قدرت او
و مخلوق با همين وسيله لطيف را بر انوار دقايق افلا
و حقايق اجرام مركز خاك اطلاع داد و بر اسرار كيفيت
و كميت حرركات نيراف و حالات ثوابت و سيارات
از قرانات و مجاسدات و غير آن واقف گردانيدگي
از مقدمات بر مان كمال حكمت او است پادشاهي كه آفتاب
جلال او زوال كوف نپذيرد و ما كاشش محاق و نحو
نه نيند داناي كه بكمال حكمت و نور قدرت روي زمين
و نامون بفرمان كن فكون با توابع بدائع و اصناف صنائع
محلي و مزين گردانيد و از همه غاير و مواليد وجود

خلق الله انسان را بر کزیده رقم اختصار لقد خلق الله الانسان في احسن
تقويم بر حقیقه حال او کشیده درجه طلیا و لقد کرمنا بی آدم
رسانید و بر موجب تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض
روا فضلیت بر دوشش مقبالت صاحب رسالتی که
الانکلات آستین بزرگیش بظرا از لولا که لما خلقت مطر ز است

اندر اخته اولاد و احفاد و اصحاب و احباب او که بنوم سپهر
امامت و شمس جهان کرامت اند کملت است
و خلافت مخصوص و ممتاز ساخته یا ایها الدین امنوا
صلوا علیه و سلموا سلیمان اما بعد از ابتدا او آفرینش فلک
و انجم که سیاحان عالم بالا و طالعان این بملکون دریا
بسرعت قدم و عدم تانی در گرد جهان سیران مینمایند
و در وازنی یکدیگر منازل و مراحل می نمایند خصوص صلح
الاسلام ثوابت که نزد منزه سان شمس بکیوان مشتمل
است بر یافته و شتری که قاضی قضات و لایب القضا
و انجم بی صفتی معطی سعادت دینی مردم است از

الله

اراده

الاراده و عقیده پاک بعبادت او می شناید و نوعی از
العالات که سرود و در بر جی و احد جمع آید میجویند و از
بی فلک و تیان صورت وجود فیکرد و مبینان این
وضع را قرآن علوین گویند و حوادث عالم سفلی از رو
مثل مل و دول و غیر آن از قرآن این سرود و گویند اوضاع
آن استند لال میجویند و سبب تغیرات و حادثات میداند
و رغبت جمله خلایق عموما و ارباب دولت و حکومت
و اهل فضل خصوصاً به استن امور عالم میباشد پس از
و توجع آن بعضی از اکابر زمان و افاضل دوران نظر
بجانب کمترین خلایق می الدین بر الدین الاناری فرمودند که
تو هم بمرتبت کلانی که درین فن شریف سعی بسیار کرده و فی الجمله
مارستی نموده و نوزمانه در غایت اضطراب افتاده و
دولت قدیمی با جز کشیده و نوبت ظهور دولت حضرت
شاه ولایت ینا مظهر الهی و صفات آله سلطان تاج
بخش کیتی سان نامدم بنیان جو رو طغیان پناه مالک

مفضل

ایران و توران ناصب لوای امن و امان سلطان عادل
و احسان دافع دعایم اهدت و جهان داری عنوان محیفه
و اگستری جریده رعیت پروری کف الملوک و السلاطین
قهرمان فی جنت الماد و الطین ظل الله فی الارضین آیه الله فی العالمین
قاتل الاعداء و المعانین و ارث الاولاد سید المرسلین
ابوالمظفر شاه اسمعیل الصفوی الحنفی بها درخان خلد الله تعالی
ظلال سلطنته و سیادت و احد فاض علی كافة العالمین
اللهم صل علی منتهی الصالحات و احسنه الی الیوم الهمی رسید به موجب که سابقا حکایت
نماید از و فضیلتی ذوی المقدر از قرانات این دو کتب
استخراج کرده اند و احکام بران نوشته اند و کتب و نسخ
بسیار برداخته اند قرانات باقیه ایتیه شلته مانیه و چند
قران از شلته ناریه و قران نحین در سلطان کرد در آنجا
قرانات مذکور واقع شود با استخراج طویل سال قران و
انچه بدان تعلق دارد دلایل و احکام در تحت بیان آورد
گفتم از دلایل ایط عقل و ادب و قانون اهل فضل زیاده

نماید

نماید در خدمت سلیمان سخن از منطق الطیر گفتن و مجلس
اکابر و افاضل شروع در مسائل حکمت کردن اما بفرموده
و اشاره عالیله اخفرت شروع در امر مذکور نمود و اگر بگوید
تعالی توفیق اتمام این رفت امید که مستحق قبول گردد و
از باری تعالی مقبول گردد و از خطا و زلل محفوظ و طالبان
محفوظ بمرتبت البی و الہ الطیبین و غتره الطاهرین **مقدم**
در تعریف قران و انواع آن عبارت از بودن دو کتب
پیشتر در تحت جرم یکدیگر کبری و احد و مبدأ اتصال النکاح
بود که بعد هر یک بنصف جرمین آید و قران شش نوع
باشد ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی و سباعی
جمله یکصد و پست قران میشود ثنائی از جمله یکصد و پست
قران مذکور **۲۱** ثلاثی **۳۵** رباعی **۳۵** و خماسی **۲۱**
و سداسی **۷** و سباعی **۱** و معظم احکام عالم برآنت
جنانچه بطریق سبک در صد کلمه چنین ادا فرموده که لا یفعل
امر الماتة و العزیز قرانا التي الکواکب المتجربة و المیزین فان

فیما علم اکثر ما یقع فی عالم الکلون والفساد وخواجہ شرح
 کلمہ باین عبارت آورده کہ هر قرآن که عدد آن کمتر اتفاق افتد
 تا قرآن بیشتر بود مدت او بعد تر تا بحدی کہ بیان کرد
 کہ قرآن سیاهی دلیل خوفانات و انقلابات کلیه باشد و قرآن
 قریبا دیگر کو اکب ماسی کہ در ماسی واقع میشود تا بتری خدا
 ندر از دینست تمامی سخن خواجہ اعظم قرانات از تنائی فر
 علویت پس قرآن نحسین در سرطان پس قرآن سعیدین
 در حوت و ارباب نجوم و اهل احکام و علما و فضلا و دانشمندان
 این فن استدلال مورا کلیه عالم و حوادث غفیر و تغیرات فضا
 و نظم و ترتیب آن اربادی کلیه فلک و اوضاع کو اکب از
 بند چیز کرده اند اول احزاق زحل و بعد بعد کہ ترتیب
 بهر سی سال شمسی واقع میشود و دوم دوار الوف سیما
 آن و مدارات عالم نحسین در سرطان و بضم قرآن سعیدین
 در حوت و هشتم رجعت مریخ در عقرب **اما ادوار الوف**
 چهار است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر و مبداء از روی

رجا هم دوار فصول
 و هم قرانات علین
 و هم قرآن ۴۴۰

مکان

تشریح

مکان اول حلاست و از روی زمان اول مدت آن
 نزد حکمای فرس و بعضی حکمای هند سیصد و شصت هزار
 سال شمست بعد در درجات فلک هر درجه مزار سال
 یعنی از کرد آمدن هفت ستاره در اول نقطه حمل تا کرد آمدن
 ایشان دیگر بار در همان نقطه و از آن مبداء تا اول سال طویف
 نوح علیه السلام صد و هشتاد و نهم سال تمام گذشته بود و
 نهم جاعت مذکوره و از آن مبداء تا اول مریخ ملکی یکصد
 و هشتاد و نهم سال شمسی تمام شده بود و در اعظم بهر مزار سال
 شمسی یک درجه از فلک البروج رود و در اکبر هر صد سال یک
 یک درجه رود و در اوسط بهر ده سال درجه رود و اصغر هر یک
 سال در درجه رود **اما اثبات** هم چهار است اعظم
 و اکبر و اوسط و اصغر اعظم کہ بهر مزار سال شمسی یک برج
 رود و اکبر کہ بهر صد سال برجی رود و اوسط کہ بهر ده سال
 برجی رود و اصغر کہ بهر یک سال برجی رود **اما فزاد اب عالم**
 اعظم کہ بهر سیصد و شصت سال شمسی برجی کہ و کوکبی دهند

و ابتدا از حمل و زحل بعد از آن ثور و شتر و مجنبن برنوا
دولت و جمل بروج و افلاک و محاله بعد از سی هزار و سی سال شمسی و در این
کیرد ۳ فرادر اگر است که در دوازده سال شمسی حمل را
یک یک برج و نقصان دهد و یازده سال ثور و مجنبن برنوا لیکن یک برج و نقصان
یک سال و حوت را یک سال باشد **سهم** فرادر اوسط
او جان باشد که هر یک از سیارات و راس
ذنب را به مقدار و پنج سال بر ترتیب اول شمس و مریخ
را که پیش شتری پس عطارد پس زحل پس زنب پس
مریخ پس زمره **چهارم** و در اصف و آن جان باشد
که حصیه مرکوبی از فرادر اوسط بر کوکب مشکانه و راس
ذنب بر ترتیب شرفها بخش کنند چنانچه حصیه مرکوبی همان
باشد که در فردرات موالید ذکر کرده اند و ابتدا در هر
روز بصاحب فرادر اعظم کنند **سهم** شریک و در
اسفراست و انجنان بود که سالهای فرادر اصفراست
و انجنان بود که سالهای فرادر اصف و مرکوبی هفت قسم

متساوی

متساوی کنند و بکواکب دهند بر ترتیب افلاک و ابتدا
از صاحب فرادر کنند و دوری دیگر اعتبار کرده اند
که مدت چهار هزار سال باشد بقدر مجموع عطایا یا غطایا
کواکب آفتاب را یک هزار و چهار صد و شصت و یک سال
و زمره را پانصد و نود و **۱۱** و عطارد را **۳۸۵** و مریخ را **۲۱۱**
۲۵۵ و زحل را **۳۶۵** و شتری را **۳۲۹** و مریخ را **۲۱۱**
سهم چون این مدت بگذرد باز نوبت آفتاب
رسد و در مبداء تاریخ مکی پانصد و شصت و سال از سالها
آفتاب که نشسته بوده است **فصل** عبارت است از
که از وقت قرآن علوین که دلیل طوفان بود است
و پیش از طوفان افتاده بدو بیت و نود و نه سال بقول
حکای همد و دولت مضاف و شش سال بقول حکای
و این قول معتبر است و آن قرآن در اول حمل بوده
که از همه قرآنها جظیم تر است و طالع سال قرآن و طالع
وقت قرآن سرطان بوده است و مریخ و زحل طالع

و ابتدا از حمل و زحل بعد از آن ثور و شتر و مجنن برکت
 دولت و جمل بروج و افلاک و محال بعد از سی هزار سال شمس دور از
 کیهان ۳ فرسار اگر است که دوازده سال شمس حمل را
 یک یک برنج و نقصان دهند و یا زده سال ثور و مجنن بر توالی بهینه یک یک و نقصان
 یک سال و حوت را یک سال باشد **سیم** فرسار در اوسط
 او جان باشد که هر یک از سیارات و راس و
 ذنب را بهفتاد و پنج سال بر ترتیب اول شمس و
 راس شمس شتری پس عطارد پس زحل پس زنب پس
 مریخ پس زمره **چهارم** و دارا صفوان جان باشد
 که حصیه مرکوبی از فرسار اوسط بر کوکب مفاکانه و راس و
 ذنب بر ترتیب شرف و نقصان کنند چنانچه حصیه مرکوبی همان
 باشد که در فرسار است موالید ذکر کرده اند و ابتدا در
 روز بصاحب فرسار اعظم کنند **حکم** شریک و دار
 اصغر است و انجنان بود که سالهای فرسار اصغر است
 و انجنان بود که سالهای فرسار اصغر مرکوبی بهفت قسم

مساوی

بستادی کنند و کوکب دهند بر ترتیب افلاک و ابتدا
 از صاحب فرسار کنند و دوری دیگر اعتبار کرده اند
 که مدت چهار هزار سال باشد بقدر مجموع خطایا یا خطا
 کوکب آفتاب را یک هزار و چهار صد و شصت و یک سال
 و زمره را پانصد و نود و **۱۱۵** و عطارد را **۳۸۵** و مریخ را **۲۸۱**
۲۵۰ و زحل را **۳۶۵** و شتری را **۳۲۹** و مریخ را **۲۸۱**
ص چون این مدت بگذرد باز نوبت آفتاب
 رسد و در مبداء نارنج ملکی پانصد و شصت و شش سال از سالهای
 آفتاب گذشته بوده است **فصل** عبارت از آن
 که از وقت قران علوین که دلیل طوفان بود است
 و پیش از طوفان افتاده بدویت و نود و نه سال بقول
 حکمای هند و دولت مفسد و شش سال بقول حکمای
 و این قول معتبر است و انقوان در اول حمل بوده
 که از همه قرائنها عظیم تر است و طالع سال قران و طالع
 وقت قران سلطان بوده است و مریخ و زحل طالع

زحل و از انگاه برسیصد و شصت سال شمسی که نزاره سیصد
 شصت درجه فلک البروج است و آفتاب او در یکسال
 یکدور کند یکدور شمرند و آن دور را چهار قسم کرده اند
 آن قسمتها را فصول خوانند چنانکه دور آفتاب را در
 سالی چهار قسمت کرده اند و قسمتی را فصلی گویند و نیز بعضی
 فصول متفاوت زیاده و کم میباشد اما حکیم ابو طاهر
 از شاخین فصول دور را چهار بخش کرده اند یکم و یکم و یکم و یکم
 احکامیان آنست که هر سال یکبار آنها را خند و یکبار کوکب
 را نوبت دهند و بر توالی سال ابتدا از سال قرآن طوفان
 و همچنین که هر سال یکبار آنها را خند و یکبار کوکب را نوبت
 دهند هر روز یکبار آنها را خند و یکبار کوکب را نوبت دهند
 و آنها دور اسلام بخیزان بوده است و نوبت زمره را
 رسیده برای آنکه دور دوازدهم بوده بدان دلیل که
 سیزده دور تمام شده از چهاردهم و دویست روز آید
 طوفان تا روز پنجم هجرت سه هزار و هفتصد و پست و سیصد سال
 شمسی

انواع

شمسی است و سه ماه و پست و شصت روز و کبری و جوی
 و نوبت و بمقتا و شش سال که از اول قرانت
 تا وقت طوفان برین مبلغ زیاده کند سه هزار و نهصد
 نو و نه سال و سه ماه و پست و شصت روز و کبری باشد
 و چون این جمله را سیصد و شصت قسمت کرده اند حاصل
 آید یازده و دو تمام و چهارم سال از دوازدهم و آنها دور دوم
 و هم هم چون ابا باشد و نوبت زمره رسد و آنها سالی
 از سال چهارم از جوی اسیصد رسد و نوبت زمره و
 شتری و امروز که ما در دهم و اول محرم متصدوی و
 هشت موافق سنه **۴۴۵** بلکه آنها دور باشد رسیده
 و نوبت زمره بدان دلیل که سیزده دور تمام شده از
 چهاردهم دویست و پست و یکسال گذشته است و
 از فصل سوم جمل و یکسال گذشته است و از قرآن طوفان
 چهار هزار سال و نهصد و دو سال شمسی آنها سال از
 دویست و پست و یکم از اسد بقوس رسیده و نوبت

و نوبت از قمر برج چون ازین مقدمه معلوم شد باید که
نیک نامل کند و طالع دور و طالع فصل سال مرکب بر
آرد از رسیدن آفتاب بقطعه حل نزد جمهور و از رسیدن
وی به بیت درجه و چهار دقیقه حوت نزد بعضی از اوایل
اما از قرآن معلوم و آن چهار نوع است غظمی و کبری و وسطی
و صغری و استاد مقدم بطلیوس مدنی بیان کرده در کتاب
ثمره بدین عبارت که فی القرآن الا صغر تفصیل القرآن الا و
سط و فی الا و وسط تفصیل الا اعظم یعنی با نجه مقتضی قرآن اعظم
است و در قرآن اوسط باشد که دلایل آن مناسب و
دلایل قرآنی اعظم باشد برین قیاس حکم قرآن اصغر
سایبی بود که دلایل طالع از سال مطابق دلایل قرآن اصغر
باشد چنانچه بحقیقت حکم قرآن اعظم و اوسط و اصغر
سال بلکه در ماه در میتوان یافت هرگاه بر دلایل نیکو مطلع
باشد و ضعف و قوت کو اکب تحقیق کرده و استخراج
کو اکب دانسته هر چند نزد باب خایوق و قایق این علم

ظاهر است

ظاهر است و این مختصر لایق آن نه که در شرح صیایل تفصیل
نماید و در وجه دلایل تطویل دهد شروع در آن نیر و در پیشتر
علامه او آخر ظاهر قول بطلیوس نقلید نموده اند و گفته اند
قرآن سه نوع است ^{فصل} اول بور بجان چنانچه در کتاب تفهیم
تقریر میکند که قرآن علوین هر به بیت سال تقریباً یک نوبت
واقع میشود آن را قرآن اصغر نامند و چون در مثلثه دوا
زده بار قرآن کند و در دو بیت سکنی چهل سال بعد از آن
قرآن ایشان در مثلثه دیگر افتد و آن را قرآن اوسط خوانند
و چون در هر چهار مثلثه چهل و ششت قرآن کند در مدت
سصد و ششت سال بعد از آن قرآن ایشان در مثلثه
آنرا قرآن اعظم گویند و خواجه ابوالحاجه مد عز نوبی این قول
را قبول نمیکند و میگوید که قرآن چهار نوع است چنانچه
مذکور شد و توضیحی است که در مثلثه دوا زده قرآن
باسبزه قرآن کنند باین هر قرآنی بیت و سال و این
را قرآن اصغر گویند و بعد از مثلثه دیگر مثلثه نقل شود و قرآن

بود که پیش ازین واقع شده است و اگر بر خلاف قیاسها
 پیش از آن که میر و سعاد و قرانات در مسئله تمام شود
 بمیر تقویم قران ایشان در مسئله دیگر افتد انرا اعتبار میکنند
 بدان سبب که اهل این صنف آنرا قران مشرقه میخوانند
 و از اعداد و قرانات ماضیه بیشترند **اما قران نحس** و شب
 مری سال یکبار واقع شود و این بغایت وضعی ناپسند
 است بدان واسطه که مرد و در سرطان بد حالند و نامقبول
 کیکی و مریط و یکی در و بال و هر نحسی نحسی که مبتلا شود
 اثر افساد ایشان وقتی ظاهر شود که ضعیف باشد و از اینجا
 که گفته اند که نحس به حال هاروم زده ماند و نحس مقبول
 بگوک آموخته و نیز بدان سبب اثر این قران از قرانات
 نحس در دیگر بروج بیشتر است که طالع سال عالم سرطان
 می نهند و این کوکب در زیر برج بد حالند هر آینه نحس
 بیشتر بطور رسد و اگر این قران قریب بقران علیون
 یا نحو بل سال باشد انتقال دولت واقع شود و عالم مستعد
 فتنه

فتنه شده باشد انواع خرابی ظلم و تعدی و تعمرات
 در امور عالم واقع شود و خلاص از غم خویش تنگ
 باشند و زندگانی برایشان دشوار شود و مردم
 شریر و بد نفس و قطع الطریق زیاده ای جویند و
 خرابی تمام کنند خاصه در حوالی عراق عجم و رستم بعضی
 از احکامیان آنست که قران نحس دلالت بر
 نحس است تمام کند چرا که هر یک از ایشان نحسند و
 چون مجتمع میشوند نحس مضاعف میشود از
 برای آنکه ضعیف باشد و طبیعت ایشان یکی از اجزاء
 ایشان غلبه طبیعت از م آید و فعل خاصیت ایشان
 زیاده شود مثل مقدار آتش که اگر همان قدر آتش اضاف
 کنند قوت احتراق غلبه کند و اکثر حکما بر آنند که قران
 نحس متضمن سعادت از جهت آنکه ایشان عاجز
 بیکدیگر میشوند بکیفیت خاص که خاصیت هر یک خلا
 خاصیت کوکی دیگر است چه هر کوکی را دو طبیعت است

و هر که بر نحس نحس شود

است از گرمی و سردی و تری و خشکی یکی لازم آن
کوکب که بحسب بودن در بروج و ارباع و حدود و مصادف
و مبطوط در فلک اوج و تفریق و تقرب فی اطلال تغییر میابد
و یکی دیگر مطلقا متغیر میشود چنانچه طبیعت زحل که سرد و خشک
است سردی لازم اوست و بحسب مواضع کم و زیاد میشود
اما خشکی متبدل میشود تری هرگاه که در برج و حد کوکب رطب
باشد و شرقی و مابین در فلک اوج پس زحل و مریخ که غنی الفند
در طبیعت هرگاه که مستقر شوند بدو کیفیت مختلف یکی سرد
و تری یکی گرم و خشک بواسطه مصاحبت از خاصیت هر
یک چیزی منکسر میشود و از اطر طبیعت نمی ماند در منزلت باشد
و صلاح اما صلاح بعد از فساد چرا که فساد از دو حال پیدا
میشد یا بسبب استیصال مطلق است و معدوم شدن
و این نحوست محض است یا بسبب معوری بوجه حسن و
این کمال سعادتست **اما قرآن حقیقی راجع** در حوالی دوازده سال
بکسب اتفاق افتد و این بهترین و نهماست چه هر دو

در حوت

در حوت میتواند زیرا که یکی را خانه است و یکی را اثر
و اگر این قرآن نزدیک سال یا بانتقال دور و فصل
دور یا انتقال دولتی تا آخر قرآنی یا اول از قرآنات قرآنی
علیهین اتفاق افتد دلیل راحت و آسایش خلایق
باشد و عدل پادشاه و امن و فراخی و حکما را در قرآن
سعدین در حوت ببالعهماست در سعادت دولت با
و زیادت نعمتها در احراق کوکب فساد کارهای عالمی
چرا که حال کوکب در احراق خلاف حال کوکب در معارضات
رند از آن جهت که تحت الشعاع قوت کوکب بسیار
میشود و از همه دبر و ضعیف تر و آسیب قوت نیمه اندوز
ایشان باطل میشود و از همه دبر و ضعیف تر و زهره است
و از همه قوی عطارد و مریخ و زحل و مشتری بیانه و شمس
از زحل ضرر بیشتر میرسد که از مریخ با وجود آنکه هر دو خشک
اما رجعت مریخ در برج عقرب که طالع عدلست و بخیریه فایده
اند که بهر وقت که مریخ در عقرب راجع شده است اندک

ذاتی اسلام راه یافته و دانستن این از استخراج تقویم هر
سال معلوم میشود و قاعده مضبوط ندارد و این فقیر قلیل
البصائر اکثر دلائل مذکوره را ملاحظه کرد و استخراج نمود
احکام را بدان مرتب ساخت امید که بصدق و صواب
مقدون باشد و از سهو و خطا مأون بحق البی و آله الاکرام و
اولاد العظام و درین مختصر اوقات را بتاریخ عرب که شهر
است حواله کرده میشود و چنانکه مذکور خواهد شد هر چند درین
تاریخ یک روز یا دو روز تفاوت ممکن است بسبب تو
بلا که در بعضی بلا و پند و در بعضی پند و همچنین بتاریخ جلالت
و بزرگدی که اگر در بعضی اوقات در تاریخ عرب دوری
تفاوت پیدا شود بر سهو حمل نکند و این مختصر را جامع القرآن
نام کردیم **فصل** استادان قادر و حکماء ماهر پیش از ما
در کلیات امور عالم سخنان گفته اند و رسالهها پر داخته اند و
احکام نوشته چون جاماسب و خراس و خازنی و محمد بن
نجیب الطوسی و غیر ایشان اما احکامی که جاماسب نوشته

انجا حساب طوابع و تواریخ نیست که جاماسب نوشته
و دلائل نجومی بر نو بیان کرده اما خراس و زانات مثلثه
حاکی احکام از ابتدای شهر سینه ثمان و ثلثین و اربعه
هلا لیه قریب بدولت سال و آن ترتیبی دارد اما خازنی
عبد سلجوقیان را احکام کرده قریب بعد و ثقت سال
و هر سال را طالع و اداء استخراج نموده و احکام بدان
نوشته و محمد نجیب الطوسی از ابتدای سینه ثمان و ثلثین
و ستایه هجریه تا سینه و تسهله همه قانات مثلثه هجریه
و چهار قران از مثلثه مانی احکام نموده انواع حادثات
و تغیرات و خرابی و ماف خلائق بقران پنجم حواله نموده
بود اما بدان رسیدیم دیناری ده و دینار از قوه بفعول آید
چنان بود که در عراق و فارس و کرمان و خراسان و سمر
قند و تبریز و مصر و شام و ارمنیه و زمین هند تغیرات کلی
و رقع شد خاصه در امر سلطنت که در تفصیل آن طویله
و سرگذشت گویند و تنگی و گران و قحطی و سستی و قوت

و غارت و خرابی بلاد و غارت باغات و غنایات و
ظلم و ستم و قتل و کشتن بطور رسد و حلوک اطراف جوار
در ملک یکدیگر طبع میکردند و حربه و تاخت و تالان از قوت
بفضل آمد و از جانب فوکنجی دخل در زمین هند و دریا
بار نمودند و هر موز و بعضی بلاد در تحت تصرف در آوردند
و بعضی از اهل اسلام را بدین و غصب خود در آوردند و
حکیم مذکور در آخر سال آورده که در مثلثه مائی یا زده نوبت
قرآن خواهد شد بعضی مرق و بعضی ثابت و نوبت قرآن
علویین مثلثه آتشی رسد باول حل و این را قرآن عظمی
خوانند و در آن نزدیک در شصت و سه الف و ثمانین دور
بزحل برسد و یکم که عالم از هر طراوتی دیگر گیرد و خلقی از نو
بدید آیند و طبع و خوی و زندگانی و لباس و غذا و قوت
و قیات و هیات و یک کون شود و عمرهای طولانی بود
و این کینه از قرآن ششم که در مثلثه مائی واقع میشود در پنج
حوت در سال سنه ثمانین و تسعمایه هجریه تا سال سنه الف

و اربع

و اربع عشر ماه به بلاد بحریه در مدت یکصد و شصت و چهار
سال قرانات هر مثلثه مائیه و چند قرآن از مثلثه مائیه و
قرانات بخین در سلطان که در مدت مذکور واقع میشود
حل کرده بنیچ جدید الف یکم و از ایجه طالع سال قرآن
نموده و کواکب سیاره با دیگر دلایل مقصوم کرده در
وقت نوبت سال قرآن و وقت قرآن و تعیین آن بتاریخ
عربی و جلالی ویز و جردی نموده تا هر کس بقدر قابلیت
و دانش از آن استنباط احکام نمایند و اگر سومی و غلطی که
لازمه انسانست واقع شده باشد سهوت بران اطلاق
یابد قلم غفور بران کشند و قرآن دهم از مثلثه مائیه در
دهم قوس واقع خواهد شد و قرآن یازدهم در قوس
سج اسد و این دو قرآن بمذنب آن فاضل قرآن
منترقه باشد و بعد از آن انتقال قرآن از مثلثه مائی
بمثلثه آتشی شود و باول دقیقه حل که قرآن عظمی است
خواجه مذنب اوست و قرآن علویین با امره

زنج مذکور و زنج خانی در شهر سینه الف و اتنی و خمین
 مجریه در عمل در آید در درجه بیست و هشتم برج حوت
 واقع میشود و میشود اندک بود که این قرآن عظیم باشد و
 بواسطه زنج باشد و آن فاضل ضبط قرانات با مراد
 کرده باشد چنانکه مذکور اهل این فن است و مدت
 قرآن وسطی و کبری تمام شده باشد و نوبت قرآن
 عظیمی رسیده باشد و میتواند بود که این قرآن از محمد
 مسئله مالی باشد چون در مسئله بحب تقویم کاهنی نبوت
 و در آن قرآن میگذرد و ده نوبت و یازده نوبت ازین
 بیشتر و کمتر و با مراد وسط و از ده قرآن میگذرد یا بیشتر
 قرآن ازین پیش و کم نه بحب تقویم قرآن نیز دهم انتقال
 از مسئله مالی مسئله اتنی شود و از دو شهر سینه الف و زنج
 و سبعین مجریه است و بموا مره زنج مذکور بعمل در آید قرآن
 در شب سینه ماه پریم الاول سینه مذکور موافق پنجم
 آبان ماه جلای ملک شامیه در چهار دهم درجه برج قوس واقع
 میشود

شود و بنا برین احتمال این کبری باشد و ابتدا از برج قوس
 و ممکن که در مسئله مالی بحب تقویم نه قرآن واقع شود
 و بعد از آن انتقال مسئله اتنی کند و ابتدا از قوس باشد
 چنانچه مذکور شد و قرآن کبری باشد و قرانی که در او
 برج حوت واقع میشود قرآن مشرق باشد نه قرآن عظیمی
 نیست احتمالات بحب اعمال و هو اعلم بحقایق الامور
فصل امور سیاسی از اسباب ضرورت چنانچه
 در کتب اتنی مذکور شده و از تبلیح طبعی مشهور گشته
 پس باری تعالی گروهی فراهم نیاورد اگر چه اندکی
 باشد بی سدی و بی سپهسالاری برای اقامت رخصت
 عالم و در اقامت سیاست هر کس که رئیس و پستو
 قومی باشد او را صاحب دولت گویند و هیچ شهر و ولایت
 بمر نباشد چگونه ناجیتی یا اقلیمی اقالیم را ممکن کرد
 که بی صاحب دولت بود یا نایب او ولیکن چون
 این علم کون و فساد است یکی می آید و دیگری میرود

بسیج دولت قایم نشود بپروال دیگری و منجنان
نظیر دولت آینده و فاضل صاحب دولت که نشانه نقرات
مذکوره را بر فرموده حواله نموده اند و سخنان گفته اند و آنکه
بعضی از افاضل مدار و دانشمندان ذوی الاقدار که
هر یک نام در زمان بوده اند و مستند نفی این علم شریف
نموده اند و هر یک دلیل بر مانی آورده اند از آنجمله
آنست که در شهر جبسنه بحیره شش کواکب در برج میزان
جمع آمده اند و منجنان آن زمان که النوری شاعر یکی از
ایشانست بطوفان باد حکم کرده اند و وقت قران بر
منار ماه مواضع مرتفعه جدا جدا فروخته اند و جناب باد
نیامده که یکی از آن را منطقی سازد و در بعضی ولایات که
پیوسته بادی آمده در آن زمان باد نوزیده و آنکه در آن
که در سرطان واقع شده و در سینه نهصد و نه بجهت بعضی از
منجنان حکم بطوفان آب کرده بودند و این بهمان محبت
که چون این حکم که برج سرطان ضعیفتر است بروج باریت
و کواکب

و کواکب بارانی در وجه شده بودند و لازم نیست که
اثر قران و غیره در وقت قران یا در حوالی آن از
قوت بفعل آید و گفته اند که اثر کواکب غلوی بعد از
اثر مزاج ظاهر شود چه افلاک ایشان از این عالم دور
تر است و اثر کواکب سفلی زودتر ظاهر شود و آنچه بجز
معلوم شد آنست که احوال همه کواکب پیش از اثر مزاج
نظیر میرسد و ابوالحیاء عزیزی در نوی در کتاب
آورده که زحل که از پیش اثر و سپس و بجز بر قول او
راست و حادثه‌های که در عالم واقع شود بعضی پیش از
اثر مزاج بوده و بعضی بعد از اثر مزاج و نیز مقرر است و بجز
دالت بر آنکه وضعی که در دبر واقع میشود مثل قران
اکبر و اعظم و اوسط و اجتماع کواکب در برج واحد گاه
هست که اثر ایشان بعد از اثر مزاج بدست مدید از قوه
بفعل می آید مثل قرانی که دال بوده بر طوفان باد باشد
که برج بادیت و حوالی بواسط طوفان باشد میاید

که تغیرات و خرابی و تفرقه ظاهر شود در عالم بواسطه
باد با امریکه طبع او موافق باد باشد مثل خون که گرم و
است و باد گرم و تر در تواریخ مذکور است که در زمان
که ملایک کوخان بجانب خراسان و عراق و تیرتر آمده بود
بعد از اجتماع کوکب بوده در برج میزان و خرابی بسیار
شد و در اکثر اقالیم خاصه بلاد مذکور قتل و کشتن بسیار
شده از خداوندان برون و خلق بسیار کشته شده از جراحت
بسیاری بواسطه عدم خلق خراب و ویران شده
و هنوز خراب و ویرانست و لغارت در نیامده و تیرتر
علوم نجوم فروع و اصول او از احکام و ترتیب زیجات
و علم هیات باطل بودی و اعتباری نداشتی از علمای
مقدمین و متاخرین که در جمیع بلاد مفتخر بوده اند و یگانه بودند
و حید عصر و زمان در جمیع علوم معقول و منقول نادره
جهان در مدت مدید و عهد بعید اوقات خود صرف علوم
مذکور ننموده بودند و خراج چندین سال ممالک خرج صد

بستن

بستن نکردند و چینی و فایده و نیز بجز و آنکه منجی که عالی
باشد و سوا امر حسابی که بیرون آوردن تقویت
از هیچ چیزی دیگر بدست نیامده باشد و ندانند و از
روی نادانی احکامی نویسد و بر داند که همه یا اکثر منافی
نیاید نفی علم شریف چنین کردن از عقل عقلا دور باشد
و نیز علم احکام نجوم از علوم ظنی است بعد از آنکه بکینه
اورسیده باشند احتمال صدق و کذب دارد پس اگر
علوم نجوم بدین واسطه اعتبار نداشته باشد پس هر
عملی که از جمله ظنیات باشد معتبر نباشد مثل طب و غیر
آن و آنکه انبیاء علیهم السلام نفی این علم فرموده اند بدان
واسطه بوده که در آن زمان و بعضی از مفسد افلاک و انجم دیگر
و اوضاع را ایشان علت فاعله میداشتند و علت و
اسباب که فی الحقیقه اسباب و انان که ایشان را عالم
اسباب نباشد نقران مردم حتی نداشته اند چه وقت
میان آنکه جمیع عالم و جاہل میگویند که شمس و ماهان بچرخند

بواسطه آتش و همه و طبلخ صادر میشود و بهمین دستور
و آنکه بعضی علما گویند که افلاک و اینهمه و اوضاع ایشان بسبب
ظهور وجود اشیا میفت در عالم گردن و قضا بواسطه
این ممنوعت و غیر آن پسندیده و سخن عالیه که هر کس را
این عقیده باشد مخالف شرع نخواهد بود بعد از تمهید این
مقدمات شروع کنیم در اعمال قرائات و احکام آن طلب
کنیم توفیق اتمام آن از باری تعالی **فصل** پیش از آنکه
شروع کنیم در اعمال قرائات و احکام آن و از آنچه طالع
دو و چهار دم و فصل سیم از دو و چهار دم و از آنچه طالع
سال قرآن وسطی عنقریب که در سنه هشتصد و بیست و هفت
هجریه اتفاق افتاد هشت کنیم که در احکام قرائات بعد از
مکتوب خوانده شد بدان محتاج خواهیم شد و الله اعلم

بجایزات نقطه اعتدال ربیعی یعنی اول دقیقه که حمل
 مبدأ سال شمسی طبعیت بعد از گذشتن ۲۰ از شب
 پخشینه ۳۰ ماه ربیع الاخر ۹۲۹ موافق مرداد ماه قدیم
 ۹۹۳ سیزدهم درجه طالع اول فروردین ماه هلالی ۳۰
 ملکشاهیه در تاریخ مذکور مدت نود و نه سال که شمس از
 قران وسطی در برج عقرب و نوزده سال تمام گذشته
 از قران نحسین در سرطان و اشهر اجز و قران وسطی در
 عقرب رسیده در برج جدی سالخداه کوب زحل و اشهر
 طالع سالش رسیده برج قوس سالخداه کوب مشتری صاحب
 دور کوب آفتاب و طالع سال عالم بافق قبل از ارض که
 طالع قران میدارند بکعب موافق برج القم بکعب برج عقرب
 ۵۰ آله شورش برج اسد ۵۰ مستوی بر درجه طالع کوب
 برج و بر درجه شورش کوب آفتاب بین در صورت طالع
 کوب مشتری و برج سنو در شورش و مقابل زحل و آفتاب
 در پنجم تبس قمر و مشتری بعد دو تنویه در چهارم بتدیس

و ذنب

و ذنب و کیه در یازدهم با سهم الغیب و سهم الحث
 ثانی در دهم و نهم الحث اول در دهم و سهم السعاده در
 سوم و سهم الملک و السلطان در ششم تا دیگر دلائل و شواهد
 چنانکه درین زاجیه ثبت افتاد و هو اعلم بختایق الامور

راکی طالع سالخداه قمری ۱۲۰۰ و طالع سالخداه قمری ۱۲۰۰

المرج - ۱۰	۱۲۰۰	۱۲۰۰
۱۲۰۰	۱۲۰۰	۱۲۰۰
۱۲۰۰	۱۲۰۰	۱۲۰۰
۱۲۰۰	۱۲۰۰	۱۲۰۰
۱۲۰۰	۱۲۰۰	۱۲۰۰
۱۲۰۰	۱۲۰۰	۱۲۰۰
۱۲۰۰	۱۲۰۰	۱۲۰۰
۱۲۰۰	۱۲۰۰	۱۲۰۰

از حکم تنقید هر ربانی و اراده یزدانی بموجب محاسبه
 زج کور کانی قران مشتری و زحل واقع میشود در سلطانه

دوشنبه ۲۵ شهر ربیع الاول سکه هجریه موافق ۳۰
 بهمن ماه جلای ۱۰۰۰ ملک شاه به در برج حوت **ط** کوکب مهر
 است در ساعت ششم زحل و مشتری در لطاق دویم او
 اما مشتری دو اقرب بخصیض و هر دو در لطاق چهارم
 تدویری قریب بدروه تدویر اما مشتری اقرب و عرض
 هر دو جنوبی اما عرض زحل بیشتر و هر دو نسبت با وضع
 طالع سال در نصف مابط و فلک مستقیم در نصف مساعد
 درجات البراقاب پس کوکب مشتری درین قرآن نسبت
 با فلک تدویر مستعلی باشد و نسبت با فلک خارج
 مرکز مستعلی زحل و مشتری بر چرخ قرآن کوکب
 مشتری و بعد از قرآن مذکور پنج روز تقریباً قرآن
 نحسین در همان برج مستعلی زحل و قریب شش
 سال دور قرآن مریخ و مشتری در همان برج مستعلی
 هم مشتری و بعد از قرآن سعدین قریب پنج روز
 قرآن زهره و مریخ در برج مذکور مستعلی زهره دور

قرآن

قرآن عطارد و زهره در برج مذکور در وقت سعدین
 سوی قمر بانی در برج حوت جناحه اجتماع سدا
 باشد در برج مذکور اکثر نزد یک بنم و اصحاب احکام
 بر آنند که اجتماع هفت کوکب در یک درجه سبب
 شری عظیم باشد چنانکه سالهای دراز از آن سخن
 گویند و تاریخ سازند از دو وجه یکی آنکه شش کوکب
 بیک درجه محترق شوند و دیگر آنکه پنج کس بر دو سعدین
 آیند و نحوست نحسین ظاهر است و بنیرین یکم کس
 اند و عطارد و مریخ که غالب پسند آن مزاج گردان
 نوع اجتماع از نوادر است اما درین اجتماع که باز کردیم
 چهار کوکب قریب بهم آید دو سعد و دو نحس
 و قوه سعدین درین برج از قوه نحسین اقل است با دیگر
 دلایل و شواهد از امشراج طبعه و قوت و ضعف
 و قوه کوکب از اتصال و انصراف و دفع تدویر
 و قابل تدویر و انکار و جمع نور و منع و اعراض و اسکا

و نقل نور و نعمت و مکافات و استیلا و حصار و محبت
و عداوت و از بودن در حدود و وجوه اثنی عشرت
و نسبت با وضع طالع سال و ملک مستقیم و طالع وقت
قران و غیر ذلک و لیل است و الله اعلم بما انکه صاحب
این قران جاه و رفعت و منزلت و شوکتش بدرج
اعلی رسد چنانکه حکم و فرمان او در اکثر بلاد منتشر شود و
نیک نائی و عدالت و رعیت پروری و صفی و زکات
از ظلم و تعدی و بدعت و ناراستی پاک سازد و دنیا
عاقل و رحیم دل و صاحب تدبیر بود و در جهانبگیری و لای
دانی و معموری از و بساختن عمارت های عالی میل تمام
داشت و مملکت و دولت او روز بروز در ترقی باشد
و در سنج بلاد و دفع احد او مخفی بحد فرماید و جلای
سازد و کار این صاحب دولت بمرتبه اوج و رفعت میرود
که سال های بسیار و قرن های بسیار از ان سخن گویند و نگار
سازند و ببحث اکابر و اشراف و سادات بزرگ و علما

و فضلا

و فضلا و از باب تقوی و تقصا و زنا و ابل و نریا و
ورعیت و مراعات ایشان بر خود لازم می آید و احوال
جماعت مذکوره بغایت خوب گذرد و از فیض و کرم و
بیرون آیند و دست قضاة و علما و از باب شرح قوی
کرد و در شرع را رواج تمام دهند و از پیش بر بند و جهل
و مقصدان و مردم سفله و سرتیران خواری و ذلیل گردند
و بعضی از میان بر خیزند و حکمرانیت صاحب دولت
مصرف باشد تا با دانی و معموری بلاد و تسخیر مملکت
و تفرق قلع و سور بلده و ابواب البر را حراست دارد
نمایند و بقلع الخیرات و مساجد و مدارس و رباط
معمور گردانند و عمارات عالیه در زمان دولت او
طرح اندازند و با تمام رسانند و تزیین فرمایند و احوال
و انصار و امرا و وزرا و هر کسی که در زمان قران مذکور
ظهور کند بغایت منصف و عادل و زیرک و محیر و امین
و صادق القول باشد و خیر خواه مردم و سلیم القلب

و با خلاق حسنه و افعال پسندیده مایل بود و صلاح پیدا
و تقوی دوست دارد و خلائق در ظل دولت ایشان
آسوده و فارغ البال باشند و امن و ایمنی و فراخی
و ارزانی شیوع پیدا کند و ابرار نظمو رنمایند و اشرار
منکوب شوند و از همه بابی ارباب فضل و اهل هنر
آید و مردم اکثر مایل باشند بجزات و طاعات و عبادت
و زراعت و آبادانی و معموری و رفاه دین و دنیای
و کارهای اخروی و حسن اعتقاد و امر معروف و نهی
از منکر و هر چه سبب سعادت آخرت باشد و موجب
رسوایی شود و علم اخلاق سنه و فجور و فساد رود و
منزل نهد و در میان ملوک و سلاطین و امرا و بزرگان
و پسران و ان مصالحت پیدا شود و از خرابی و ویرانی
و ظلم و تعدی واجب موالات دست کشند و طبع
زیادتی فرو گذارند و اولاد و فرزندان مقبول بسیار
بوجود آیند و ابدان مزمنه در شیشه اوقات سالم باشند

و در اکثر
لمعه ای که در کتاب

و در اکثر بلاد مردم فرمان و شادان باشند و ضیاع
کنند و مجلسها آرایند و در آن باب تکلفات نمایند
در رسم قاعده روزگار گذشته بجای آورند و سوره
و عروسیها بسیار واقع شود و خاصه در ریشاق و اهل
حق بر اهل باطل فایق باشند و ارتقاعات و نباتات
و آنچه سبب سعادت دنیوی باشد مانند ناز و نعمت
و پاکیزگی و خوردن و آشامیدن و پوشیدن بسیار
باشد و سهولت و آسانی سرانجام بزرگ و پیشتر
مردم روزگار را بقضای غایت گذرانند و لباسهای
پاک با قیمت پوشند و زیب و زینت و عطریات بکار
دارند و با شمع سرو و دما و سازها و نوازند و گوشت
باغ و بوستان و نشستن با دوستان و جوانان و
خانوانان و سرجه در دنیا از آن تمتع گیرند و لذت یابند
و راضی باشند و پیروی کنند و امر او سر بکنان و
ارباب دولت و اعیان سلطنت و مخالفان دور

و نزدیک نفاق و جلد و کید و شرارت و نفسی حسد
در حوالی قران مذکور شعار خود سازند و فقور و مقصور
ما من مملکت و سلطنت و خیالهای فاسد پیش گیرند
و حال نبینند و مال ندانند و اهل عالم را رنجانند و بر یکدیگر
حسد برند و هر یک بر خویشی باشند و سرکشی نمایند و طاعت
و باغی گیرند و بعضی شهرها و ولایات را خراب و ویران
سازند و زور و زبانی و ظلم و تعدی بر زن و مرد و مردم چنان
تاخت و تالان نمایند و قتلها و حربها بگیرند و پیشجون
آورند و در غارت حصار و قلعه کوشند و قدم از اطاعت
امر و فرمان صاحب قران بیرون برند و اسباب
مقدم و مهیا سازند و مال رعایا و تجار و اعیان بظلم تصرف
شوند و بقدر امکان در خرابی و ناامنی و ویرانی کوشند
اما زود اثر این گروه پرانده نماند و جبهی از امرای
ذوقی المقدار و عساکر نصرت شعار که در قدم سلطان
صاحب قران باشند در اطاعت و فرمانداری بجد
و ساقی باشند

و سعی باشند و دمار از ایشان بر آورند و بر وجه حسن
صرف نمایند و از آن تمتع و برخوردار می تیت و
انگیزا و مردم دارند و تجار بسیار پیدا شوند و بهر
و اسبابی اموال جمع و اسباب آورند و آثار خیر از ایشان
ماند و سادات و اشراف و قضات و علماء احرار تمام
باشند و در ترویج شرح مبین کوشند و از پیش برند و بکار
علوم و ترویج مدارس و سعی بلیغ نمایند و طلبه را
قوی دارند و رعایا و اوساط الناس احوال خوب
گذرد و از عدل صاحب قران بهره کلی بایند و روز
کار را بنیاز و نفعت گذرانند و دست از باب ظلم از
سرایشان کوتاه شود و احتمال دارد که مدت قران
ند که بعضی بلاد و شهرها و عمارتها بواسطه اب طاف
و بیماری یا قتل و خونریزی خسارت و ویرانی شود
و خاصه در حد و شمال چون صقلاب و ولایت ترک و
حد و بلاد ساحون و جانب مغرب زمین و هندوستان

و مردم از جوانب بریشان احوال و تفرقه و جراتی
و سرگردانی کشند و در اکثر بلاد باران و سیلها موجب
زمان کار آید خاصه در زمین بابل و مخالفت میان
ارمنیه و بابلیان بطور رسد و اندوه ملک بابل و بیمار
مخوفه و زوز و زیادتی جاه یکی از اولادش و نیکی طعام
در آن حوالی و تفرقه مردم از آن محروم و خوف و موت
ملک فارس و نشستن اولادش بر تخت سلطنت
و تغیرات در احوال عالم و تجاوز نمودن اهل روم از
مکان خویش و طمع در ملک دیگری نمودن خاصه
بجانب شرق و مغرب و بابل و جمع آمدن لشکر مخوف
و ترس در دل ایشان بدین واسطه فطهور عدو ملک
و ملت از جانب شمال و ترقی در مرتبه مردم فرومایه
و قهت بارض موصل و از آن نهر در ناحیه مغرب و مخالفت
میان ترک و اهل خراسان و ملال اهل فارس و مردم
اصفهان از حد و مخالفت خاصه حکام و ارکان دولت
و تلف خلایق

و تلف خلایق از آلات حرب و اکثر اثبات
تذکور و خرابی مردم و تفرقه و حروب فتنه و تغیرات و
در اقلیم سوم واقع شود و ببلادی که بجانب شمال افتاده
باشد و وزرا و علما و اکابر و اشراف و ارکان دولت
و اعیان سلطنت و امرائی شوکت و بعضی از
مراتب افتد و بعضی مراتب عالیه مانند و بایکدیگر
مخالفت و جداوت انگیزند و قصد یکدیگر کنند و در
خرابی کوشند اما از اخلاص و تفرقه با یمنی مبدل گردد
و مسافران و تجار از اطراف و جوانب متردد باشند
و راهها امن شود و دزدان و قطاع الطریق برطرف
شوند و شرببران و بد نصیان از صفه روزگار منعقد
گردند و میل صاحب دولت و اکثر مردم او بیشتر
بپوشیدن لباسی که برنگ سفیدی باشد یا سفیدی
که بپوشیدن و زنگهای روشن و پوشیدن
نکلفات بسیار جایزند و بکب اخلاق حسنه کوشند

و بی فکر و پر هیچ امر نغشند و از افعال سیئه و اقوال کریه
مجتنب باشند و صحبت ز نادم و نباد و بی فضل و شایخ
و اهل تقوی میل نمایند و از جمال و مردم شریر دوری جویند
و باب و اشتر سواری کنند اما اشتر بیشتر نگاه دارند و
دین اسلام بقاییت قوه گیرد و آتش پرستان بر
ظهور دین خود کوشند و مردم محمد بسیار پیدا شوند
و بعضی گرفتار و اکثر خلایق بدولت صاحب قران
بسهولت و اسانی قرار گیرند و مطیع و منقاد شوند و
آن نیز بر قدرت و شجاعت ضبط مملکت کنند و او
و مخالف او اکثر شدت دیگری تلف شوند و ممکن که صاحب
قران در جانب ربعی که میان مغرب و جنوب باشد
توطن اختیار کند در میان مغرب و شمال و آثار حکومت
و نیکنامی او در طبرستان و مازندران و خراسان و
توابع آن و سمرقند و بخارا و مصر و اسکندریه تا بحرین
و بحرین و بصره و سمنان و نریز و روم و عراق و سواحل

و بعضی

و بعضی از هند رسد و مردم این بلادین بر مرتبه پائین
رسند و جاه و دولت و ثروت و حرمت یابند
و اهل موصل و ری و آمل و ساری و جاز و بردع
و کرمان و فارس و سلطانیه و سند و هند و خراسان
و ارمنیه و سمدان و اصفهان و سیستان و
اردبیل و بغداد و مغرب زمین از این صاحب
قران شاکر و راضی باشند و از عدل و سویت و
راستی بصره و راین و مردم اهل شمال و جنوب قوت
و طلبگی جویند و برادر رسند و صاحب قران کبک باشد
یا جوان در سن و عقل بر مرتبه کمال رسد و دولتش
تایم شود و سالهای بسیار روزگار انباز و نعمت
گذرانند و دولتش مدت مدید بود و تغییرات در
احوال او کم راه یابد و تبدیل بقواعد او راه نهند
و سالهای بسیار انباز و نعمت و دولت روزگار گذرانند
و در سال پنجم یا نهم یا دهم ازین قران صاحب

شهر شوال **هـ** هجریه موافق **۳۱** اردیبهشتماه جلای
هـ هجریه ملک شاهیه گذشته از روز مذکور **هـ** زحل در نطق
سوم ابوجی قریب بحقیض و مریخ در نطق اول ابوج
نزدیک باوج و هر دو در نطق چهارم تدویری از نطق
به بیت و دو دقیقه پس ازین دو کوکب هر یک بوجی
مستغنی باشد و درین سال و طالع سال اسد برج میزان
مدرجه نوزدهم سعدین درین سادسین سایر ولایل
و شواهد دلیلت و انداعلم درین سال
ترجمه طالع الوب مرال الخس فی الزمان

المرکب	المرکب	المرکب
المرکب	المرکب	المرکب
المرکب	المرکب	المرکب
المرکب	المرکب	المرکب
المرکب	المرکب	المرکب
المرکب	المرکب	المرکب
المرکب	المرکب	المرکب
المرکب	المرکب	المرکب

درین مثال بر اضطراب حال امرا و حکام و ارکان
دولت و اعیان سلطنت و وزرا و کتاب و مستو
قیان و ملوک و سلاطین و معماران و توان کران و ملوک
فقه بزرگ و حرکت سپاه و جمع آمدن لشکری و گرفتاری
ارباب قلع و مرزم صحرائین و خروج مدعیان و
مخالفان و ناخات و تالان و غلب و دزدان
و شریران و دست برآوردن دزدان و عداوت
و مخالفت میان قضات و علما و ارباب زهد و تقوی
و پریشانی ایشان و حیرانی تجار و سوداگران و اهل
بازار و عوام الناس و دست تنگی خلایق و تفرقه
حال رعایا و غرض از ظلم و تعدی و بعضی از وطن خو
نوار نمایند و انواع پریشانی کشند و غرت طعام خاصه
از عراق و فارس و عداوت میان اکثر الناس و
تمت مردم از وبا و طاعون و خرابی بعضی بلاد و
نقصان مزروعات از موش و بلخ و قوت و غرت

سلطان صاحب قران و امرا و حکام و ارکان دولت
و سر و مکان و غالب آمدن بر اعدا و مخالف و در ضبط
ملک و مملکت ساخی باشند و در دفع اعدا و مخالف
تدبیرات صیاب بکار دارند و وضع و رفع ایشان
نمایند و محاربه و مقابله میان ارمینه و عرب بطور
رسد و مردم فارس و عراق از جانب اعدا و مخالف
اندره کشند و منزل مرتبه اکابر و اشراف و ترقی مرتبه
دوران و بطل و اهل اقلیم چهارم قلب و زیاتی نمایند
و قدم از دایره خویش بیرون نهند و زیادتى جویند
و لشکر و آوری کنند و مردم بلاد کثیر و چین و بنده خان
و ختن و بلخ و زمین خراسان و مازندران و قزوین
و محمدان و بیت المقدس و قاهره نادر بای مغرب
روزگار را بموجب مدعی گذرانند و از تشویش و تفرقه
سالم باشند و از افات محفوظ بمانند و خزانى و باخت
و تالان و در ارمینه صغری و بابل و بعضی از فارس بطور

رسد

رسد و زرع و غلات و نباتات از موشن و غلظت
پذیرد و سمران سپاه بعضی ملوک شوند و مردم ارضیه
و بربر زمین و بعضی از زمین و بغداد و کوشن و بحرین
و روم و ارمینه کبر و مغلاب پریشانها کشند و تفرقه
برند و اهل مکة معظمه و مدینه رسول صلی الله علیه و آله از
ملال خالی نباشند و انکار قار از جانب سلطان و انکار فساد
عادل باشد از وزیر او کتاب و اعمال و ارباب
فضل و اهل تقوی بعضی در مرتبه ترقی کنند و بعضی از مرتبه
افتد و پریشانی کلای کشند و خلا بقی اکثریت امر معروف
تسک آید و تیرتیهها و کدوم و بنج و نخود و کنجد و سیب
و انار و قلع و الماس و طلا بسیار تلف شود و حواری
ولی اعتبار بود و بعد از آن اکثر اجناس مذکور نیز
الوجود شوند و بیمار بمانند مسکته و خفقان و فاضل
و در دمه در میان مردم شیوع پیدا کند و کاه و کوفتند
و بیشتر بسیار تلف شوند و اثر اک طبع و ران نمایند و زرد

و سیم برند و مردم نصاری و پرتغالی کشند و از جای
مخالف تفرقه برند و متوطنه اقامه دوم احوال شان خوب
گذرد و از عدل پادشاه بهره برند و با بادانی و معموری
باشند و صاحب قران خوف جاه و رفعت و دولت
بسیز آید و مملکت افزون شود و خزانه و لشکر معمور گردند
و اموال و اسباب سلطان جمع آورند و در تهیه اسباب
و کرد آوردن عساکر مجید باشند و بر اعدا و مخالف کتاب
آیند و اگر محاربه و مقاتله واقع شود فیروز پیروز آیند
در باره رعایا و تجاره القات فرمانند و بعدل و معموری
و رعیت پروری کوشند و اندک اضطرابی که در صفه روز
کار بطمور رسیده باشد زود برطرف شود و امن و آسایش
پیدا شود و دواست سرکشی و مخالفت از میان برچیزد
و خلایق حرفه باشند و ملوک و سلاطین خراسان و بلخ
و چین و مازندران و بغداد و قزوین و همدان و رقه و نیت
آل هند و مغرب زمین احوال خوب گذرانند و در سده یک
نامی باشند

نامی باشند و در معموری و آبادانی کوشند و طبع در مملکت
دیگری کنند و یکن که بعضی بلاد را در تحت و تصرف در
آورند و از مشایر بعضی جا مه فضا در پوشند
و هوای علم و احکام **فصل** در بقیع و فیروزی
و اقبال و آمدن سال یکصد و یکم ناقصه شمس
قران وسطی در برج عقرب و در سال اول از قران
صغری هفتم نوبت که در مثلثه مائی واقع میشود در
برج عقرب و سال یازدهم ناقصه شمس از قران نحس
در برج سرطان و اشتهاجزو قران وسطی برج عقرب
و سال خذاه کوکب **مرح** و اشتهاطالع سال قران مذکور
یکور و ملت رسیده برج میزان سال خذاه کوکب **مرح**
و اشتهاطالع سالش هم در برج مذکور و حلول نیز اعظم
بجاءات نقطه اعتدال ربیع بعد از انقضای **کب**
از شب سه شنبه ۱۷ شهریور حجه الحرام سنه ۴۰
هجری موافق اول فروردین ماه جلای سنه ملک شاهیه

ملاحظه ۱۳ مرداد ماه قدم ۹۰۰ یزد و جودیه طالع سال
عالم بوسط معموره عالم که انرا قبه الارض خوانند بک
لموده پنج جدید از پنج یک برج قوس ۱۰۰ و خاشر برج
سنبله ۱۰۰ بصورت ۱۰۰ که در این روز در مکه و یزد و جودیه طالع سال

۱. طالع اولی	۲. المشرقی	۳. المشرقی
۴. المشرقی	۵. المشرقی	۶. المشرقی
۷. المشرقی	۸. المشرقی	۹. المشرقی
۱۰. المشرقی	۱۱. المشرقی	۱۲. المشرقی

صاحب و مستولی بر درجه طالع کوکب مشتری و بر
درجه خاشر هم کوکب مشتری و منین در صورت طالع
هم کوکب مشتری و زحل و مریخ در اثر ان شرک و
و مریخ از قران ایشان منصرف شده و قمر و زهره بمید
ایشان و صاحب خاشر صد و دویست و در نیم نین

نیش

تثلیث مریخ و سهم الحربین تثلیث بلدیکه قمر بتیس
نخسین و مشری و سهم الحرب اولی و مقارن زهره
و در روز سنبه آخر ماه جمادی الاخره ۹۰۰ حریه
موافق ۱۱ مه ماه جلالی ۱۰۰ ۳ ملک شاهیه بعد از
پانزده ساعت قران علوین است در برج عقرب
۱- که حد زحل است و او در نطق چهارم اوجی
تویدی و کوکب مشتری در نطق دوم اوجی و نطق
چهارم تدویری اما زحل اقرب بذروه تدویر و عرض
هر دو شمالی اما عرض زحل اگر سس مستقی درین قران
زحل باشد و غیرین و سفین در اوایل برج میزان و
علوین و تب یکسال یجرم قران در بعضی اوقات در
برج قوس و در بعضی اوقات در برج عقرب و مریخ
بعقده راس منوجه نقطه خویش در دوم طالع سال قران
و وقت قران و طالع سال قران و وقت قران برج قوس
و عطارد و خمرنی و زهره و تحت الشعاع و تسدیس سفین

از این قطعه و مریخ
این و اوجی و تری و غیره

در حوالی قرآن با دیگر دلایل و شواهد دلالت و اندک
 بداند که در حوالی این قرآن صاحب دولتی ذی شوکت عظیم
 قدر شجاع که در سن کمال و کمالت رسیده باشد و معتدل
 قامت با وجاهت کرد روی زنگش بایل بود بر خن ظاهر کند
 که ذکر خیرش در اکثر بلاد و بر زبان خلایق جاری شود و
 قیام دولت و ضبط مملکت و جهان داری بقتل و خونریزی
 و تخریب باشد و مصرف و دغدغه از اهل مرق بفعول آید مردم
 جنوب ثقل و زیادتی حق بند و قوت گیرند و کار مردم
 شمال اوج گیرد و از صاحب قرآن و نواب او عدل و
 و خیر و ثروت و فساد در هم بظهور رسد و در حوالی قرآن مخا
 لفان و طایفیان از اطراف و جواب بجزکت آیند و ظلم
 و تالان و ضبط قلاع و محاصره آن و آمدن لشکری و آمدن
 رعایا و مزارعان و ارباب خاندان قیدیم بظهور و در
 سال دوم ازین قرآن از اعدا و مخالف و طاعنی و باغی
 مضرت و پریشانی از قوه بفعول آید و از مردم شمال و جنوب

و تعدد و اختلاف و محارب
 و مقتدر و تاج

حرب و تفرقه

حرب و تفرقه پیشتر باشد و در سال دوازدهم دولت
 صاحب قرآن بکمال رسد و زمان امر و فراموش طولانی
 باشد و سخن در دین و مذمت و شریعت گویند و در بیج
 شریعت و اسی و جدا نمایند اما آثار آن کم بظهور رسد و
 ملوک و سلاطین و امرا و غده کشند و حرکت و تردد
 اطراف و جوابت جهته دفع مخالف و اکثر فیروز باز
 گردند و در زمین افرنج قه بزرگ ظاهر گردد و در میان
 خلایق در چشم و سعال و زکام و ذات الجنب و
 سکه و امراض قلبیه صبیان و موت زمان شیوع
 پیدا کند و حال خلایق رو بفساد و کذب و دروغ و فتن
 و فجور و ضرر و فاقه و جور و ظلم از اندازه بیرون و سلطان
 ذی شوکت بنواحی مشرق جامه فنا در پوشد و بدین واسطه
 جرائی خلایق و خزای بلای و پریشانی و خوف از
 قوه بفعول آید و سفک و ما و مقارنه و محارب و در اقلیم
 رابع و خروج مدعیان و تعدی و زیادتی ایشان و امرا

و حکام و سوان سپاه و رؤسان و کذاب و عمال بر
فقر و غم و بودن طول بعین در بلا و قالمه و مباحثه و
معارضه میان اکثر مردم و انتقال بعضی از اوطان
بی اختیار از غایت اضطراب و پر و نفی بازارها و
آمدن و طلال مردم بانه اری خاصه در اقلیم اول و غیره
و تبدلات در احوال عالم و روز بروز زیاده و کسوف
مردم و دین و مصله و شریران و فتنه و غم و قطع الطریق
بعضی از ایشان و طلال اکابر و اشراف و سادات بزرگ
و علما و قضاة و ارباب فضل از جماعت مذکور و احوال
استاد^۱ مشر و عده و اکثر حوالی قران از قوه بفعل آید و نه پدید
کند و خلایق از حیوانات کاو و کوسفند و شتر و گاو و گاو
و صاحب قران در ابتداء دولت از غم خالی نباشد
و باندک زمانه قدرتی و شجاعت پیدا کند و برفع اعدا
و ضبط ملک و ملت و مملکت از سر قدرت و مشغول شود
و کارهای کلی از پیش بر دو سلطان روم متوجه غزاهو
و نفع

و نفع و نصرت یا بد و غیبت بسیار بدست آورد و چون
دولت صاحب قران قایم شود اکثر اعدا و مخالفان
با خطمت کردن نهند و طریق نفاق گذارند و راه جان
سپاری پیش گیرند و ناغی و یاغی و خوارج از میان ^{خروج} بریزند
و شریر و مفسدان و زردان و راه زمان اکثر گرفتار
شوند و تجار و مسافران و سوداگران از شقت جرات
افند و از تجارت کفایت کنند و مال و غنیمت بسیار
گردآوری نمایند و از آن بر خور داری بپند و قضا و
سادات و علما و اشراف و طلبه رواج یابند و زردگو
و ارکان دولت و اعیان سلطنت و صدور مغرور و محترم
باشند و از بیلیات پادشاه و سیور خار بهره برند و بمطالع
علوم حکمت و ریاضی و آلبی و قصص و تواریخ بیشتر
کنند و در ترویج مدارس و مساجد و بقیع الخ و تعمیر باطن
کوشند و عساکر و سرکنان از جانب اعدا متوسم باشند
و بعضی تلف شوند و زمامدوار بباب تقوی خرسندی پیدا
۹۶

کینه و اعیان سلطنت بجای ایشان مایل و در محبت
باشند و معجزه ناممور کرده اند و کفایتها فاحش بظهور
رسیده و وزیر او کتاب و مستوفیان و عمال جاه و مرتبه
یابند و روزگار را انباز و نعمت گذرانند و زمام امور
ملکی اکثر دست ایشان باشد و بغور رعایا و مجوز رسند و
عدل و سویت و راستی مرغی دارند و صاحب دولت
و نوایب او اکثر صاحب نعمت باشند و غم زیر دست
خورند و از جمع سلطانی معور و خزان این کوشند و بمال و تمام
نمایند و احوال مردم یاب الالباب و دماوند و بغداد
و اصفهان و روس و مغرب و ساس و فرغانه و خوارزم
و دریای بحرستان و شهرهای بلقاز و ارمنیه و فارس و
خراسان و ترک و بابل در مدینه و مسجد در اوایل قرون
بقایت پریشان گذرد و مخالفت و عداوت میان اکابر
و ارکان دولت بظهور رسد و اماره و دگرگند و کشته نادم
و پشیمان شوند و فتنه و تفرقه فرو نشیند و مردم خوارزم و

بخارا

بخارا و نیشابور جنبه و سست و هندی و بین و برتر زمین
و برنج و کرمان و سلطانیه و کوفه و غیره و سعادت یابد **خبر**
و در معمری و آبادانی و رعیت پروری کوشند و از داد
و عدل بهره ببرند و سرکش درین توان ظهور کند و قار
و اعتبار دوست دارد و جبار و بکتر باشد و از منزل باز
و خفت و دوری جوید و امین و مستوفین و راست باشد و
از منزل و بانی گفتار نیک کردار باشد و کندم و برنج
و نخود و انار و سیب و الماس و جامهای قیمتی پنبه و
و فولاد و شکر و بغم و آلات حرب و شکر و زعفران
و حسد و بزرگبین و انکور و خرما و کوسه و کوهی و
اهلی و بان و اسب و بادام و شیر و شتر و میر و پیاز
و آنچه بطعم نیزبان باشد بسیار تلف شود و مدتی خوار
و محبت باشد و بعد از آن اکثر اشیاء مذکور قیمت و محبت
پیدا کند و اطمینان و حیوانات اخفیه فراوان و از آن
شود و خلافت اکثر بر فراغت روزگار گذرانند و تش

فارس و سوس و سواد و در دجک و استقراط جنبه
و فوت صیان شوخی داشته باشند و ملوک و ارکان دولت
و اعیان سلطنت در بلستان و آذربایجان و دیار
بکر و سمرقند و ترمذ و ارمنیه و پست المندس جاه و دولت
و رفعت یابند و بر اعدا و مخالف فایق گردند و عمارت
عالیه سازند چون تفرقه و فتنه فرو نشیند مردم اکثر نجا
رات مساجد و بقاع الخیر و خوانقاه و مدارس و ترویج آن
رغبت یکنمایند و بطانعات و عبادات مشغول باشند و
خیرات جاریه از ایشان ماند و در کتب احکام آورده اند
که سبب آفرینی عالم از سه عنصر است آب و آتش و باد
و علامت قیامت آتش باشد که از قورقون بر آید
از تحت خط استواء و عالم را بوزاند و حیوانات همه
ملاک شوند و اصحاب انرا بوقتی حواله کرده اند و گویند
قلب الاسد بدرجه هجده و چهارم برج اسد رسد که خبر
و برین قول و بلی و بر نجا نایم غایت و گویند که در حواله

این قرآن

این قرآن باین موضع میرسد و غالب طینت
در حوالی این قرآن تیزات کلی و حوادث عظیمه از
قوة بفعیل آید و بلا و بقیاع رو بخزالی نهد و مخالف
و معاند و شریران و مفسدان از سر کوشه خروج نمایند
و سرکشی و خرابی کنند و باد های مضر خرابی کننده وزند
و خوف و ظلمت و زلزله بسیار واقع خاصه در
بلاد قافله و برق و باران بسیار بار و سیل های
خراب کنند و پست هوا و خشک سالی عظیم باشد
و بدان واسطه در بعضی بلاد تنگی و قحطی و غارت اطمینان
بظهور رسد و خلق بسیار بدان واسطه تلف شوند
و رنج و تعب و مشقت کشند **فصل** بدولت و اقبال
و نصرت و اجلال در آمدن سال یکصد و سی و نه
ما قصه شمسی از قرآن وسطی در برج عقرب و سال نوزدهم
و سیم از قرآن صغری هفتم نوبت شرون مشته مائی واقع
شده در برج عقرب و سال اول از قرآن نخین در سرطان

و اثنا جزو قران وسطی و صغری رسیده برج ثور سالخدا
 کوکب زهره و اثنا طالع سال قران وسطی و ثلث برج
 حمل سالخدا کوکب **مرج** و اثنا طالع سال قران صغری
 برج سیاه خداه کوکب **عطارد** و حمل نیر اعظم بخار است
 نقطه اعتدال ربی بعد از انقضای **ط** از روز چهارشنبه
۶ درج المرجب **۹۶** بجزیه موافق **۱۶** خرداد و
 قدیم **۹۳۱** یزدجردی ملاحق اول فروردینماه جلای
 سنه مملکتشاهیه طالع سال عالم بوسط معموده که از اقبه
 الارض خوانند بحسب موازیه برج جدید الن یک برج
 ثور **۱۰** و عاشرش برج **۱۶** و از یکجه اشش منبسط
 است که ثبت میشود و الله اعلم و احکم **راکمه طالع العلم**
فی شهر حبه ۴۵۹ **العمره المعرفه فیها و ال النخس فی الزمان**

اینها طالع سال قران وسطی	المشتری	المرج	عطارد
۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶
۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶
۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶
۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶
۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶
۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶
۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶

مستوی بود برج طالع زهره و او بعد و سوره دربار
 و تم قیومه نقطه شرف خویش بقدر شش شتری و برج
 بر جمع فر و مستوی بد درج عاشر کوکب عطارد و او تحت
 الشیخ در دوازدهم در اس بعد و سوره در عاشر و برج
 و مشتری در طالع مفارن یکدیگر در برج ثور که و مال
 برخت و سر در صورت طالع کوکب مشتری برکت
 زهره و در شب دوشنبه **۱** شتر رمضان المبارک **۹۴۹**
 بجزیه موافق **۲** خرداد ماه قدیم جلای **۱۰**

ملک شاهیه گذشته از شب مذکور **ا** قرآن بخین در
برج سلطان است بدرجه **مطهره** وجهه **مستوی**
برین حر و کوکب **مع** و برج در برج نور راجع بوده و این
را از منورات کلیه داشته اند و زحل در نطاق سوم است
و برج در نطاق چهارم تدویری و زحل نیز در همان
نطاق و عرض برج شمالی و عرض زحل جنوبی پس سنج
درین قرآن برج باشد با دیگر دلایل و شواهد دلیلت
بر آنکه در اکثر بلاد خاصه اقلیم سیم و عراق و فارس
و کرمان و جزایر بحر روم و اسکندریه و غیره و نواحی طبرستان
و قساریه و کرخ و عمانیه و اکرا و و جبال و سمدان و اصفهان
و مرآت و نرمد و حلوان و فرغانه و سینان و شام و
اردبیل انواع شر و شور و فتنه و مقاتله و محاربه و حروب
بر خیزد و ملوک و سلاطین و امرا و حکام و رؤسا و سر
مکان و مفسدان و ترشیران دست ظلم و تعدی بر رعایا
و عجزه در از کند و ناخست و تالان و غارت و محاربه

فلان

ز قلاع بسیار واقع شود و در سر گوشه کناری مدعی تلاش
جاء و دولت نماید و مردم فرار و غریب اختیار نمایند
و مزارع را و رعایا و عجزه و مردم کوه پایه باید بغایت مضطرب
الاحوال باشند و از قحطی غلات و تنگی طعام انواع
شرارت و برج و تعب پسند و بسیاری از عجزه بواسطه
طعام تلفت شوند و ترشیران و مفسدان و مردم دون
بر استرافت و اکابر و اعیان و ارباب البر و اهل تقوی
و قضاة و علمای نور و تعدی و زیاده گری کنند و مردم محروم
و اهل صناعت و عوام الناس متفرق شوند و بازارها
و کاروانسراها خراب شود و تجارت و مسافران و سودا
گران از مرآت را که و حمله سلاح و دزدان و قطاع
الطریق مضرت و کدورت یابند و راهها مسدود گردد
و ناایمنی در عالم تشهر شود و ملوک و سلاطین و امرا و حکام
و ارکان دولت از جانب اعدا و مخالف اندوه کشند
و از کثرت مخالفت و عداوت و حرکت و تردد و محاربه

نطاق سوم اوجی و تدویری قریب بحضرت مشری
در نطاق چهارم اوجی قریب باوج و در نطاق سوم
تدویری دور از حقیض و عرض هر دو شمالی اما عرض
مشری بیشتر درین قرآن مستعملی مشری باشد
و او در عاشر مقارن یکدیگر شوند و در انشای این قرآن
انتقال از فصل سیم بفصل چهارم میشود بر جزو قرآن
کو کب مشری و بر طالع سال بوجی که مذکور شد و سیم
ثانی مقابل مریخ با دیگر دلایل و شواهد دلالت و الله
اعلم بر آنکه شر و شور و غوغا و جنگ و جدل و محاربه
و مقاتله و تفرقه و دشمنی و ظلم و زیادت و تعدی و استیلا
و سرکردانی و تیغزات کلی در اکثر بلاد از قوه بفعل آید و
بدعیان و مخالفان ملک و دولت و ملت از اطراف
و جوانب خروج کنند و شرارت و خرابی بگیرند و تا
و تالان نمایند و دولت و سلطنت از خاندان بجایند
اشغال نماید و صاحب دولتی که در حوالی قرآن چنین

مستوفی

در سرطان

در سرطان ظهور کند در حوالی این قرآن دولتش
تایم گردد و اوج و رفعت و منزلت یابد و بر اعدا
و مخالف فایق گردد و تغایر و تبدل بحاربه و مقاتله و
عدل و انصاف و سویت و راستی باشد و اهل جنوب
و شمال را شوکت و عظمت در تنزاید باشد و از معا
ونت قومی با اهل دولت گذشته فتح و نصرت یابند
و بر اعدا و مخالف منظر و منصور گردند و از مردم
مغرب زمین یا شمال منفر شوند و تفرقه کنند خاصه
در سال چهارم ازین قرآن یا دهم و صاحب دولت
و نواب او و اعیان سلطنت مردم دون و منفک
نوازند و دست ایشان قوی دارند و برابر اهل
فضل و تقوی مسلط سازند و هر کس که درین قرآن
ظهور کند طبعش را بل باشد نجاست و جانب بخشش
غالب بود و بر کرم و حسد شیوعی داشته باشد و در نزد
زویج دین و مذمب تغافل و تعلل و رزندان مذمب

حق گیرد و رواج پذیرد و ملاحظه از میان برخیزد و
مردم نصاری که در رواج دین حق کوشند و اکثر مردم
پوشید لباسهای سفید و رنگهای روشن بیشتر میل کنند
و سواری با سب و اثمر و در سال چهارم یا دهم جاه
ورفت و شوکت صاحب قران اوج گیرد و کارهای کلی
بسهولت و آسانی از پیش برود و معموری و آبادانی
و رعیت پروری کوشد و جانب عدلش بر ظلم غالب شود
باشد و دست ظلم از سر رعایا و عجزه کوتاه سازد و امرا
و ارکان دولت و اعیان سلطنت قدم از نفاق و کید
کنند و مطیع و منقاد شوند و بدارای ملک و مملکت و دفع
اعادی مجتهد و ساعی باشند و اغنیا و تجار و اکابر و اثرا
و مردم دارنده و اهل تمیز که فخر و پیر شده باشند و مردم
دون و سفله و اثرا را انواع مذلت و خواری کشیده باشند
احوالشان روی بخوبی کند و از فقره و دغدغه بیرون
آیند و وجه معاش را بسهولت و باسانی بهم رسانند

و آنچه

و آنچه از دست رفته باشد باز بدست آورند و از آن
تمتع و برخوردار می بینند و بعضی بواسطه حرکت لشکری
و زیادتی اثرا و وقت طعام خراب و ویران شوند
و مزروعات و نباتات و اشجار از مریخ و مورد
موش نقصان کلی یابند و مردم بسیار نفوذ بر بادند
بواسطه طاعون و وبا یا شکی طعام فوت شوند و سیلها
موجب آید و بعضی قنات و انهار و عیون و عمارتها
بایر خراب شود و خاصه در شمال و سواحل و در میان
ملوک و سلاطین و امرا و حکام و سران سپاه و سران
و سپهسالاران را احزابهای عظیم واقع شود و خلق
بسیار بقتل آیند و چون دولت صاحب قران قائم
شود و اعدا و مخالف و یانگی و طاعنی از صفی روزگار
پاک سازد و دمار از ایشان بر آورد و احوال مذکوره
اکثر بر طرف شود و امن و آسایش و آبادانی و معموری
و از این و فراخی بدید کرد و خواص و عوام از قبض

و کدورت برون آیند و بکشت عیش و غرت و لهو
و لعب و لذات جسمانی و تغش و نکاح و زفاف و ثایل
باشند و بعلوم دقیقه و کلام موسیقی و طب و ریاضی
و نجوم و اشعر و قصص رغبت کنند و در باب فضل راجع
پیدا شود و از میان خلایق فوق و بنحور و زنا و در شرک
نهند و امر معروف و نهی از منکر تبلیغ کردند و زما دو
کوشه نشینان فی الجمله حرمی پیدا کنند و خوانق و بیت
عبادات باز آبادان و معمور شود و بهمارت امسا
و مدارس و بقیع الطر و رطاط و مصانع مشغول
گردند و در باب خاندان قدیم از تفرقه برون آیند
اما در میان ازواج جمیعیتی باشند و بطلاق و فراق
و حیوانات و اطعمه و میوه فراوان و ارزان شود و اثرات
و اکابر و وزرا و مردم بزرگ و قضاة و علما و در باب
فضل و زما دو و عبادت بردن و نمان و مفسدان و فزیران
غالب آیند و شریعت و طریقت رواج گیرد و در حوالی قوم
فته بزرگ

فته بزرگ بطهور رسد و شخصی نامی محبوب شود
و نامش شود و در خراج و کالیف و ایوان نجیب
کلی و اکثر بلاد نمایند و اگر مردم امانت و دیانت
و راستی و طاعات و عبادات و زراعات
و معموری راغب باشند و دیانت بر خوبی حال
تجار و بازاری و رواج بازارها و کثرت حیوانات
مستعمله و تردد مسافران و آمدشده و فافله و بنا
مدرسه و مقصور و عمارات عالیه و کثرت امراض
و ماغی و انجبه و تعلق بسریا بجا قوم داشته باشد و
و اعتدال هوا خریف و شدت برد و شدت در اکثر
سنوات این قران و در یاد بیک و حوالی آن و فارس
و آذربایجان و ساری و شام و ترک و دریای طوس
و نیشابور و عراق و کابل و جرجان و خوارزم و سمر
قند ملوک و حکام و امرا و اعیان سلطنت جبار نظام
ظهور کنند و متوطنه بلاد مذکوره بدین واسطه تفرقه و

و بر ایشان و سرکردان کشند و باز از آلات حرب رده
تمام داشته باشد و فتنه و ناخست و نالان و طمور و بیکار
و ذو ذوابه و جلای وطن و نقل و تحویل از روی صفا
و تلف خلائی در بلاد مذکور بظهور رسد و کثرت طوم و
رسوم و تلف جوانات در اوایل قرآن بر بنه که آخرالامر
غیر از الوجودش شوند و کم بخت آید و قوت و موت
ملکی ذی شوکت در بلاد دهند و اندوه بلاد فارس و تنگی
طعام باریمنه و در افریقه و بربر زمین و بیت المقدس
از یمن و بغداد و کنش و بحرین و بعضی از روم و ارمینیه که یک
و شرقی خراسان و پنج و نواحی سینان و ترک و چین
دلیلت بر کثرت نکاحها و زفاف و نوالد و تناسل
و غیرات در امور عالم عالم و سرعت انتقال در امور
و تنگی و قحطی و خوف از اعدا و وقوع طوایف و تلف
خلائی و خرابی بعضی بلاد مذکوره از آب و طمور و خارج
بارض عراق و آریانی و فراخی در بلاد روم و بابل و مدینه و

صوبل

و صوبل و بصره و سدر از دیگر بلاد و صاحب دولت سر
کامل سالخورده باشد و در اوایل سال قرآن جوئات
حور و سال مرتبه سلطنت یابند و مدتی در میان
ایشان جور و ظلم و خرابی از قوه بفعلا آید و بعد از آن
دولت خویش سپارند و با کلیه از میان بر خیزند و الله
اعلم **فصل** بفتح و فزونی و سعادت و کامرانی و
دولت و شادکامی در آمد سال یکصد و شصت و شصت
از قرآن وسطی در برج عقرب و سال بیت و دوم
ناقصه شمس از قرآن نحسین در سرطان و سال اول قرآن
سفری نهم نوبت که در شش ماهی واقع میشود در برج
حوت که که حد و وجه برج است و آنها جزو قرآن
وسطی در عقرب رسیده برج دلو سالخده که کوب رحل
و آنها طالع سال قرآن وسطی برج جدی سالخده که کوب
رحل و آنها جزو قرآن نحسین در سرطان رسیده برج حمل
سالخده که کوب برج و حلول نیر اعظم مجاذات نقطه اعتدال

باشد بدین واسطه انواع تفرقه و مضرت بخلاف این رخ
 و عاید گردد و تغییرات کلی در احوال عالم از قوه بفعول
 آید چنانچه سالها و قرنهای آن سخن گویند و نارنج سازند
 و باغی و طاشی و مدعیان و مخالفان و حوارج از گوشه و
 کنار بپایرون آیند و مخالفت و عداوت و محاربه و
 مقاتله انگیزند و با ملوک و سلاطین خدا و ورزند و سر
 نمایند و قتل و قصور بامر سلطنت رسانند و در خط ملا
 و تغییر کوشند و عمارات حصار نمایند و بعضی در بعضی قلاع
 محصن شوند و با محتاج و فخره بطلوع برند و شرف و آسود
 داشته باشند خاصه در سال قران و آشوب و فتنه و نا
 امنی و تفرقه و پریشانی و ناخست و تالان و شک طعم و پیام
 طویل و عداوت و مخالفت میان ملوک و سلاطین
 و امر بزرگ و حکام و ارکان دولت و اعیان سلطنت
 و سران سپاه و سران کسان از قوه بفعول آید که وی از
 از سفر روزگار بید گردند و قومی دیگر بر وی کار آیند و

مردم

مردم بسیار جامه فنا در پوشند و تلف گردند و با بدلیان
 از جانب اعدا متضرر شوند محاربه و مقاتله یا یکدیگر میکنند
 و حیوانات آبی مثل ماهی و پرند مثل طیور و خوک شود
 و زریان و فروغات و نباتات و اشجار از مور و مخ
 و خرابی بعضی مواضع و عمارات و قنوات بدان
 جهت و آمدن سیول محریه و تغییرات و تبدیلات در
 اربابان بعلت مردم فرومایه و بهت علما و قضای
 و سادات و ارباب زهد و تقوی و اکابر و اشراف
 و ملال و اندوه عامه و فساد کشتیها و ملالی مسافران
 خاصه دریابار و زیارتی ظلم و تعدی و بیهاب کنند
 و ستوفیان و عمال بر رعایا و عجز و گرفتاری و حوارج
 بعضی از وزرا و عمال از جانب ملوک و ارکان دولت
 و اعیان سلطنت و سم حله سلاح و اثر اک و اثر ارباب
 عامه خلایق و بازاری و ارباب حرب و پیشتر این
 تاثرات در طرف شمال واقع شود خاصه در سال جهام

یاد هم از قرآن و تفرقه و دغدغه صاحب قرآن از
موجب زمین یا از جانب شمال پشتر باشد و چون دولت
و سلطنت قرار یابد احوال مذکوره روزه در تفرق
نشد و مدعیان و مخالفان اکثر به بیت روند و سرگریز
داشته باشند و از دولت و منزلت و حشمت بهره نداشته
باشند و علماء و سرخا و فضلا و اکابر و قضاة و ارباب حکمت
و اهل زهد و تقوی و مشایخ و کوشه نشینان رفعت و منزلت
و دولت یابند و از القات پادشاه بهره برند و عزیز
و محترم باشند و مردم عاقل و دانا و وزیران بزرگ در مزارع
صاحب قرآن دخل سازند و تمام مهام بدست ایشان باشد
و در انتظام امور ملکی و معنوی و آبادانی و عدل و رعیت
پروری آنچه خدا ممکن باشد بتقدیم رسانند و مزارع خان
و مردم صحرائین و ارباب خاندان قدیم و عوام تا سکن
تخصیص اهل بازار و ارباب صنعت از کدورت و تفرقه
بیرون آیند و در معنوی و آبادانی و عمارات بازار گشودند
و دیونهمان

و دیوانیان و عزیزان و ارکان دولت در تخفیف
و تکالیف دیوانی ساعی باشند و راستی و سوبت
مرعی دارند و جانب رعایا و عجزه نگاه دارند و بسکایا
شان سازند و بدین واسطه اکثر خلایق مرفه خاطر و قانع
البال باشند و دین اسلام رواج پذیرد و شرع قوه گیرد
و مجوسان در رواج دین کوشند و صاحب قرآن و
وزرا و نوایب طریق عدل و انصاف و رعیت پرور
و ظلمه برایشان ماند و اثرات مدنی باقی باشد و خزان
معموری پیدا کند و استبان سلطنت و حکومت معدوم
میشود و غنیمت بسیار گردد و آوری کند خاصه در سال
یازدهم از قرآن خلایق اکثر بلا و از صاحب و وکلا
شاکر و راضی باشند و فاتحه خانداری خوانند و از آن
نیکنامی باطراف و جوانب رسانند و بساط امن و آسایش
بسوط سازند و مسافران و تجار و قوافل از اطراف
و جوانب بجزکت در آیند و فایده ماکلی برند و اکثر بهجت

وسلامت بولین مالوف مراجعت نمایند و بازارها
معمور شود و مطعومات و حیوانات اغذیه و اقوات را
گردند و مردم دون و سطله و شریر و بد نفسان خواند و بیل
گردند و انواع زنا بخت در اکثر بلاد در میان خلایق پیدا
شود و مردم طرابلس و رقبه مصر و ارمنیه و بکرین و کبدان
و دیلم و مرو و موقان و اسفهان و مازندران و کرمان
و قزوین بایل باشند بعلوم الهی و سماوی و ریاضی و نجوم
و فلسفه و طب و نقاشی و روح کار نقاشان و غار نگار
عالی طرح اندازند و قصرها و کوشکها سازند و در زمین
کوشند و باغ و بستان ترتیب دهند و اسباب عیش
و عشرت متعدد مهیا سازند و خلایق از صداع و درجیم
متضرر شوند و قوت و صورت شیعی و کشته باشند و
مواشی و اواب تلف شوند و برف و باران بسیار
بارد و سیلها می محراب آید و خرابی نزدیک در حوالی آنها
از قوه بغل آید و خسف و زلزله در بلاد قابل و آمدن باد

نای

نای محراب و کرد و خیار در اکثر اوقات میل خلایق
بایمانت و دیانت و راستی و حرمت و عزت
از باب تقوی و مردم متدین و گوشه نشین و
دخولی تجار و اخیان و از باب حرف و بسیاری
حیوانات مستعمله و معموری بقاع الحیر و مساجد و آبا
دانی و معموری سور و بلده و قلعه و مدینه و مشوطه
مدینه الرسول صلی الله علیه و آله و زمین حجاز و یمن
و بصره و طرابلس و شام و دیلم و آمل و ساری و
موصل و تبریز مرفه خاطر باشند و جا و مرتبه ملوک
و حکام و اکابر و اشراف و اعیان و تجار افزون
گردد و میل ایشان بجمع آلات حرب بیشتر باشد و با
یکدیگر مکر و حیله و کید و ترور و سلوک کتبه و امور
سیاستی را بکار دارند و خزاین معمور سازند و در
بارها فقر و عجزه تفقد فرمایند و امراض دمی بسیار
پیدا شود و بارندگی بسیار باشد و سیلها می محراب

آید و مطعومات و ماکولات و حیوانات و اغذیه فراوان و آن و از آن باشد قطعه مورعد و بیلاد و روم و قشقه بزرگ در آن جانب و هلاک مرد معروف نامی در آن اقلیم با سبب بقیه و جنس و اهل عراق و فارس و خراسان و ترک و بابل و مکه و مدینه و سعید نفرت و جیرا کشند و بعضی فرار بر خود قرار دهند خامه در حوالی و آن مردم حبشه و حجاز و برون و کرمان و فارس و سلطانی و کوفه و هند و سند احوال شان بهتر از دیگران بگذرد و بر و روشادی و فتح و کلامی اوقات گذرانند و با فرات البالی باشند و هوا علم و احکام القنوت فصل و سعادت و اقبال و دولت و اجلال در آمدن سال کبیر شفت و نیم ناقصه شمس از قران وسطی در برج عقرب و سال دهم از قران صغری نیم نوبت که در مثلثه نامی و فرغ شده در برج حوت و سال اول از قران بخین در سرطان و انشاء محل جزو قران وسطی رسیده و برج عقرب ساحله کوكب

وقت کوكب مریخ و انشاء طالع سال قران وسطی رسیده و برج میزان ساحله کوكب زمره و انشاء جزو قران صغری در حوت رسیده و برج قوس ساحله کوكب شتری و انشاء طالع شمس رسیده و برج حوت ساحله کوكب شتری و طول و جدول غیر انظم می باشد نقطه اعتدال بر پی بعد انقضای روز ۲۲ از روز ۱۰ شهر جمادی الاخره ۱۰ هجریه موافق ۲۲ مرداد ماه ۱۰۰۰ هجریه ۴۰۰۰ ریز و جریه مطابق اول فروردین ماه جلای سنه ۱۰۰۰۰ هجریه و طالع سال عالم باقی الارض که وسطی معموره عالم است بحسب موازین برج جدید بالغ یکی برج احد و ۱۰ و طالع برج ثور ۵۰ بدین صورت در کوه عالم

در شهر جمادی الاخره ۱۰ هجریه موافق ۲۲ مرداد ماه ۱۰۰۰ هجریه ۴۰۰۰ ریز و جریه مطابق اول فروردین ماه جلای سنه ۱۰۰۰۰ هجریه و طالع سال عالم باقی الارض که وسطی معموره عالم است بحسب موازین برج جدید بالغ یکی برج احد و ۱۰ و طالع برج ثور ۵۰ بدین صورت در کوه عالم

در شهر جمادی الاخره ۱۰ هجریه موافق ۲۲ مرداد ماه ۱۰۰۰ هجریه ۴۰۰۰ ریز و جریه مطابق اول فروردین ماه جلای سنه ۱۰۰۰۰ هجریه و طالع سال عالم باقی الارض که وسطی معموره عالم است بحسب موازین برج جدید بالغ یکی برج احد و ۱۰ و طالع برج ثور ۵۰ بدین صورت در کوه عالم	در شهر جمادی الاخره ۱۰ هجریه موافق ۲۲ مرداد ماه ۱۰۰۰ هجریه ۴۰۰۰ ریز و جریه مطابق اول فروردین ماه جلای سنه ۱۰۰۰۰ هجریه و طالع سال عالم باقی الارض که وسطی معموره عالم است بحسب موازین برج جدید بالغ یکی برج احد و ۱۰ و طالع برج ثور ۵۰ بدین صورت در کوه عالم	در شهر جمادی الاخره ۱۰ هجریه موافق ۲۲ مرداد ماه ۱۰۰۰ هجریه ۴۰۰۰ ریز و جریه مطابق اول فروردین ماه جلای سنه ۱۰۰۰۰ هجریه و طالع سال عالم باقی الارض که وسطی معموره عالم است بحسب موازین برج جدید بالغ یکی برج احد و ۱۰ و طالع برج ثور ۵۰ بدین صورت در کوه عالم	در شهر جمادی الاخره ۱۰ هجریه موافق ۲۲ مرداد ماه ۱۰۰۰ هجریه ۴۰۰۰ ریز و جریه مطابق اول فروردین ماه جلای سنه ۱۰۰۰۰ هجریه و طالع سال عالم باقی الارض که وسطی معموره عالم است بحسب موازین برج جدید بالغ یکی برج احد و ۱۰ و طالع برج ثور ۵۰ بدین صورت در کوه عالم
---	---	---	---

مستولی بر درجه طالع کوکب منزلی بزرگت آفتاب و جوب
بر درجه عاشر کوکب زمره بزرگت قمر و من در صورت
طالع سعدین و مریخ اثر از ترکیب ایشان بزرگان **که** گذشته
از شب دوشنبه **۱۲** شهر رمضان المبارک **سنة** **۸۸۰** هجری
موافق **۱۲** ماه جمادی **سنة** **۸۸۰** هجری قمری است
در سرطان صد و نعل در نطق سوم اوجی و مریخ در نطق
چهارم اوجی سیطره درین فلک مریخ و مریخ در نطق چهارم
تدویری اما زحل اقرب بدزوه تدویر و مریخ زحل جنوبی و
از ان مریخ شمال و مریخ باستعدا اونی است از ان جهت که
اوراست بر فوق زحل و مستولی بر جزو قران قمر بزرگت
عطار و مریخ در مرکز عاشر در بیت و بال و قمر نیز بر آفتاب
و سم الغیب منحوس و سم السعادة با سایر دلایل و شواهد
دلیلت و التدا علم بنظور مشهور و فساد و اندوه و ملال لشکری
و حیوانی و سرکردانی ایشان و امرا و حکام و سرمکان و اهل
و جبال و مردم صحرائین و سپهسالاران پریشان احوال
و گرفتاری

و گرفتاری و جبرانی گشته و شرارت و بد نفسی و خرابی
انگیزند تاخت و تالان آورند و مردم فرومایه و شیرین
و سفیدان مضرت رسانند و اکابر و اشراف و سادات
و قضاة پشند و محاربه و مقاتله انگیزند و تاخت و تالان آو
رند و مردم فرومایه و شیرین و سفیدان مضرت رسانند
و اکابر و اشراف و سادات و قضاة و ارباب فضل
و علما از ممر ایشان قبض و طلال گشته و زیان و نقصان
پسند و ظهور فتنه بزرگ و حرکت سپاه و قتل و تلف خلایق
و تاخت و تالان در بعضی بلاد و کثرت خروج خوارج و اعتد
و مخالف بر ملوک و سلاطین و اضطراب حال ایشان و
اکابر و اربکان دولت و حزابی عارات و از ارباب و اندوه
رعایا و مزار خان خاصه در بر زمین و بیت المقدس و
بعضی از یمن و بغداد و کوشن و بحرین و روم و ارمینة کوچک
و بزرگ و شرقی خراسان بر هراة و بلخ و مرو و نواحي
و ترک و ختن و شهرهای اندلس و مغلاب و ربعی که میان

مشرق و شمال باشد و نقصان منروحات از حرکت و زلزله
 سپاه و مخ و موش و غرت مطعومات و حیوانات
 اغذیه و البکر مخالف و فتنه از جانب عال و کتاب و وزرا
 و مقربان حضرت سلطان از ناچیک پشتر باشند اما امکان
 دارد که اشیاء مذکوره از قوه بفعالی آید و اگر زمانه قابل فتنه و
 تفرقه و مخالفت نوشته و مخالفان و مدعیان از کسان که
 سبب نقابین و مخالف و خرابی شده باشند مفلوک و مشکوک
 کردند و اشوب با من و امان مبدل شود و در عایا و محله
 از عدل و انصاف بهره برند و در معموری و آبادانی باشند
 و املاک و بایع و بویستان و مزارع قیمت و غرت پیدا کنند
 و حیوانات و مطعومات فراوان و از آن کرد و دوازده
 بعارت در آید و راج گیرد و مردم دون و سفله و دشوار
 از میان برخیزد و اشراف و اکابر و سادات و قضایه
 و علما و اخیان و تجار حرمت و غرت پیدا کنند و شرح تزیین
 رواج باید خاصه در سال چهارم ازین قرآن و مسافران و
 سوداگران

و سوداگران و تجار و قوافل اطراف و حیوانات
 منرو و شوند و از شر بد و این و قطع الطريق و تیر
 در حفظ و امان باری تعالی باشند و از تجارت
 فایده و کفایت یابند و زنان و خاتونان بغت
 بصلاح کوشند و بازار عطریات رواج گیرد و امور
 عالم و بصلاح آورد و فرزندان مقبل اکثر ذکر و راز
 دایره عدم قدم بر روشن سرائی وجود دهند و مردم
 و شوق و بهره و عهد آن و عراق عجم و اسکندریه و فرغانه
 و خراسان زیاده و سرکشی نمایند و مخالفت انگیزند
 اما اکثر پریشان احوال باشند خاصه اترک و جلایک
 بر و موتمنان و اصفهان و اهل مصر و تکریت و کیلان
 و دیلم و طبرستان و کرمان و قزوین احوالشان آنکه
 از مانی رویتگی کنند و بعارت و زراعت و آبادانی رغبت کنند
 و بازار معمور سازند و اخیان و ممولان و اکابر و اشراف
 و علما و رعایا بناز و نعمت و قنات گذرانند و صاحب است

قرآن و اعوان و انضام او بر اعدا و مخالفان غالب بیند
و جاء و منزلت و دولتشان بمرتب کمال رسند و از اثر اراده
مردم بدفع تنفیذ نمایند و معصوب سازند و موافق **تصل**
مبعادت دولت و کراماتی در آمدن سال یکصد و شصت
نما قصه شمس از قرآن وسطی در برج عقرب و سال دوازدهم
نما قصه از قرآن وسطی در برج عقرب و سال دوازدهم ناقصه
از قرآن نحسین در برج سرطان سال اول قرآن صفری
و هم نوبت که مثلثه مانی واقع شده در برج قوس اتفاق افتاد
که این را قرآن مشرقه میگویند چون عدد قرائات مثلثه مانی
نزد بعضی تمام نشده که آن را با مراد وسط تحقیق بدفود و اند
و معلوم کرده اند و بعضی بر آنند که بحسب تقویم میتوان بود
که عدد قرائات در مثلثه نه باشد و ازین کمترین نیافته اند
و زیاده از نه ناسینده قرآن مکنت و نزد احکام بیان قرآن
بحسب تقویم معتبر است نه با مراد وسط بنا بر قول این گروه قرآن
کبری باشد که از مثلثه مانی پست است و انتی انتقال نموده باشد

و ابتدا

و ابتدا از برج قوس بوده باشد و نزد بعضی که تحقیق نموده
اند که عدد قرائات بنور با مراد وسط تمام نشده بر آن
نقلی و بر مانی نیست سوی آنکه یکیم فاضل کامل محقق بحسب
الذین طوسی در کتاب که مشتمل است بر احکام بعضی از
قرائات مثلثه مانی و بعضی از قرائات مثلثه مانی
آورده و قرآن واقع خواهد شد بعضی ثابت و بعضی مشرق
و قرآن دوازدهم در اول مثلثه مانی اتفاق افتاد
که از اول دقیقه حمل است و از قرآن غنمی میگویند و فتلای
عالم حواله ماین قرآن میکنند و این غیر چون متوجه عمل است
قرآن دوازدهم را در بیت ششم در برج حوت چون
بعلی در آورده پس میتوان بود که قرآن مشرق و از قرآن که در
برج قوس واقع شده قرآن کبری بود و نیز میتوان که قرآن
فوسسی قرآن مشرق بوده باشد و این قرآن آخر برج حوت
باشد و قرآن غنمی تفاوت برج شده باشد و قرآن فی الحقیقه
در اول دقیقه حمل اتفاق افتد چنانکه یکیم مذکور آورده بنا بر قول

که در مثلثه مانی

و تسدیس مریخ و مشتری و این قرآن مشرق و اگر قرآن ثابت
 میگردند ظهور احوالی که ازین قرآن بفعل خواهد آمد حواله بقرآن
 معلومین است در دست و پنجم درجه برج حوت که در پیش
 چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر آخر الزمان است و آمدن
 قیامت همه مذہبی محقق دور نباشد که قیامت در حوالی زین
 قرآن آخر برج حوت ظاهر گردد و یا احوالی که قریب بآن باشد
 و ممکن که بعضی زمین در آب پوشیده شود و بعضی دیگر ظاهر
 گردد و دمل و دول متغیر شود و العلم عند الله آدم بر سر زمین
 از او ضاع این قرآن و طالع سال او ولادت میکند که در حوالی
 این قرآن با در مدت این قرآن خاصه در سال اول پنجم تمام
 تغییرات کلی در امور عالم از قوه بفعل آید و طور و طریق دین
 و ملت خلایق دیگر کون شود و معاش و سلوک عامه خلایق
 بر ضد مردم سابق باشد و یهودیه رواج دین خود دهند و
 خوارج و مخالف و یافعی و طاعی از هر طرف خروج کنند و اکثر
 بلاد و اقلیم را بوبرائی و خرابی دهند و مردم سابق از اکابر و
 اقلیم

شاهیر

شاهیر از میان بر خیزند و گروهی دیگر دولت و رفعت
 یابند و اهل شمال و مشرق قوه گیرند و بر اعدا و مخالف قیاق
 آیند و انتقال دولت بشخصی ذی شوکت شود که سن او
 با پن پانزده و پست و دو باشد و بر جانب ابرازین
 او یار بملوی راست نشانه باشد و زکمش میان سرخی
 و سفیدی بود و گروه انبوه تابع او شود و نفرت و یار
 دهند و گروهی دیگر جهت دین و ملت با ایشان معارضه
 و مقاتله کنند و قیام این دولت بحاربه و مقاتله و خونریزی
 باشد و میل سواری اسریشتر کند و قیل و حیوانات دهند و
 ستان نگاه دارند و در زمان دولت او کاو و کوسفند
 بسیار پیدا شود و خلایق از آن نفع و فایده یابند و ممکن
 که تا بحال سال دولتش رود و ترزاید و گشته باشد و کارها
 کلی از و نظیر رسد چنانچه سالهای پشمار از آن سخن گویند
 و تاریخ سازند و در زمان دولت او اکابر و اشراف و علما
 و فضلا و انخیا و تجار و ارباب منز بسیار پیدا شوند و جاه

و درست و عزت یابند و هر کس که صاحب مناصب عالی
 شود مدتی مدید از آن دولت بهره برد و مال و غنیمت بسیار
 بدست آید و مردم و مشیرین اعتبار و وقار پیدا کنند و شرف
 و مردم درون از میان بر خیزد و در سال نهم ازین قرآن صاحب
 دولت تفرقه کلی گشتند از چاری یا از جانب اعدا و خصما
 و عواقب او محمود و مسعود بود و اگر خلائق مایل باشند به
 شنیدن لباسی که از پند کرد و بشنیدن رکنهای و شکی صاحب
 دولت سخن از خرافات عادات و کرامات گوید و بیشتر فایده
 در تحت امر و فرمان در آورده و این ترتیب نهد و مردم را
 بخود خواند و از علم تعبیر آگاهی تمام داشته باشد و اکثر خلائق
 بغیر و زنده و غیرت در سلسله عالم بوجود آید و حوادث خیره
 عجیب بر زنند و در بابل انواع حرب و قتل و مخالفت پیدا
 شود و ملک از جانب فوت گردد و زروعات آن هر طرف
 از موش و طح نقصان یابد و بدین جهت مطعومات و حیوانات
 از اغذیه عزیز الوجود شوند و تسلط و تصرف صاحب قرآن

این

در اقلیم

در اقلیم دوم و مشرق بیشتر باشد و صاحب دولت بغایت
 کریم و بلند مرتبت باشد و عزت و بزرگی جوید و اشرف و
 اکابر و فضلاء و علما و اهل تقوی موافقت بکرد و بحالت نماید
 و لشکر مردم درون و خیس باشد و در اوایل قرآن اسباب
 سلطنت و خزان متصرف شود و بوجوبی پاسبانده فایده
 اوایل سال قرآن و اعوان و انصار او بغایت شجاعت و
 دلیر و متهور و شیر زن بوند و قدم در واقعه ها درست بپند
 و مدعیان و طایفیان و یانین را بشیر گیرانند و مردم فایده
 سوم و فتنه مار و مولان و کرمان و شیراز و عراق و اهواز
 و بصره و شام و روم و ترک و آذربایجان و سمرقند و خراسان
 و موصل و جیلان بغایت پریشانی گشتند و تفرقه و خوف
 بر بند و از ظلم و تعدی و شکنج و بکاری انواع شقت و رخ
 و تب گشتند و نقل و تحویل و سفر و جلای وطن اختیار کنند و همه
 در اوایل قرآن و اهل مغرب و مصر و مدینه الرسول علیه السلام
 و فراده بلخ و بخارا و زمین حجاز و مدینه و ساری وری و بزرگ

بر ایشاندا کشند و تفرقه و خوف برند و از کثرت خروج خود
 و مدعیان و محاربه و نداشت و نالان جنگ باشند و مژ و عا
 اکثر بلاد مذکوره تلف شوند و خلیق بسیار پریشان و تفرقه شوند
 و یکن که بواسطه ویا و طاعون و تشکی طعام خلق بسیار فوت شوند
 و تفرق گردند و احوال مردم افکند اول و پنجم و خوارزم و
 نیشابور و جسته و سنده و مین و طبرستان و بربر زمین
 صوب که ز و از آفات زمانه در اکثر اوقات در حفظ و امان
 باری تعالی باشند و چون صاحب حدسم الملک السلطان
 شریعت و زحل سعود و صاحب جمالت و نواب ایشان
 بعدالت و رعیت پروری و محوری و آبادانی و داد
 کثرتی و چون مریخ در تحت الشعاع است باشند و زحل
 متصل در وقت تحویل سال در سال قرآن مدعیان از اطراف
 جوانب ظهور کنند و آشوب و تشویش انگیزند و ناخت و ناله
 آورند و خرابی کنند و رعایا و مزارعان ازین ممر تنگ باشند
 و انواع تفرقه و پریشانی راجع و عاید گردد و از کثرت مطالبه

و تکالیف

تکالیف دیوانی و نظم و تعدی کتاب و متوقیان عال نمایند
 بر یکان در ریخ و لقب باشند و بعضی قرار بر خود قرار دهند
 و نقل و تحویل اختیار کنند و محاربه و قتل و بلاد بسیار واقع
 شود و چون مریخ در خانه خویش است آوازه این صاحب
 دولت در بیشتر اقالیم منتشر گردد و خزاین و اموال بهم
 رسانند و خروج نمایند و یکن که صاحب قرآن از ناحیه
 شمال بیرون آید یا از جانب مغرب و مردم فغانستان جز
 جان و باب الالبواب و دماوند و بغداد و اصفهان
 و روس و مغرب زمین در مرتبه ترقی کنند حاصله
 عراق و بغداد و مصر و بر اعدا و مخالف غالب آیند و روز
 کار بفرج و سرور و شادی گذرانند **بسم** بسعاده و کار
 دولت و شادی در آمدن سال یکصد و نود و نهم ناقصه
 شصتی از قرآن وسطی در برج عقرب سال پسم از قرآن
 نوسمی و سال اول از قرآن نحسین در برج سرطان و اشها
 جزو قرآن وسطی عقرب رسیده برج ثور سال ده کوب

زمره و اشها طالع بالش و مت رسیده برج سرطان سالخدا
 کوکب مریخ و اشها جزو قران قوسی رسیده برج سرطان سالخدا
 کوکب مریخ و اشها طالع برج عقرب سالخدا کوکب مریخ و جلولا
 نیز اعظم محاذات نقطه اعتدال یعنی بعد از انقضا **رک**
 از شب دوشنبه جمادی الاول **سنة** بحریه موافق **اشهر**
 یور ماه قدیم سنه بر ذریه مطابق اول فروردین ماه جلولا
 ملکنا همه طالع ابن سال بموجب موافق برج انجلی بوسط
 معوره عالم که از اقبه الارض کونیند برج عقرب **یا** و **ع**
 برج اسد **یا** بدین صورت و الله اعلم **و اکمل طالع**

اشها طالع قران قوسی	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

مستولی

فی جداوله قوسی و اشها طالع قران قوسی و الله اعلم و اکمل طالع

مستولی بر درجه طالع کوکب مریخ در مضمع بعد دور دست
 و بال تسدیس زحل و هر در صورت طالع کوکب زمره
 و او بعد تسویه در مضمع در خانه خویش تسدیس مریخ و زحل و
 مستولی بر درجه عاشر کوکب آفتاب بشرکت قطار و
 گذشته از شب یکشنبه **۱۲** شهر رمضان المبارک **سنة**
 بحریه موافق **۲** مرداد ماه جلولا **سنة** ملکنا همه قران
 مخبین است در برج سرطان **۵** که حد **۵** و وجه **۵** در طالع
 سوم اوجی و مریخ در نطق چهارم و او اقرب بنقطه
 اوج و هر دو در نطق اول تدویری اما زحل اقرب نبرد
 پس او در جدد و ملک مستعلی باشد و عرض هر دو شمالی
 اما عرض مریخ از نرد و سال بعد ازین قران علوین خواهد بود
 در برج اسد و اجتماع رباعی در ان برج در ان سال ولایت
 و الله اعلم بر طمور مدعیان و مخالفان و خوارجیان از اقطار
 و جوانب بر صاحب قران قوسی و محاربه و مقاتله و خونریزی
 و ناخت و نالان و ناراج و محاصره قلاع و بلاد و ضربانی

اما کن و اندوه اکثر خلایق خاصه رعایا و عجمه و مردم سحر نشین
 و ارباب قلاع و خاندان قدیم و مشایخ و علما و فضلا و اثرات
 و اکابر و زیادتی و دنان و مردم سفلی و نقل و حرکت عساکر
 بهر طرف خاصه اقلیم سوم و عراق عجم و کوفتاری خاطر اترک
 حله سلاح و بی رونقی دار القضاة و کثرت فتن و فحش و غزلی در
 دین و مذنب و نقصان اوزیان تجار و مسافران و قبض و طلال
 ایشان از جانب دزدان و قطاع الطریق و دست بر آوردن
 راه زنان و لشکری در کار عامه و خرابی بازار با وزیان
 مزرعات از موش و غنچه و تنگی طعام خاصه در اقلیم سوم و عراق
 عجم و اکثر حالات مذکوره طبعی پیدا کند تا یکسال از قرآن معلوم
 آیت کند و بعد از آن آشوب و تفرقه بامن و امان بدل شود
 و شتریان و مفسدان و مردم دون و سفلای میان بخیرند
 و عالم روی هم روی نهد و رعایا و عجمه و محترمان از قبض و کسوت
 و طلال پرورن آیند و بازار با معموری پیدا کند و در اکثر بلاد
 خواص و عام مایل شوند به تجارت و زراعت و معموری و آبادی

و ترویج

و ترویج دین مصطفی و آیین مرتضوی و هو اعظم **فصل**
 بفتح و اقبال و آمدن سال و بیستم ناقصه شمس از قرآن
 وسطی عقرب و سال بیست و یکم ناقصه قرآن قوسی و سال
 دوم از قرآن نحسین در سلطان و سال اول از قرآن
 صغری باز و سم نوبت که مثلثه مانی واقع می بایستی در برج
 اسد واقع شود و این را قرآن مشرق خوانند بنا بر مذنب
 حکیم مذکور و اشتهاء جزو قرآن وسط در عقرب رسیده و برج
 جوزا سالخداه کوکب عطار و و اشتهاء طالعش و ملت
 برج ثور سالخداه کوکب زهره و اشتهاء جزو قرآن قوسی
 رسیده برج سالخداه کوکب آفتاب و اشتهاء طالع قرآن
 قوس برج قوس سالخداه کوکب مشتری و حلولی از اعظم
 بجای ذات نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضای **۲۵**
 از شب شنبه **۲۵** ماه جمادی الاول سنه **۹۹۲** هجری بموافق
 اول شهریور ماه قدیم سنه **۹۹۲** بر دجزدیه ملاحق
 اول فروردین ماه جلای سنه **۵۳** هکشا به طالع سال

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

عالم برج و لونه و تاثیرش عقب **مهر** و ابتدای انقباض

مورس	طه
المعنى	طه
السيد	طه
الراس	طه
رمز	طه
العصر	طه
الحسن	طه
حسن	طه
اسماء	طه
طه	طه

مستوی بر طالع مذکور کو کب مریخ و عطارد دو استیلا داخل و
زحل و عطارد و اربع زحل در سابع در پست و بال ثابت ^{ستاره}
و مریخ و مستوی بر درجه خاتر کو کب شتری و او بعد و سیوید در ششم
قرب نقطه شرف و در نصف النهار روز پنجشنبه ۱۳ شهر شوال
۱۰۲۱ هجریه موافق ۲۳ مرداد ماه جلالی سنه ملک شاهه قران
علوین است در برج اسد - حد ۵ وجه - مستوی بر و کو کب
آفتاب و عطارد و دو تقارن زحل و شتری و اجتماع رباعی در
برج اسد زحل در نطق سیوم اوجی و شتری در نطق چهارم

۱۷۰

اوجی و شتری اقب نقطه اوج و مرد و در نطق اول
ندوی و قرب بهر دو و بندروه و تدویری نزدیک بهر و عرض
هر دو شمالی اما عرض از حلقه زندیس هر دو کوکبت است
و علویین پیش از قرآن محرق میشوند و در وقت قرآن
تحت الشعاع آفتاب بیرون نیامده اند و قرآن بخیر قرآن
و عطار دو مقارن ایشان بادیکر دلائل و شواهد دلیل
و الله اعلم بر بشر و شور و فتنه و آشوب و محاربه و مقاتله در اکثر
بلاد در حوالی سال قرآن و مخالفت میان ملوک و سلاطین
و اعوان و انصار و امر و احکام و انحراف خلائق از راه
حق و جاده شریعت و ظهور نده حق و رواج علوم علم نجوم
و ریاضیان و فرو رفتن قوسی و بیرون آمدن کرمی و صاب
دولتی ظهور کند که ذکر او در اکثر اقالیم میسر شود و کار او راجع
گیرد و جابه و ملک و مملکت و سلطنت و دولت افزون شود
خاصه در سال سقتم ازین قرآن اما رعایا و عجزه و عامه خلائق
از وزیر او نواب و کتاب و اعمال متضرر شوند و از ظلم و

وزیادتی ایشان پنج و نوب گشتند و بعضی فرار بر خود قرار دادند
و قیام دولت قایم شود احوال خلایق رو بسبکی آوردان
دغدغه و تفرقه و پیریشانی بپرون آیند و با بدینی و محویری گشتند
و صاحب قران از جانب مردم مشرق زمین با جنوب نگاه
پاشند و متضرر گردند ملک بابل از اعدا و مخالف تفرقه برد
مزروعات و نباتات و اشجار بواسطه عساکر یا موش و طغ
و مورزیادتی و نقصانی یا بند و پنجه های تازه و آیین توهند
و خلایق اکثر باشند بیکار و طال و اندوه اکابر و اشراف و تجار
و بازاری و مشایخ و ارباب خاندان قدیم و مردم محروانشین
و خرابی عمارات عالی و سوربلده و حصار و قلع و کثره کذب
و دروغ و مکر و جله در میان خلایق و تفاوت نزع مطوعات لیل
بکرانی و گرفتگی خاطر و زراعت و سادات و قضاة و ارباب
فضل و اهل هنر و قش در جانب مشرق و اقلیم رابع و عربستان
و مناظره و جدل میان عوام الناس خاصه و پیریشانی و گرفتگی
کتاب و مستوفیان و عمال و ظلم و ستم ایشان بر رعایای بسیار
کو سفند است

کو سفند و ستور و کا و واند و ده و آشکاران و کیا کران و اسلحه
سازان و رواج بازار عطریات و کثرت مطالبات و دیوان
در اقلیم سیم و مخالفت و عداوت میان ترک و عرب
و ظهور ایات و غدر و برقت و ساعقه و زلزله و سیول و خج
و فقرت عامه از اشیاء مذکوره و نقصان مزروعات و نباتات
و اشجار و شدت و تنگی و سختی هر ناحیه خراسان و در جزایر بحر روم
و صغلاب و دمشق و کرمان و مدین و خراسان و هند و سهند
و ارمیه ترک و باب الالباب ملوک متغلبه متولد شوند و سلاطین
فهارجبار شجاع غالی حمت بخشانند که ذکر او صاف ایشان با
طراف و جوانب برسد ظهور کنند و بسیاری مکر و جله و نزویر
و دیر و امراض معده و سها و طواعین و فوت و موت در
میان خلایق و کثرت یارندگی و آمدن برف و باران در اکثر
پشته زمان این قران و نقصان مزروعات از شدت سرما
و بیشتر مردم میل کنند بلباسهای مختلفه الالوان از سفید
و زرد و قرمز و جامهای منقش و درجه و حجاز و راس العین

و بر روی و کرمان و بعضی از فارس و سلطانیه و کوفه و کهنه و
 همدان و خلیج و بر روی اکثر ساحلی باشد بمحوری و آب دانی و اعیا
 قنات و عینون و انهار مار و وروج بازار ما و حصار ما و
 تمام نمودن عمارت عالی و آب دانی الملک و بلخ و بوستان
 و غریب اشجار و تلف هواشی و کثرت برف و بارندگی و برف
 و ساقه و شدت سرما و نقصان نزوحات از مور و دوش
 و تر و لشکر و قحطی و تنگی در سواحل و فرات و دجله و احوال
 مردم ما و نذران و سمرقند و بخارا و مصر و اسکندریه و بحرین
 و بصره و سمنان و تبریز و روم تنگ گذرد و از آفات زمانه
 در حفظ و امان باری تعالی باشند اما در جانب روم واقعه بزرگ
 از قوت بفعال آید و در مدت این قران چاری از اراضی مظلومه
 باشد مثل سل و دوق و تب و ربع و عوام و اشراف و
 تنگ باشند و فقر و فاقه کشند و مردم دون و سفله صاحب
 اسباب و قیمت شوند و تعدی و زیاده دانی نمایند و بزرگی جویند
 و اموال را سباب بسیار گرد آورده و می کنند و هوا علم بالصواب

مصل

مصل و بر روی و سعادت و دل فروزی در آمدن سال چهل و یکم و قضا
 شمس قران قوسی و سال اول از قران هجری سیم و سبب بخت و آتش و آفت
 میبایت شد و در او فرج حوت و آفت شده و این قران از قران مترق و
 به نفع و نفع و بعضی سال اول از قران عظمی سال پست و یکم از قران نخستین
 سلطان و حلول نیز عظیم محاذات نقطه اعتدال و پس بعد انقضاء سال
 جمعه و شش روزی که احرام **الله** اجری و افاق شد و بر ماه قدیم **الله** از
 مطابق اول فروردین ماه جلال **الله** ملک میده و طالع سال عالم باقی بود
 که از آفت و اراضی خوانند کج مرامه و یک الف یک کج میزان و عاشر شریح
 سلطان **الله** مبتدئ در صورت بی طالع گوشت مرغ و شتر و بر درجه ماست
 که گوشت قرمز و بر درجه طالع عطار و قرمز و بر درجه عقرب و عطار و درجه شتر و عقرب
 ذنب و زای که مذکور نیست **الله** طالع سنه العالم الاله فی **الله** و **الله**



در وقت طلوع آفتاب روز شنبه ۱۰ شهر ذی القعدة ۱۰۵۵ هجری موافق ۱۸۶۵
 ماه جمادی ۱۰ هجری قمری ۱۰ هجری قمری است در برج حوت ۵ حد و صحر
 مستویا بر خزان قرآن کوکب شمس در نطق دویم اوجی اما شمس اقرب
 بحقیض و در در نطق تدویر اما شمس اقرب بدر و غرض هر دو جزو
 اما شمس اقرب است که کوکب شمس در نطق در نطق در نطق در نطق
 آفتاب منور شوند و بعد از قرآن بانگ روز یکشنبه و اجتماع رباعی دین
 حوت و این قرآن قریب یک سال نیست که تخریب آن در شنبه اول محرم الحرام
 هجری موافق ۱۰ شهر پور ماه قدیم ۸۰۰ هجری و در مطابق اول فروردین ماه
 جمادی ۱۰ هجری قمری ۱۰ هجری قمری است و طالع سال برج قوس ۱۰ و در
 برج سنبله ۱۰ و در اعظم ۱۰ و در اعظم ۱۰ و در اعظم ۱۰ و در اعظم ۱۰

و در حال شمس ۱۰

۱	۲	۳
۴	۵	۶
۷	۸	۹

در این جدول اعداد ۱ تا ۹ در خانه‌ها قرار داده شده است. در کنار جدول عبارت‌هایی به خط نستعلیق درج شده است که شامل احوال و احوال است.

مستوی

مستویترین حدین و بر هر که غایب می‌نماید و مستوی در حوت طالع آفتاب و از او صناع
 که اگر کتب صورت طالع سال قرآن چنین مستفاد می‌شود که اگر آفتاب در بلاد و مواضع
 بواسطه آفتاب خراب شود ظاهر جانب شمال و طوفان و حادثه عظیم در حواله این قرآن
 از وقت بفعال آید و تغییرات کثیر در پس و در ول بهم رسد و صاحب این قرآن خردی
 نام باشد بکمال عقل و رای و تدبیر است باشد و بغایت بزرگ و منفعت در هم
 دل و پاک عقاید و صاحب شمس بود و مستفاد از باب فضل و اهل کمال مردم زاید
 و متعز باشد و خدای در خلق دولت او آسوده و خارج البالد باشند و مطوعات
 و حبوبات فراوان و از زمان باشد و انواع از حبوبات مردم رسد و از هزار طلعه
 و مسکه از میان بر خیزند و از هزار اهل تقوی طلب کنند و بخواست و غنای باشند
 و اهل فضل و منزه بسیار پیدا آیند و مردم بکرات و طاعات و عبادات و تغییرات
 و مساجد و مدارس و باغات ارفع باشند و در آبادی و مظهر و مظهر با تمام
 و یکشنبه که صاحب دولت از جانب مشرق طلوع کنند یا غروب است و مدت ۱۰
 طلوع بوده اهل اقلیم و مردم و بزرگانی روزگار کنند و نمایر تمام دولت بعد از
 در عین پرور بر بود و سعادت و خوف قرآن از طرف مغرب شمس باشد و در
 سال چهارم از قرآن خوف کثیر بود و در سال دهم و شش نهایت کمال است

و سوار و اصحاب ساز و نواد در خیابان و بر آید نقیض بر نه کشیده و فتنه و فحش و فجور
 و عیش و طرب از قاعده و انداز به پروان بود و عامه سوار در عبادات و عبادت
 و خیرات تقاضای عقل و زنده و تربیت و طاعت و حقیقت و دین و عبادت
 در احوال بیشتر باشد حاصل در احوال سال قرآن الهی و عبادت از قرآن احوال
 سگ کوره و اکثر و در منزل نهند و ملک و سلطان و ارکان دولت و سلطنت و عامه
 ضلایق و در ترویج شرع مصطفوی و طاعت و تقوی و کوشند و بجا و اذیت و عیب
 حکم کوشند و بعد از موت در اثر بایگ کشند و اکابر و انزاف و مردم بزرگ را
 حرم و عفت پندارند و مردم دود و سفل و انوار و اهل حق و از حیانه
 بر خیزند و مطوعات و جویات و اخذ و فراوان و از زمان بانه و احوال
 مردم بریز و زینت است و بعضی ازین و بعد از کیش و بجهت و مردم
 و از حینه که بیک شرف و آسان و همراه و بیخ و مردم و نواد و سیستان و در
 و چیز و اوقاع و عجم و اندلس و صقلاب و افریقا و بقیات پریشان گذرد و
 و از ظلم و تعد و نیک و زیاده و دولت و شریران و خروج و اوج رنج و غم
 کشند و جلال و جلال و وطن نمایند و از بلاد کوره بعضی غراب و دیران شود
 و پاریهای حاره منزه بسیار واقع شود و خلق بسیار تلف شوند و مخالفت

و اتفاق و حید و تند و بر و غیبت شایع کرد و دهم و به و متعارف و خون ریزش
 و شمشیر و عداوت در میان از منزه و عیب و خط و نیک و در اکثر بلاد و عامه
 در عراق و در فارس و کرمان و تلف شدن اطفال و جمع آمدن لشکر و غلام
 سلاح از اطفال و جوانب حجت و فتح اعدا و مخالف و میل اکثر مردم بخط
 ارباب و حب و کائنات و در تمام و خیرات و جبهه و کوفه و مضار و موصل و غیر
 از عاقل و غیر و ستم و ستم و سیستان و ملک و سلطان و ارکان دولت
 و اعیان و وزیر و کتابت بایگ کشند بعد از آبادان و معمر و عامه بناس
 در طاعات و خیرات تقاضای عقل و تکامل و تکامل و زنده و تحصیل علوم طبیعی
 و بلاغت و فصاحت و علم اخلاق و سحر کشند و حید و مک و نزاع و بکار دارند
 و بازار و عطایات و رواج دهند و مردم بلب و طبع و عیش و شادی و حید و عیش
 طرب و ساز و نواز و گشت باغ و بوستان و غیب کشند و اوقات را بیک
 و بیکار و گذرانند و در حلقه و بسیار باشد و خف و زلزله در بلاد و عامه ظاهر
 کرد و در برف و باران بسیار آید و بسیار بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 با بکار و سحر کشند و خف و زلزله و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و بسیار بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد

کوی

کنند و گنج از شرفیت دانند و اکابر و اشراف و سادات برکت و زرا
 بسیار تلقی شوند خالصه در جانب بابل و سلامت مسافران دریا با و در راه
 صحرای غیرت و بیابان و شام و دیلم و آمل و سار و رور و عرو و موصل
 و تبریز و اصفهان و کربلا و مدین و مکه و قتل و کشتن و شمشیر و زهر
 و خوف و ترس در میان بلاد مذکوره و تنگی و محال و مهابت و بیعت
 میان دزد و اویش و قتل و بفرار و گشتن و تنگی و محال و بفرار
 و دولت و کرامت و در آمدن و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 چهارم از قرآن مجید در سرطان و شمس و قمر و قمر و قمر و قمر و قمر
 سال خدا که کتب و استعاره طالع سال آن سال سال خدا که کتب و استعاره
 و استعاره طالع سال آن سال سال خدا که کتب و استعاره طالع سال آن سال
 و استعاره طالع سال آن سال سال خدا که کتب و استعاره طالع سال آن سال
 نقطه اعتدال و ربع بعد از اعتدال و ربع بعد از اعتدال و ربع بعد از اعتدال
 ۱۰۷۲ جزیره موافق ۱۱ شهر یومرماه قدیم ۱۰۷۳ یزد و یزد موافق ۱۱
 فروردین ماه جلالت ۸۵ هجری مکه طالع سال عالم بوسط معبر و کربلا

نیم

نیم الی یک ربع میزان کوبه هشتاد و پنج بر طالع کوبه بدین صورت
 که فیضه در آن کوبه است و بار و طالع کوبه در آن کوبه است و ثقیل و کوبه
 سال سابق فصل در بعد از فصل شده باشد که منتهی است و کوبه طالع سال
 الواقع در این الفیضه



و مستوی بر کربلا که کتب و استعاره طالع سال آن سال سال خدا که کتب و استعاره
 و بعد از آن کتب و استعاره طالع سال آن سال سال خدا که کتب و استعاره
 جلالت ۸۵ هجری مکه طالع سال عالم بوسط معبر و کربلا
 بر یزد و یزد موافق ۱۱ شهر یومرماه قدیم ۱۰۷۳ یزد و یزد موافق ۱۱
 امارت و یزد موافق ۱۱ شهر یومرماه قدیم ۱۰۷۳ یزد و یزد موافق ۱۱

کوب زحل و مشتری را در سرکت دارد و اجتماع را بر پنج کوس در قدرت
 تحول کند که بر طبق ششست علویین و مریخ پنج علویین و عطارد در مقدار
 زهره و در حواله آن ششست زهره و مریخ و ششست مریخ و زحل و مریخ و مشتری
 و قریب این سلسله است که است از چهاردهم به پانزدهم است و این سلسله
 و اولاد صاحب کوب زحل و از قریب و منتقل شده و اولاد فضل اول کوب مریخ با
 سایر اولاد و شواهد و لیست و اولاد علم بر تورات که در علم و دول و امور عالم
 و خود را سر کرده و بر و آن که در قدرت و در زمین و ملت کنند و حق را بر زمین
 و طبیعت گویند و واقع بر یک زقوت بفضل آید که سالها و قریب از آن سخن گویند
 و تاریخ سازند و مردم طویل پس صاحب قوه با جاست و دلیر و شجاع قدم
 بدارد و وجود نهند که عمر اکثر این طوایف باشد در دوش و رسم و رسوم و عادات
 اکابر و اعیان و انصار و احرار و زوسا و مرنکان و رعایا که در ظل و است
 صاحب این پهنیج مناسبت با صاحب قرآن که شریف اندیشه باشد و صاحب
 قرآن علم و قریب به ششست با اهل اقلیم که در ملت و توفیق و در آید باشد
 و اوج و عظمت و شوکت صاحب قرآن در او اهل دولت و او را فریاده
 باشد و در او سطر از کثرت و جمع و اوج و ظهور مخالف بفضل و ملال و توفیق

و ششست

و ششست کنند و بحار به و مقادیر و جنگ جدول و لشکر ششست می شود و عیان
 و خبر و بر و آن آید و ششست کل روز نماید و یکی که اکثر احوال و امور
 که قرآن قوس و قرآن او او حوت و اقصا کرده باشد و کند در حواله قرآن
 از قوه بفضل آید و ظهور رسد و صاحب قرآن که بر و علم که قرآن و
 و قرآن او او حوت است در زمان این قرآن ظهور کند تا اثر دولت
 درین مدت ظاهر باشد و مرتبه ششست و یک که در حکم و قرآن او در اکثر بلاد
 و اقالیم منتشر گردد و خلاایق صفا کبار و خواص و عوام در وقت انتقال
 دولت و سلطنت او الفراع مغرت و ششست کنند و بعضی خواص و عوام
 و در آن شود و مردم بسیار از او با و طاعت و تکیه و قیامت کردند
 و از مردم شریر و بد نفس و اعدا و مخالف بحار به و مقادیر و محاربه و آن
 و نقصان کنند و جلای و طعن اختیار کنند و اهل مصر و شام و عرب و آن
 و مغرب زمین بغایت پرین می کنند و ملک و مملکت و استیلا
 و حکومت بدیکر منتقل گردد و بدین جهت انواع و اقسام و پرین
 مردم آن بلاد رسد و بحار به و مقادیر و خون ریزش و قوت خلاایق
 و تخت و تالان و تاراج و برده و برده و برده و اغنیای مردم

مال دار فقیر و عیال نشوند و مردم سفله غنر و مالدار گردند و جاه و مرتبه
 عزت یابند و فقرات کلی در امور آن بلاد واقع شود خاصه درین
 و بلاد مندر سند از انشوب و فتنه فایده و بر این پیرود شود شرف
 در جایز و دریا بار و سواحل از قوه بغیر آید و قیام دولت و استحکام
 امر و سلطنت و شمشیر و محاربه و مقاتله و ظلم و تعدی نبیند و اهل مشرق
 و جنوب از مخالفان متفر شوند و طالع مینند و در سال سیم
 ازین قران خوف کلی مینند و اندوه کشند اما عواقب آن بخیر و خوبی
 مبدل شود و دولتش اوج رفعت گیرد و کارهای کلی سهولت و آسانی
 از پیش برد و بر اعدا و مخالفان فایز آید و در سال یازدهم ازین قران
 مرزبانی بجایت بلند شود و وزیر او کاتب و اهل فضل و علم و تدبیران و اهل
 محرمه خط کلی در مزاج صاحب قران داشته باشند و تمام امور کلی
 ایشان باشد و مهمات را از روی عقل و تدبیر پیش برند و از عاقل
 و قانون بیرون نروند و شدت و فقر و دست سستی و خیر از در آن
 بلاد و اقلیم شایع گردد و در هر گوشه و کنار از هر مخالفی سرزند و غایب
 و ویرانه در حواله آذربایجان و عراق عجم و بلخ و خوارزم و سیستان

بایر و معطل گردانند و بعضی منهدم سازند و سال سیم ازین قران و علم و فضل
 و انشرف و کما برین آن حال باشند خاصه در عراق عجم و در سیم این قران
 بر کثرت امر ارض طویل رود و فوت و موت خلایق از آن محصله مفصل
 و دوق و شب رنج و خون خلایق و حیرت و خوف شدت و رنج و تعب و شمار
 خاصه در شب پنج و در باب خانه آن قدیم و مردم محال و غیر از آن رنج و تعب
 معاشی پست آورند و حیوانات الطیاف شوند و کم باشند و شدت بر در فصل
 شنند اگر زمان قران و کثرت ابر و بخار و رعد و برق و باران و برف و یخبندان
 و غرق شدن کشتیها و شورش دریا و فساد اثمار و انبار و غرابی و بیهوشی
 و کثرت عداوت میان اطم و نصار و تیر و یخ وین خود کوشند و اختلاف میان
 خلایق جهت دین و مذنب و گفتگو در آن باب و کثرت قتل العاطی و قتل
 بنامای عالم بوی خطر از راه و بسبب رنج و سستی حکام و امر او و کاروان
 دولت و حارث و حصار و قلعه و سور و بلده و قضیه زمان و کثرت فتنه و فتنه و شمار
 وضع می و فوت و موت الطیاف زمان عالم و از زانی و اهراب و میل اگر فتنه
 بمطالع علوم و فتنه در این و بگویم و حکم و فساد و کثرت تیر و باران و خلایق و در آن
 موکیران و شجریان و امور مذکور در سال قران اگر در طرف مشرق باشند

قرآن قوسی نیرین تا ناخبر و قرآن علمین قریب یک سال بحکم قرآن یکدیگر
در برج سید با سار و طایل و شواهد دلالت میکند بر شوش دریا و حرکت
جنبش از آنکه در آنکه ظهور اعدای آن و خروج عدیان از آن است
و محاربه و مغالطه و عداوت میان ملوک سلاطین و ارکان دولت و
و کشیش و نفوذ و نفوذ و تاملان و برده و کینه اوقات و غوغا
و در برانی بلدان و عمارات و بیاع الخیر و مساجد و املاک و بیانات
حرکت عامه را اوطان خویش با اختیار و موت و فوت ایشان در پیشتر
و تلف و دواب و قتل و کشش بسیار در ناحیه جنوب و افتخار و در و شیر و چرا
افیا و اکابر و تجار و مردم دارند و استغناء و بزرگی و عزت و عزت
و جیت اموال و اسباب و مردم و درون کسوف و فقر و عا و ترقی و در
ایشان و ظلم و ستم و زیاده و کمبود امر اولش کمری و کتاب و مستوفی
و محال با رعایا و مجز و مزارعان و اراضی و ارباب و زراعت و محاب
نبوت قدیم از آن مردم و افتخار و بر پیش مقام و وزیر و ارکان دولت
و ملوک از جانب عدو و مخالف و تلف و این و اسباب اموال سلطان

و مغرت از طرف مساوات و قضاة و علمای فضل و ارباب زهد و تقوی
از دومان و مفسدان و شریران و مردم اویش و سرکردانی اهل حرف و ارباب
صفت و در لایه و خواجای بازار باو شد و کشی و قتل و عین مطوعات در اکثر بلاد
و موت و فوت مردم از آنکه از به پیر و بدن و اسط و الخراف ضلایع
از جاده شریعت و ظهور مردم ملی و تورات کله در امور عالم از کبش و خویش
و پیشش بر کوب و رسوم و سلوک و اعمال و اشغال دین و ملت و منصب
و تکلم و مردم پیشی طور و طریق سابق بلکه که از نه و از همه با طریح و ظهور
رسد و کردی که در میان بوده باشند از میان برخیزند و قومی دیگر قدم میدان
نهند که وضع احوالشان هم مناسب مردم سابق نه شسته باشد و بخلاف
مردم پیش بره روند و در زبان و خلق و معاش تغییر یابد و در حوال این قرآن
صحت و دلیلی پیدا شود با شکوه و نجات و ظهور از ناحیه که قریب بجانب شمال
یا از جانب شرق و نزارت و لغت و تفرقه از مردم و ارباب عالم رسد و مردم
آیین نهند و او از نه دولت او با کثر اقلیم برسد و از اهل مغرب متفر شود و
طولانی باشد و در سال دویم از این قرآن نمایا زده میاید و از دهم و دوشش که از
مخالفان و معاندان و عدو ملک دولت از میان بر او رخ میاید و در سال دوازدهم

و لیکن که درین سال حمزه شکوه ظهور کند و بدست صاحب قرآن کشته شود
 و انواع غنیمت و اسباب از بهر صاحب قرآن رسد و عساکر و اعیان از
 ازان و طاعه و زهد و بهر کار احوال مذکوره پیشتر در حواله قرآن با سال پیش
 از ازان از قوه بفعول آید از آنکه نا معلوم باشد و آنچه سبب فراغت و راحت بود
 قیام دولت بطور رسد و اعدا و ضوایح بر طرف شوند و از زوال مردم شری و
 مغلوب میگردد و ابرار و انزاف و علماء و قضا و اکابر و وزرا و ارباب
 بهر عزت یابند و رعایا بخیر و مردم به شایسته از عدل و سیرت و برتر بر یک
 برند و بهر امانت و زراعت و آبادانی و مومنان شوند و بهر مشکل به دولت
 و آسانی بهم رسانند اما چون طالع سال قرآن علویین راجع اند و به حال
 و سنگین تر به حال دل باشد و اگر مردم در پستی است این قرآن رنج و غم
 و شدت و خوف و تقو و کشته و زنده کا برای ازان دشوار گردد و از باری تعالی
 فنا طلبند و موت بر حیات گزینند و بهر طرف حق نفق و تحویل از جای دیگر
 باشد و در تمام یکشد و جانب مشرق و مغرب رومی و دمشق و کرمان این
 و فارس و سمن و مصر و ترک و مابالدور و خواج و بران نشین و اقیانوس
 شود و از صاحب قرآن و بوسه او محبت کنند و اهل شام و اندلس و فرات

و جز که در موصول بعضی از مائیس و بحسب ساسا احوال آن بهرگز در و از احوال
 انصاف ملک و ارکان دولت و وزرا و اعیان بهر به یابند و از شدت و تنگی
 و تعدی سالم مانند و مرفه و خادمان باشند و عامه خلایق خاصه ارکان و انزاف
 اصفهان و جوجان و قستان و دماوند و روس و مغرب زمین و روزگار و
 خادمان خواهند و مراتب عالیه یابند و آبادانی و مومنان شوند و بهر امانت
 و دولت و سعادت و کرامت و رفعت و فیوض و نصرت و نوا
 در آمدن سال صد ناقصه شمس از قرآن قریب اول و سال ششم این قرآن او اف
 حوقی و سال چهارم از قرآن دوم قوس و سال پست و یکم از قرآن ششم در
 و انتباه و قرآن قوس اول رسیده بهر حوت سال نه که گوشت شتر
 طالع سالش بهر سلطان سال نه که گوشت شتر و انتباه و قرآن او اف حوقی
 رسیده بهر حوت سال نه که گوشت شتر و انتباه و قرآن سالش رسیده بهر حوت
 گوشت شتر و انتباه و قرآن قوس دوم رسیده بهر حوت سال نه که گوشت شتر
 و حصول فی اعظم مجاز است فقط اعنه الی بعد از انقضای ۳۱ از روز شنبه
 ۳۳ شهر شوال ختم بخیر و الاقبال ۱۱۳ هجری موافق ۲۵ شهریور ماه قیام
 ۱۰۴ هجری و بهر ملاحق اول فروردین ماه جلای ۳۳ و یکشنبه و طالع

م

و فقها و قضای بخت و مجادله و گفتگوی در مثل و دول و دین و نه بکنند و تیر
 و امور مذکور واقع شود و مجوسیدین خود را در و اج دهند و حوادث عظیمه
 افضل آید که سالهای بسیار و قریب هزاران سخن گویند و تا به نهار رسید و بعضی
 اوضاع و احوال قرآن و سواد دوم و قرآن ادا و حقوق اقتضا کرده باشد
 در حوالی این قرآن تازه شود و یکس که بعضی مواضع در جانب شمالی از آب و زرت
 بارند که آب شود و صاحب قرآن آوازه دولت و سلطنت در اکثر بلاد
 رسانند و روز کار با فوج و خطیب گذرانند و هر کس که در زمان او ظهور کند از ائمه
 و علما و ارکان دولت و امر اقتصاد و رفاه و بسوس و راست و محمود
 و آبادانی مایل بود و خیرات سعادت ایشان بفقرا و عجزه راجع و عاید
 و رسم و رسوم و آیین دولت و سلطنت نگاه دارند و بوی غالب شود
 و مردم اکثر در روش و پوشش و معاش پیرو ایشان گشتند و در سال اول
 از این قرآن کار صاحب دولت بالا کرد و بر اعدا و مخالف منظم و منضو
 کرد و در سال دوم و سوم دولت و سلطنت ادا کرد و غیره بر جای
 و انواع فتوحات رو نماید و ملک و ملک او مقرر کرد و امان
 و سال نسیم از فوج خوارج خوف و تقوا کرده و در ضبط ملک و مملکت

سازید و معاصران شمار کرد و آواز رسانید و بر اعدا و مخالف
 غالب آید و اهل علم را از صفی روزگار پاک سازد و رعایا و مردم او اوست
 بعضی و سرور و شادی گذرانند و عمارات عالی طراح اندازند از مساجد
 و خوانق و حیره و رباطات و مساجد بنام رسانند و رواج دهند
 و اهل کشمیر و قندمار و جیلان و بعضی از عراق و خراسان و بلستان و کرمان
 و شیراز و امفهان و لاریان و کردستان و خوزستان و بغداد و کوفه
 و بصره و مدینه و بلاد مغرب و ساحل دریای اریتر این قرآن انواع مفت
 و برینان و حیران و گردان کنند و بعضی باغ شوند و ثقلب و زیاده
 جویند و بار عایا و بجزه ظلم و تعدی نمایند و تاخت و تالان کنند و سوار
 و بلده و حصار و قلعه حکم سازند و تحقن شوند اما باندک زمانی اکثر متلا
 و کردن اطاعت نهند و مطیع و متقی گردند یا بقتل آیند و در امور مملکت
 کلی دخل سازند و پیش افتند و مردم بابل و آذربایجان و شام و دربار
 و دیار یک و عراق و عجم در مدت این قرآن تحلف الاحوال بنهند و خواج
 و ویرانی در بعضی بلاد مذکور واقع شود و العلم عند الله تعالی و تقصیر اولی
 آنست که این کتاب را بدین فصل ختم کنیم چه در مقامات مثله اگر

در باره و ایل

و باغ

ستان

فصل در احکام سال و نام سال ایشان سال خوش چون سال زرد
که خوشی عمل را سال بالایی خوش که زرد و سیاه سال و تیر ماه و نیم و
و فراخی پیشه و میوه بسیار بود و چون هوا خشک کرد و جنگ آب شرب و خوش
بشد و ملوک و سلاطین غنا گنج بخشند و زستان در آن که زرد و سیاه
بود و زبان بسیار گشته و درین سال زرد و سیاه سلطان عزیز بیکر که در آن پیش
با کس نیاید گفت و اگر درین سال مولودی زاید نباشد بیکر باشد و کتک
از و نیکو آید و چون با قول سال زاید باشد و در میان سال کریم با
و بکار باشد و در آن سال دروغ زن و پلج باشد **سال کاه و آواز**
خور نام نهاد و چون سال کاه و در آن سال بود و در کسم و چار بسیار
و سر سخت بود و همه حال میوه را سر ما بزند و در اطراف عالم فتنه و
آشوب بود و ملوک و سلاطین را رنج رسد و بارانها بوقت آید و غنای
تیر ماه نیکو بود و آبها قور کرد و جنگ و حصار و خوریش بود و اگر درین سال
مولودی زاید در اقل سال دانا و دور بین بود و لیکن دانش او را سواد
ندارد و بخیل گسان دیگر رسیده بود و بخیل خود کمتر کرد و اگر میان
سال زاید خوب صورت و درست روی بود و اگر با سال زاید بود

رخسار

بخور و غنا که ابله باشد **سال سیاه** سال الملک نهادند و در خور چون
سال الملک در آید سال بود با تقصیر عداوت و کینه میان مردمان و در آن
حیوانت بود و فتنه و آشوب فتنه ملوک و سلاطین یکدیگر را خلافت کنند
و عهد با شکسته و به کتان کردند و در بعضی نواضع خوریش نام کفر بصلح
از آید و زلزله افتد حیوانات کشته زنده نماند بسیار باشند آب رود بسیار
بود و در بعضی نواضع خوریش نام کفر بصلح با نماند کشتهها آفت
رسد انگور کمتر بود و اگر درین سال مولودی زاید در اقل سال دلیله
و بزرگ همت باشد و خوب روی و نیکو سخن و اگر بسیار سال زاید از
حیوانت روزی بود و اگر در آن سال زاید خور و کاه بود **سال چار**
سال کوه نهادند و طاعتان سلطان چون سال خرگوش در آید
سال باشد با نعمت و میوه بسیار و با افتد و زستان خوش خوش گذرد
و در فصل تیر ماه و تابستان و بهار و دل مشغولی بود و از جانب فرشت
هم و فقر بود و در میان دروغ و اراجیف بسیار افتد و در کوهها
زلزله افتد و باران بسیار آید و اگر درین سال مولودی زاید با قول
سال شتاب زده باشد و بر سخن وی اعتماد نباشد و پیوسته بود و اگر بسیار

سال زاید دراز اندیشم و کوتاه نظر باشد و اگر آقا سال زاید
بسیار گوی و محنت و روبرو بود و هیچ کس از وی منفعت نباشد و با کینه
سال ششم سال خشک است و نمادند که لو باشد در آن سال تاخت
و عجب و غش و آشوب بسیار بود و باران کم بوده و درختان را سر بزنند
و درختان سرد بود و جو کمندم بسیار بود و در آن و کاه و کس کم بود
و اگر در آن سال مولود زاید در اول سال بد ساز بود و بد طبع
و زرد و سوسه اندام بود و اگر در میان سال زاید بد طبع بود
و بر جای نیارند و اگر در آقا سال زاید بد خور و بد بنرم بود و اگر
میان زن بود و باده و اگر بد و محنت بود **سال هفتم** ما نام نمادند سال
از سبک چون سال ما در آید سالی بود خشک میوه کم و درختان
سرد بود و رنبل بسیار بود و باران کم بود و اگر مولودی زاید
خاموش و بسیار دان بود و فتوی خلاف کردار بود و از مردمان
به روزی بود و اگر در اول سال زاید نرم و آسوده گران روی و دراز
اندیشم و گران کار باشد و اگر میان سال زاید طامع و بد کردار بود
و بد ساز و کینه دار بود و اگر آقا سال زاید درشت و بد عهد بود و

سال هفتم ما نام نمادند بود است حکما خطا و لغو برانند که چون بونت
سال آید در آید در آن سال عجب و خون ریزی بسیار بود و درختان
بها بنایت سر دکنه و و ملاک در آن بود و میوه را آفت است لیکن گشایکو
بود و مرکب بزرگان شد و بفصل بسیار سر ما کند و فرزندیکه در اول سال
زاید عجب باریج بود لیکن مردانه و باد نشی بود و آنکه در میان سال
زاید خوب صورت بود و آنکه در آقا سال زاید بد ضوی و اند و مکیمن
بود و الله اعلم **سال هشتم** ما نمادند حکما خطا و ترکستان اتفاق
کرده اند در احکام سال بموافقت و مناسبت و دوازده هیچ بر عباد
و طبیعت دوازده جانور تا هر سال که نوبت بیکر آن طبیعت ظاهر شود
و چون سال که سفند و آید در آن سال بغایت رستخیز و دراز کرد
و کشت را آفت رسد و سالی چار ناک بود و مردم کار ما رخصه کنند و
آشوب بود و هر که با اول سال زاید درست دور و تنگ خور و فراغ زهر
باشد و اگر میان سال زاید تمام خلق باشند و حیم بود و اگر آقا سال زاید لایق
و با خود کوتاه عمر و بجزیرت و بد حال بود و الله اعلم **سال نهم** ما
بوزینه نام نمادند از دو اشاعه که از الملقه الغوری چون نکون بکن

خوانند یعنی سال بوزینه و امحاب بجزه از حکما، الغور و ترکستان چنین
گفته اند که چون سال بوزینه در آید سال خشک بود و بیماری است و شر باشد
و دزدان و عیاران بسیار و ترکستان سرد که زرد و انور که باشد و گزند کان
بسیار باشند و شتم مردم برود و اگر درین سال فرزندی بزیاید به فضل و بپار
دان باشد و دستان گاه باشد و اگر در میان سال بزیاید خود باشد و اگر
در آفر سال بزیاید به طبع و پیوسته باشد و اند اعلم **سال دهم** نهاده حکما
اقبال و غور متفق اند که چون سال مرغ در آید زهرها میانه بود و میوه و زرنیا
بسیار باشد و دخل و ارتقا عات ششوی و صغی تمام بود و بلاست بیک
و فصل تابستان خوش گذرد و در ترکستان سرما و برف زیاده بود و میان
ملوک سلاطین مخالفت و محاربت بود و ترتیب اسلحه و آلات حرب میزد
و زمان بوقت وضع حمل سخن گفتند و فرزندان در اول سال بزیاید
رو بود و مال جمع کند و چون بمیان سال زاید خصوصت دوست بود
و اگر آفر سال بزیاید و ناو فرخی روزی بود و اند اعلم سکنا می نهاده
حکما، اقبال و الغور و ترکستان بر آنند که چون سال سگ در آید چنین گفته اند
که سال بود و اندرین سال و لیکن میوه بسیار و بیماری است و شر بود و در

تختی نام

خط

سال یازدهم

بسیار

ر بود و ترکستان سرد بود و در آن کرد و دوجیم و باو که بود و آبها بر چند
و در خون ریختن بود و هر که باو سال بزیاید بیک و بسیار خواره
بود و اگر بمیان سال بزیاید بیک بسیار دان بود و اگر باو بزیاید باو مت
و وفادار باشد و اند اعلم **سال یازدهم** باو که نام نهاده حکما، اقبال و الغور
و ترکستان بر آنند که چون سال خوک در آید چنین گفته اند که در میان
سلاطین منازعت و خصوصت بسیار افتد و در بعضی مواضع فتنه و
ثوب بود و مردم را بیماری و درد سرد بود و ترکستان زرد در آید و در آن
دزد و مرکبها را بپایان و گوسفندان بسیار بود و زرع جو و ارزن است
و نعمت بسیار بود و خلافت نقل و تحویل بسیار کنند و تولد است نبات
بسیار بود و اگر فرزندان در اول این سال بزیاید بد کردار بود و اگر بمیان
سال بزیاید بزرگ منش و خود بین بود و اگر باو سال بزیاید بسیار زود
بود و اند اعلم بالتصاریف بعون الملک الی حاجب البکر محمد بن محمد بن
بدیه الشیخ مولانا محمد صادق سلمه الله تعالی یافت تاریخ سال ۱۰۰۰



قال أبو الحسن في كتابه في بيان
الاسماء الحسنى في قوله من المجلد والجلد واحد
بجاء كالماء في قوله في موضع في هذه السلسلة
والله اعلم بالصواب

11051
2

